وار

(سرزمین اجدادی)

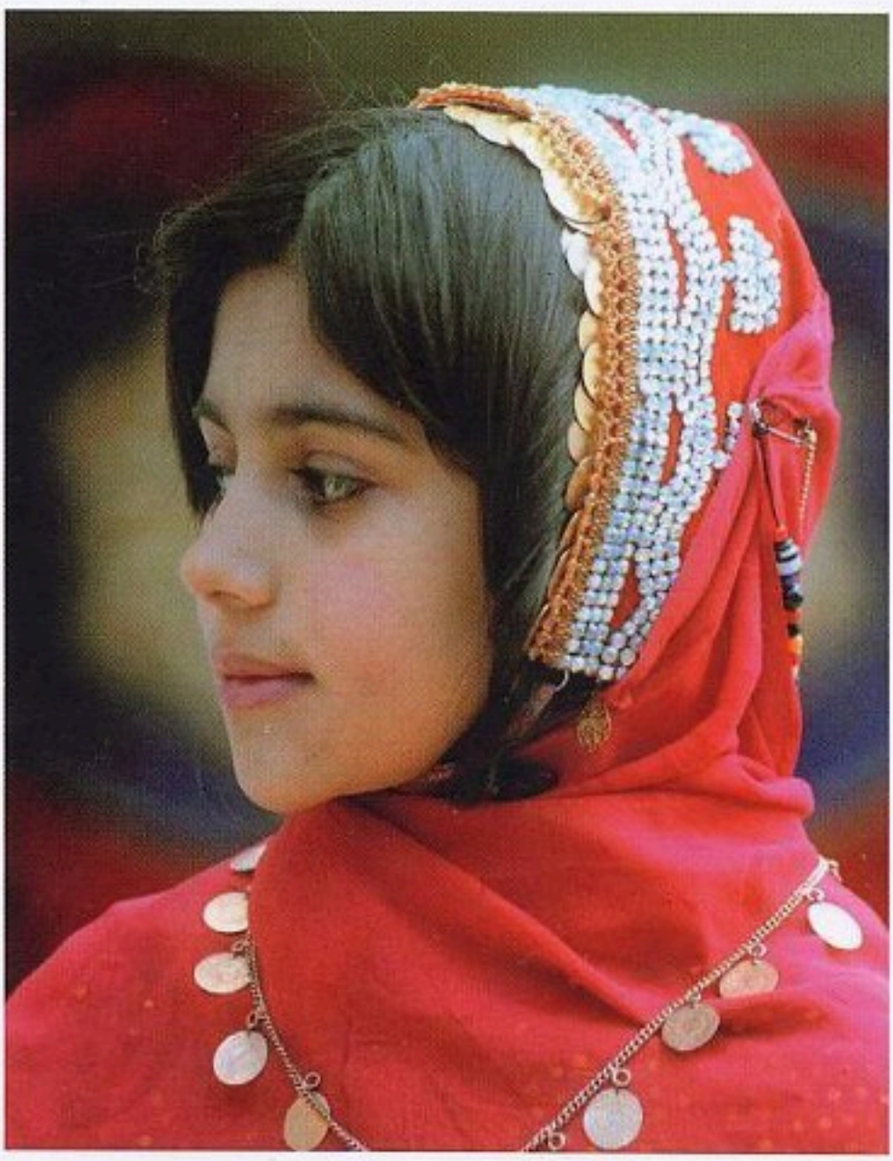

ویژه تاریخ ، فرهنگ و زبان قوم بختیاری

نویسنده : بئوار اِلیما

عکاس : عِیسوَن

الیما، بنوار، ۱۳٤۰ -
وار: زبان، ادبیات، تاریخ و فرهنگ قوم بختیاری/ بنوار الیما. — تهران: بنوار الیما، ۱۳۷۹.
۲۰۰ ص.: مصور، جدول.
ISBN 964-350-796-3
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه.
۱. بختیاری. الف. عنوان.
DSR۷۲/ب۳الف۱۷ ۹۵۵/۹۷۶
کتابخانه ملی ایران
م۷۹-۹۹۲۰

نام کتاب: وار
مؤلف: بنوار الیما
عکاس: مسلم بختیاری
نوبت چاپ: اول
شابک: ۳-۷۹۶-۳۵۰-۹۶۴
حروفچین و صفحه آرا: زهره و ایران مرادی
تیراژ: ۳۰۰۰
مرکز پخش: ۶۰۱۰۹۵۳ - ۰۲۱
صندوق پستی: ۱۴۷ - ۱۴۱۴۵ تهران
Email - AISVAN@BAKHTIARI . COM

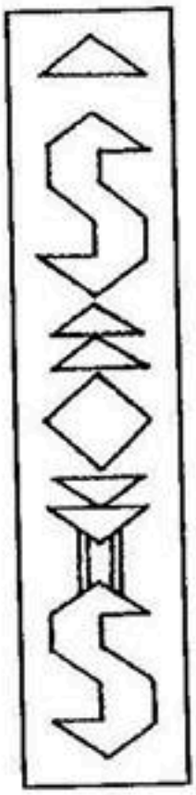

وار

زبان، ادبیات، تاریخ و فرهنگِ قومِ بختیاری

● بئوار الیما

فهرست مطالب

سرتال .....
داکُم، خاکُم! ۸
بختیاری چیست و کیست؟ ۱۳
نام نامه ۷۰
نام جاها ۱۰۶
چند باور قومی، تاریخی بختیاری ۱۲۸
نخست بار که لب به زبان مادری گشودم و سپس نوشتم ۱۴۲
آقیطاس ۱۴۴
نقد؛ در فرهنگ قومی ما جایی ندارد ۱۴۸
یک اثر آبرومند ۱۵۰
شتابزده اما قابل تأمل! ۱۵۶
دیوان به دست دیوان ۱۶۰
لغزش ذهن در جادهٔ داوری ۱۷۶
چه کهنه می‌گفت دالو! ۱۸۱
سنگین از نگفتنم ۱۸۵
آخ بختیاری! داغم سیت ۱۸۸
سؤر گل (شعر) ۱۹۴
خودیمه دا (شعر) ۱۹۹

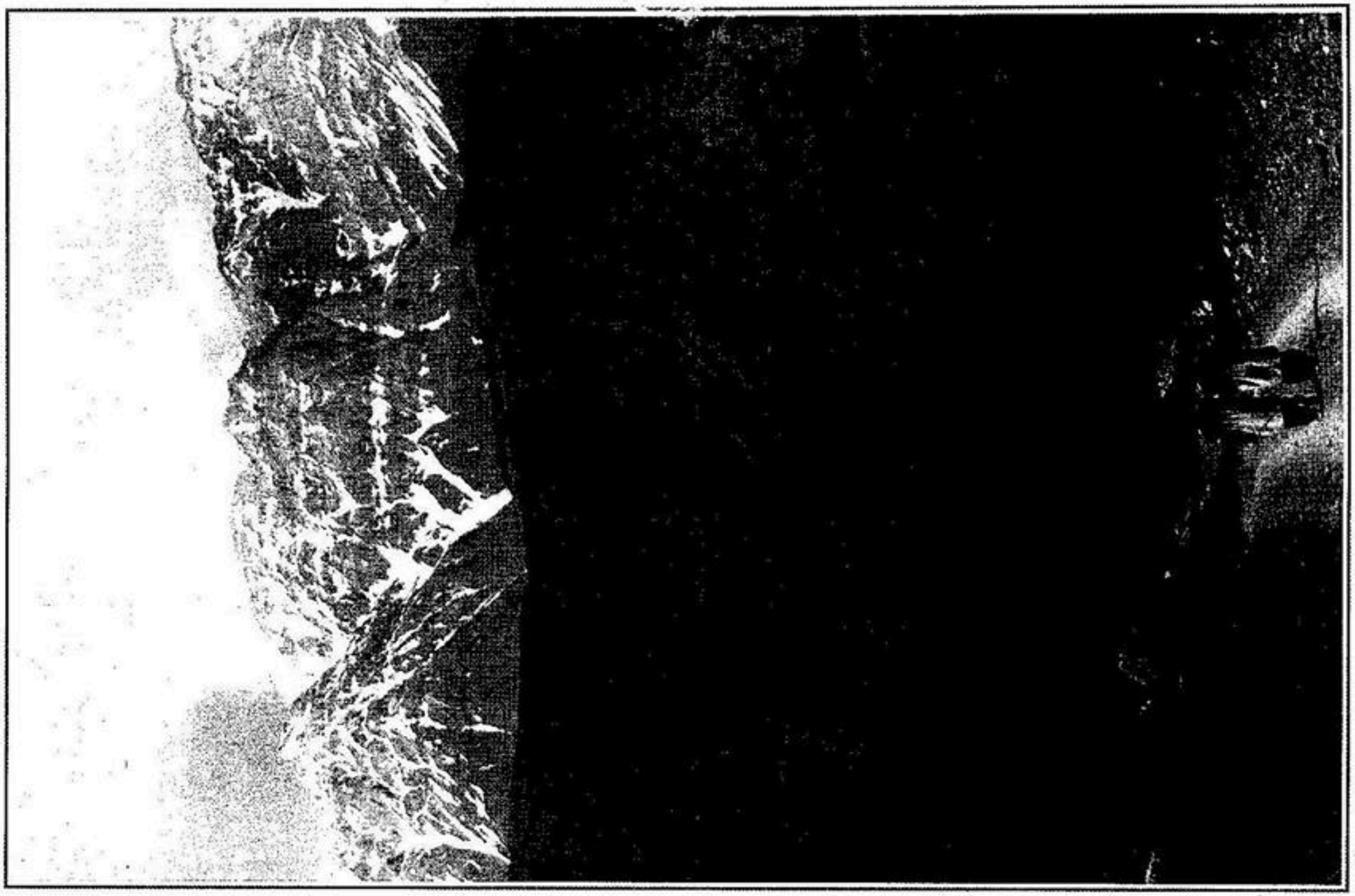

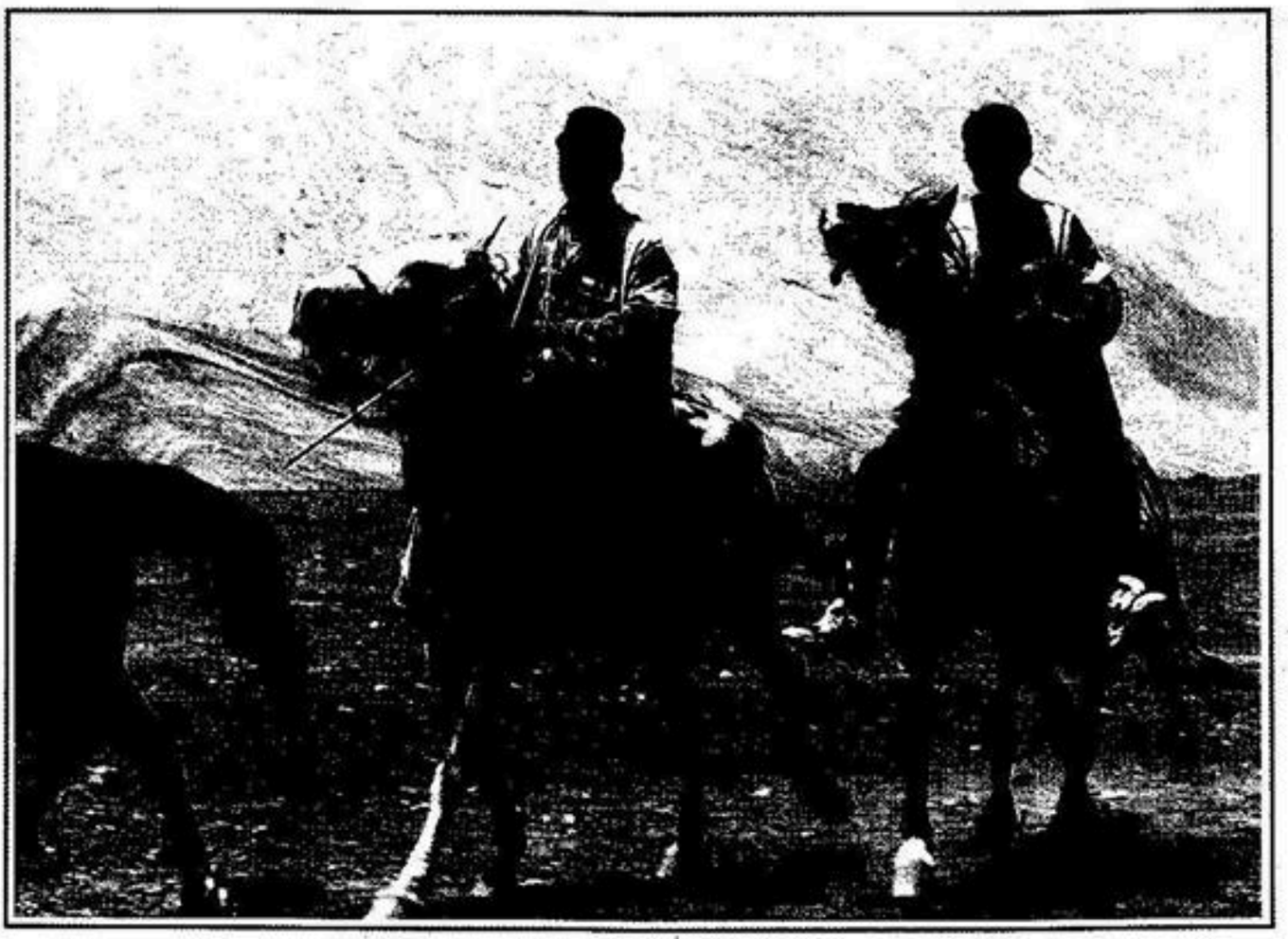

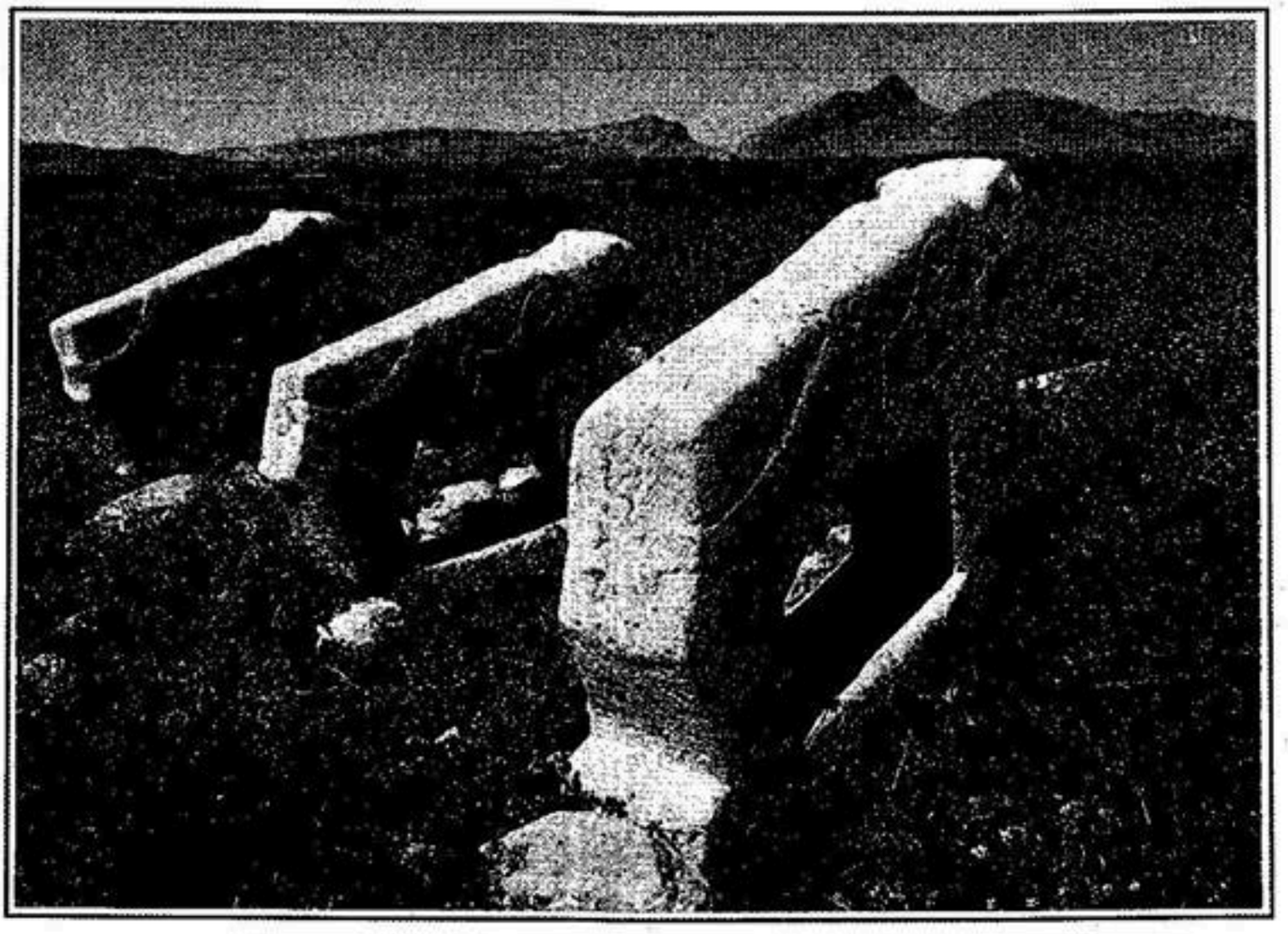

بختیاری یادّت بخیر! پای دره و دره روو

به رَه، برف و چویل، بِه لَم، گَلِ بالِ اوِ روو

بختیاری یادت بخیر! همه جا دره و رود

بالا؛ برف و چویل، پائین؛ گل‌های کنارهٔ رود

بختیاری یادّت بخیر! پای دره و اوِ روو

به رهَت، برف و چویل، دِوَنِت بئدورِز روو

بختیاری یادت بخیر! همه جا دره و آب و رود

در بلندی هایت برف و چویل، در دامنه ات بیدها و

تاک های کنارهٔ رود

مجموعهٔ مقالات حاضر، اثر قلم لُر بچه‌ای گمنام است که در جراید و نشریات متفرقه، پراکنده در زیر نام‌های مستعار «ن. م اِلیما»، «بئوار الیما»، «پیابئوار»، «نور الدین بئوار»، «بئوار بختیار»، «سوزوار اُسیوند»، «پیالُر» و... به چاپ رسیده است و اینک به خواهش و سعی این دو خواهر کوچکتر، منتخبی از مقالات چاپی و دستنوشته‌های پراکندهٔ او، آن چنان که وسع مالی مجال دهد، در این دفتر فراهم آمد، هر چند که در تدوین، تنظیم و به هم در پیوستگی مطالب، از راهنمایی برادرمان بی بهره ماندیم.

امیدواریم که جبران بخشی از نابرادری‌ها شده باشد و امید آنکه بختیاری؛ سرزمین و مردمش، زبان لُری، دست افشانی و رقص دستمال‌ها همیشه برقرار باشد.

بختیار باشید

زهره و ایران مرادی

سرتال

بنگشتِ بُردن باغِ بهشت، چرنید و گُدّ: ولات! ولات!

بهشت بهْر(بهر) قدیمی یَل! چینا که نگُدّه، نَشتِن. حکایت بنگشتِ باغ بهشت، حَکایت ایما بختیاری یَلِ! او که یَه بالنده زون بسته و نادّونِ، چینو، ایماخو، اَنِکَه آدّمی م! تیّ داریم! زون داریم! ویر و خیال و عاطفه داریم! زهمه چی به رَد، نه شاسَلومت بختیاریم و با غیرت و تهصو! چِطَوا بو وار بو باوا مون، زِویرمون رِوِه؟ ولات بوّباوایَلمون واخیالمون نَیا؟ هیژ! حروم اَر ابِووا!... یَه مَر قدّیمون نگُدّنه: **هو که کهنه ندّاره، نُوو اَم ندّاره؟** مَر دایَل مون، واُنم مون نَنان و مِن گوشِ مون نور خُندن که: **کُرُم! دُدّرم! داکِت، خاکِت؟**

حُیماً هونون که جورمو، زِکو چیری، مِن ولات غریوِ اصفهان و اهواز و تهران و... بینِ و گپ آبینِ، دُنگدال و گوگرئوِ دالو و پاپایَلِ، فِرَه (غلوه) اَشنینِ که نال نال اِکردن:

بختیاری یادّت بخیر! دو بیشتر مالمیرت

چرخ گردون فلک، مونِ بِسته دیرت!

ـ حُیماً اشنینِ و چند تُکّ هَرسَم ورئنِ! حُیماً!!

توکه ایسه (حالا) مِن ولاتِ غریوی! به خدّا! به پیرا! بیّ ولاتی زوره! غریوی ظُلمه! په اَراِخوی شیرِدا، حلال مون با، ولاتِ بختیاری و زونِ بختیاری زِویرت نَره! چیناکه: **شیرّ که ایما خَردیمه، چی دیّره دا!!!!**

نورعلی مرادی (بئوار الیما)

سر سخن

گنجشک را به باغ بهشت بردند. نالید و گفت: وطن! وطن!

بهشت، نصیب در گذشتگان! چرا که ناگفته، نگذاشته‌اند. حکایت گنجشکِ باغِ بهشت، حکایتِ ما بختیاری هاست! او که یک پرندهٔ زبان بسته و ناچیزی است چنین، ما که خود آدمی ام! چشم و دل و زبان داریم! یاد و خیال و حس و معرفت داریم! از همه چیز گذشته، ناسلامتی، بختیاری هستیم و با غیرت و تعصب! چگونه می‌شود موطن آباء و اجدادی از یاد ما برود؟ وطن پدری را فراموش کنیم؟ هرگز! حرام اگر بشود!!... مگر گذشتگان نگفته‌اند: هر کس کهنه ندارد، نو نیز ندارد؟! مگر مادرانمان به ما نیاموختند و در گوش ما نجوا نکردند که: پسرم! دخترم! خاکِ تو، مادرِ تو؟ حتماً آنان که چون من، از کودکی در ولایت غربتِ اصفهان و اهواز و تهران و... بوده‌اند و بزرگ شده‌اند، مرثیه‌ها و اگویه‌های مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها را، بسیار شنیده‌اند که زمزمه می‌کردند :

بختیاری، یادت بخیر! بویژه شهرِ مالمیرت

افسوس که چرخ گردون فلک، مرا دور از تو انداخته است

ـ حتماً شنیده‌اند و چند قطره اشک نیز ریخته‌اند! حتماً!!

تو نیز که اکنون در سرزمین غربتی! به خدا!! به مقدسات! بی وطنی سخت است! غریبی ظلم است! پس اگر می‌خواهی شیر مادر، حلالت باشد، موطن بختیاری و زبان بختیاری را از یاد مبر! چرا که: شیری که ما خورده‌ایم چیزِ دیگری است مادر!!

مطلب زیر را، سال‌ها پیش تحت عنوانِ مقدمهٔ کتاب آنزان نوشتم و به چاپ رسید. البته با اشتباهات فاحش. آنچه در پی می‌آید، متن کامل، درست و پیراستهٔ آن است.

داگُم، خاگُم! (۱)

بختیاری، سرزمین لاله های واژگون. سرزمینی به گستردگی دشت‌های مالمیر و چغاخور و لالی و به رفعت و سربلندی کوه های آسمانبوس زرده، تاراز و دنا.

بختیاری، کهن سرزمینی که مهدِ تمدن ها و فرهنگ های دیرین بوده است. با آثار تمدن هزاران ساله ماد و ایلام و الیمایی که به یادگار مانده از نیاکان افتخار آفرینمان است و یادگاری بس عزیزتر که زبان مادری است. پس به پاسداشت و نگاهداشت این یادگارهای عزیز، پی افکندیم از نثر و نظم نه کاخی بلند، بل کلبه ای محقر اما آکنده از صداقت و غنیٰ.

همیشه این نیاز احساس می شد که می باید فرهنگ و سنن و شعایر مردم و دیارمان جمع آمده و مدون گردد و به حسب دگرگونی زمان و تحول فرهنگ بشری ارتقاء یابد. این رسالت مهم و خطیر سنگین تر از آن بوده است که افراد و

۱- مادرم، سرزمینم!

اشـخاص بـه تـنهایی بـه دوش کشـند. هـر چـند گـام هـایی چـند، بـرداشـته شده در جهت نیل به این مقصود، مبارک و مغتنم است اما وقت تنگ است و ره دراز و قافله تمدن و فرهنگ بشری بی درنگ و ترحم به پیش می تازد و ناآگاه مردم و قومی که به ناوقت بار اندازند و راه از چاه باز نشناسند که یک دم درنگ و کاهلی، قرنی واپسی است. بر مردم ما فرض است که جایگاه قومی خود را در کهن پهنه ایران زمین دریابند و بخود آیند از گُمخویشی و همسنگ باتوان ملی ـ تاریخی خویش سهمی از فراگرد فرهنگی هنری بشری بر عهده گیرند و باری از وظیفه ملی میهنی بر دوش. چرا که گمنامی در خور سرزمین و قوم ما نیست!

به خلاف زبان های رسمی چون فارسی که در دربارهای معظم، عظمت یافتند و در کاخ های بزک کرده از زر و گوهر و چلچراغ، آرایه ها گرفتند و ایضاً نرمی پذیرفتند از پنجه قدر قدرت شاهان و ملوکان و چنان ظریف و نرم و مطیع:

که مبادا تُرَک بردارد
قدح و جام می
یا دل آبگینه ای شاه و وزیر
یا سکوتِ خشکِ قصری تُرد
که در آن شهدختی تُرک خوابیده!...

زبان های محلی، هرگز سیاهه دفتر فلان شاعر مدح گوی برج عاج نشین یا بهمان ناظم هجاگوی کوچه ای نشدند. متکلمین فقیر و خاکی این زبان‌ها و گویش‌ها، زبان و کلامشان خاکی و مردمی ماند. به دور از هرگونه تکلف ادبی و پیچیدگی شاعرانه. بلند و قاطع، پر طنین و زاویه، کوبنده و خشن! این زبان‌ها،

زبان طغیان بودند و عصیان علیه ظلم و ظالمین، سلطه و سلاطین! زبان **محمد تقی خان چالنگ و علیمردان‌ها**. زبان فریادها، شروه ها، **گوگرئوها**. زبان، زبان زمزمه بود، اما زبانِ تقیّه نبود.

... شاید ما قومی فقیر باشیم، اما ادبیات و فرهنگمان غنی است. این زبان و فرهنگ که محاوره ای است و نه نوشتاری، آکنده است از مفاهیم ادبی، فولکلوریک و مضامین مردمی. اشعار و ترانه های مردمی، مدح و هجاهای مردمی، مثل ها و حماسه های مردمی. زبان و ادبیات محلی، آن چنان است که از دیر باز نامعلوم تاکنون بدون دسترسی به هیچ رسانهٔ گروهی اعم از کتاب، رادیو و تلویزیون، لجوجانه ماندنی شده است. تنها رسانهٔ مردمی و بنگاه سخن پراکنی این زبان و فرهنگ و ادبیات، سینه‌های مردمان بوده است، گنجی پنهان، نهان و محفوظ از دستبرد تحریف و تصحیف بیگانه و زمانه. و به یقین هر پیرمرد سینه فراخ و پیرزن سینه پردرد، گنجی است روان!

در زبان های محلی به جهت نانوشتگی و بی خطی، تمام بار نوشتاری بر دوش واژگان است. آن ارتباطی که از طریق نوشتار حاصل می آید و این زبان‌ها از آن بی بهره اند، در واژگان و اصطلاحات متمرکز و متجلی است. از این روی، زبان های محلی، زبان های تصویری اند. واژه‌گان چون حرف عمل می کنند، به جای آنکه شنیده شوند، به عینه دیده می شوند. اصطلاحات و توصیفات به طبیعت سخت نزدیک است و اصوات و آواها و مضامین برگرفته از طبیعت پیرامون. گویشور بی واسطگی کاغذ و دغدغهٔ قلم، رویاروی مخاطب!

از همین رو، برای یک فارسِ خسته از پیچیدگی زبان شاعر خودی و نامفهومی و تاریکی و باریکی مضامین ناملموس آن، ترانه ها و اشعار صادقانه و

ملموس لُری بختیاری، غافلگیر کننده و بی اندازه خاطر نشین است.

از فرخنده روز پیروزی اسلام بر دودمان ساسانی به این سوی، بر سیمای چهارده قرن تاریخ اخیر مردم لُر و سرزمین آنها، چنان غبار جهل و بی خبری سایه افکنده که جز چند گزارش جسته گریخته از مقاومت پراکنده "اکراد" کوه‌های بختیاری در برابر بیگانه، چیزی در خور توجه و پژوهش در کتب و روایات نیامده است.

این سرزمین با تمدن هزاران ساله‌اش که آریاییان صحراگرد دیروزین بر پایه‌های آن تمدن پر شکوه خود را پی افکندند و کاوش های باستان شناسانه نیز بر این بهره گیری و اقتباس چه در اصول و چه در آرایه ها و پیرایه ها صحه نهاده است، این چنین در قرون اخیر، از مرکز فرهنگ و تمدن و قدرت به دور ماند و بی اعتنا که کمتر نشانی از شخص صاحب نام، شاعری نامدار، یا امیری قدرتمند از این خطه در کتب معتبر می توان یافت.

این معضل نه خاص بختیاری که دیگر مناطق لُر نشین و کُرد نشین،... به گونه ای بدان دچار بوده‌اند. آیا می توان این قرون را قرون سکوت و تاریکی نامید؟ هرگز! پس این همه **شروه و گوگریو**، این همه منظومه و **چریکه** چیست؟ این همه نواها و مقام‌ها؛ «**المان**»، «**شیرین**»، «**دنگ ابوالقاسم خان**»، «**دنگ شیر علیمردان**»، ... این همه تاریخ و حماسه که سینه به سینه رسیده است، چیست؟

بی گمان بوده اند شاعرانی توانا و ادبیات و فرهنگی غنی، اما دریغ از زبان آشنایی!

مردم ما به سبب دگر بودن زبان و فرهنگ آنگونه که بایسته و شایسته است، نتواسته اند در جریان فرهنگی کشورمان سهمی در خور برعهده گیرند. تاریخ به

دلایلی امکانیت دستیابی به این موهبت یعنی به نوشتار در آوردن زبان مادری برای ما بختیاری ها و دیگر لُر زبانان را دریغ داشته است، اینک اما این مهم حاصل آمده است لیکن:

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید

هم مگر، لطفِ شما، پیش نهد گامی چند

بهار ۱۳۷۳، تهران

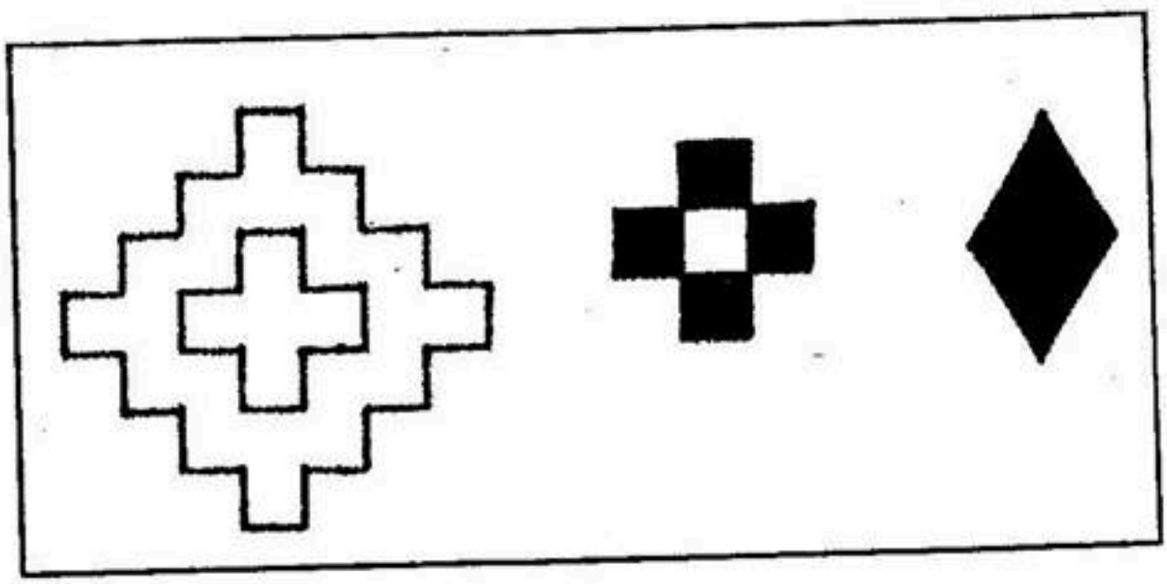

ـَ = a همان فتحه

او = u

ـُ = o همان ضمه

ای = i

ـِ = e همان کسره است

ی، ـِ = y

صامت‌ها :

د = d

م = m

ن = n

ب = b

ط - ت = t

پ = p

ه- ح = h

گ = g

خ = x

ج = j

چ = c

ر = r

س = s

ش = š

ل = L

ق = q̌ بصورت انفجاری اجرا می شود

غ = q

ف = f

و = v

ض - ظ - ذ - ز = z

ژ = ž

ک = k

حرف های ویژه

دّ = ď

ئ = ȟ

وّ = ŏ

حروف ویژه

الف) دّ = ď در زبان لُری بختیاری، هنگامی که "د = d" پس از مصوت‌های y,e,i,o,u,ă,a بیاید، گونه‌ای ویژه که خاص بختیاری هاست، تلفظ می شود، بدین صورت که قسمت زیرین نوک زبان با دندان های پیشین فک زیرین مماس شده، اما با دندان های پیشین فک بالا تماس بسیار نامحسوس است. "د" پس از صامت ها به همان صورت معمول ادا می شود. این حرف ویژه بی شک همان "**ذال معجم**" است که در روزگاری دیر در زبان فارسی هم تلفظ می شده و در متون به کرات آمده است. ذال معجم نیز پس از مصوت‌ها تلفظ

می شده است، چراکه در متون آمده است:

آنانکه به فارسی سخن می رانند　　در معرض دال، ذال را ننشانند
ماقبل وی ارساکن جز وای بود　　دال است وگرنه ذال معجم خوانند

یا:

در زبان فارسی فرق میان دال و ذال
با تو گویم زانکه نزدیک افاضل مبهم است
پیش از و در لفظ مفرد گر صحیح ساکن است
دال باشد ورنه باقی جمله ذال معجم است

god̆ = گفت
bid̆ = بود
veyd̆ = آمد
dud̆emon = دودمان

ب) ۀ = h̆گونه ای "ه" میان تهی یا شاید همان «**یای مجهول**»[1] تلفظی مابین "ه" و "الف" است، مانند:

poh̆l پۀل = پل
Tah̆l تۀل = تلخ
šeh̆r شۀر = شیر (حیوان)

۱- یای مجهول، در فارسی کهن و همچنین کُردی کنونی، تنها پس از واژگان مختوم به کسره تلفظ می‌شود، حال آن که در بختیاری آن گونه که در مثال‌های بالا می‌بینیم پس از ضمه و فتحه (مصوت‌های a،o)نیز تلفظ می‌شود.

پ) و = ŏ "واو" ی ویژه که "**واوغنه**"اش می خوانند. این آوا که شاید روزگاری نه چندان دور پهنه ای گسترده از گفتار و واژگان را زیر فرمان داشت، روز به روز عرصه اش تنگ تر شده و جای خود را به صورت "on" می‌سپارد:

ŏ نوّ nŏ ← non = نان

وّ دوّ dŏ ← don = دهن

ضمایر

ضمایر شخصی منفصل (گسسته)

مو mo من ایما imă ما

تو To تو ایسا isă شما

هو ho او هونو nŏ آنها

اونو unŏ آنها

ضمایر شخصی متصل (پیوسته)

ام om xardom مرا خورد

ات et xardet ترا خورد

اس es xardes او را خورد

مو mŏ xardmŏ ما را خورد

تو Tŏ xardTŏ شما را خورد

سو Šo xardsŏ ایشان را خورد

اسامی مختوم به مصوت، هنگام پذیرفتن ضمایر شخصی متصل ملکی در حالت اول شخص مفرد، دوم شخص مفرد و سوم شخص مفرد، تنها (M)، (T) و (S) می پذیرند مانند:

دام dăm مادرم
دات dăt مادرت
داس dăs مادرش

ضمایر اشاره

یو yo این یونو yonŏ این ها
هو ho آن هونو honŏ آنها

صفت اشاره

ای i این
او u آن
هِم hem همین
هَم ham همان
اینو inŏ این ها
اونو unŏ آن ها
همینو heminŏ همین ها
همنو hamenŏ همان ها

ضمایر اشاره به تنهایی و بی همراهی اسم می آیند.
صفات اشاره به همراهی اسم می آیند و به آن اشاره می کنند.

ضمیر ملکی

ضمیر ملکی: (ز ze) است که معنی "مال" و "متعلق به" دارد.

مال مخرا ز بخرا

male maxoră ze bexoră

ثروت نخورنده مالِ خورنده است.

ضمایر مبهم

ضمایر مبهم واژه هایی هستند که بر کس یا چیز یا مقدار مبهمی دلالت می‌کنند مانند:

ائن	ĕhn	چیز
همی	hamey	همگی
گش	geš	همه
پای	păy	همه
دیری	diyari	دیگری
پُره	pora	خیلی
غلوه	qalova	خیلی
فره	fera	خیلی
دیرو	diyarŏ	دیگران
یه پاری	yapări	برخی
یکی دی	yakidi	یکی دیگر
هرکه	harke	هرکس

هرچه	harce	هرچه
یو	yo	این
هو	ho	آن

ضمایر پرسشی

که	keĥ	چه کسی
کی	kay	کی، چه وقت
چن	cen	چه
چه	ce	چه
چند	cande	چقدر
کُ	ko	کدام
کنه	kone	کو
کیه	koye	کجا
کجه	koje	کجا
چجور	cejur	چگونه
چطو	cetav	چطور

صفت

صفت، واژه یا گروهی از واژه هاست که درباره اسم توضیحی می دهد و یکی از ویژگی های اسم از قبیل حالت، مقدار، شماره و مانند آن را بیان می کند.

الف) صفت ساده: صفتی است که تنها چگونگی و خصوصیت موصوف را می رساند، بدون معنی فاعلی و مفعولی و نسبی و جز آن.

مانند: تی کال Tikăl چشم سبز

هرگاه بر صفتی ساده قصد تاکید یا مبالغه باشد و موصوف آن صفت جمع باشد آن صفت را دوباره تکرار می کنند:

آدمل لیش لیش ădomalelišliš = آدم های بدبد

گامئشون الوالو gămeĕhšon alvalv = گاومیش های قهوه ای قهوه ای

گرگل ماما gargale mămă = گوساله های ماده ماده

ب) صفت فاعلی : صفتی که بر کننده کاری دلالت کند و چند قسم است:

الف: بن مضارع + نده

بازنده băzenda ←باز (بن مضارع / رقص) + نده = رقاص

پاهنده păhanda ←پا (بن مضارع / پاس)+ نده = پاسبان

ب: اسم + نده

بالنده bălenda ←بال (اسم / اندام پرنده) + نده = پرنده

سازنده săzenda ←ساز (اسم / آلت موسیقی) + نده = نوازنده

ج: بن مضارع + آ

کنا konă ← کن + آ = کننده

گرا geră ← گر + آ = گیرنده

نشینا nešină ← نشین + آ = نشیننده، نشسته

ورجرنا vorjornă ←ورجرن + آ = با کفایت و توانا

د: پسوند(یر yar)یا (گر gar)

چینی یر / چینی گر = بافنده

برزه یر / برزه گر = درو کننده

پ) صفت مفعولی: بر کسی یا چیزی که فعل بر آن واقع شده است دلالت دارد:

بن ماضی فعل معلوم + (اَa)

اشکناده eškenăda (eškenăd + a) = شکسته شده

ونده Vanda (Vand + a) =انداخته

بسته besta (best + a) = انداخته

چمنیده comnidă (comnid + a) =زخم برداشته

ت) صفت نسبی: صفتی است که بر کسی یا چیزی یا جایی نسبت داده می شود و نشانه های آن چند است:

الف: پسوند (ین in)

نشمین ← نَشم (ناز) + این = نازنین

جندین ← جِند (جن) + ین = جنی، جن زده

پزین ← پُز(کبر) + این = متکبر

گاه این پسوند صفت ساز به دنبال اسامی اعضاء و اندام آدمی می آید و علاوه بر ساختن صفت نسبی افاده مفهوم مبالغه هم می کند. صفت حاصل قبیح و نازیباست. مانند:

جورین ← جُور (گُرده) + ین = گوژپشت

تلین ← تِل (شکم) + ین = شکم گنده

گدّین ← گَدّه (معده) + ین = شکمباره

ب: تکرار اسم + ی

هاک هاکی hăk hăki = خاکی، خاک آلود

هل هلی hol holi = خاکستری، خاکستر آلود

لک لکی lak laki = لکه ای، کک و مک دار

مل ملی mel meli = پرمو، آلوده به مو

تکرار دوباره اسم + ی جدا از مفهوم صفت نسبی، رسانندهٔ کثرت آن صفت در موصوف نیز هست.

ج.: پسوند (ینه ina)

دردینه dardina = دردمند

سوزینه sovzina = سبزه رو

ماینه măyna = دوشیزه، جنس مؤنث

دستینه dastina = النگو

صفات برتر: نشانه آن در زبان بختیاری (تر Tar) است و برتری موصوفی را بر موصوف دیگر نشان می دهد.

لیش تر Lištar = بدتر

نیاتر niyătar = جلوتر

صفت برترین: اگر بخواهند یکی را بر همه ممتاز کنند، با اضافه کردن اسم جمع (همه hame) صفت برترین درست می کنند.

زهمه لیش تر zehame lištar = از همه بدتر

چند پسوند صفت ساز

۱- (الو elu)

نازلو năzelu = پرناز، لوس

بادلو bădelu = دردمند، مریض

۲- (او,u) برای مبالغه در صفت بد بکار می رود.

گردو gardu ولگرد

چرو coru پلشت

کمو komu شکم گنده

پومو pomu پخمه

۳- (آل ăl)

گئزال gehzăl منگ، گیج

ترال Tarăl زیباروی

چپال capăl چپ دست

۴- (آر ăr)

کلار kalăr بزرگ، سالمند ← کل (پیر، کهن)

بایار băyăr معیوب ← بای (عیب)

شئوار sehvăr آویزان، سرازیر ← شئو (پایین)

۵- (دار dăr)[۱]

زئمدار zaĭhmdăr زخمی

دلدار deldăr شجاع، دلیر

عیودار eyvdar مریض احوال

۶- (مند mand)

هیکلمند heykalmand درشت اندام

دونست مند donestmand دانا

دوله مند davle mand ثروتمند

اسم

اسم یا نام، کلمه ای است که با آن شخصی یا چیزی نامیده می شود. انواع اسم عبارت است از:

اسم عام:

نامی است برای اشیاء یا اشخاص همجنس مانند:

bard سنگ / صخرهٔ کوه gaĭhr / har خر

اسم خاص :

نامی است برای یک چیز یا شخص معین مانند:

۱- dăr, ăr, ăl هر سه گونه هایی همسان اما تغییر شکل یافته‌اند.

merdăs مرداس نام شخص malemir / مالمیر نام شهر

اسم ذات:
مدلول آن در خارج وجود دارد و قائم به ذات است مانند:
măl خانه / kor پسر

اسم معنی:
نامی است برای چیزی که وجودش در دیگری است و بدان قائم است مانند:
vir یاد / liši زشتی

اسم جمع:
اسمی است در ظاهر مفرد و در باطن جمع مانند:
ordi لشگر / heyl طایفه، خیل

اسم ساده:
اسمی است که بیش از یک بخش نداشته باشد مانند:
cel دست / păhr برگ، ورق

اسم مرکب:
اسمی است که از دو بخش یا بیشتر ترکیب یافته مانند:

Torn = Tutorn (غلطان) + Tu (اطاق) = بام غلطان

tek + e = Lerteke (ساق) ler (گرد، چرخ) = ولگردی

اسم مصغر:

اسمی است که مفهوم خردی و کوچکی را برساند. بکارگیری اسم جهت ایفای این مفهوم در زبان بختیاری بسیار محدود است و چند علامت و نشانه نیز که این معنی را افاده می کنند چندان فعال نیستند و به سبب ایستایی زبان گستره عملکردشان محدود مانده است مانند:

(ul):

mašg مشگ / mašgul مشک کوچک

xig خیگ / xigul خیک کوچک

deȟg دئگ / deȟgul دیگ کوچک

(نقش ها) حالات اسم

حالت فاعلی : در این حالت اسم کننده کار است مانند: علی خوسی ali xavsi علی خوابید که علی فاعل است.

حالت مفعولی: در این حالت فعل بر اسم جاری می شود مانند: علینه خونیم aline xavnim علی را خواباندم.

حالت اضافی: اسم گاهی با کسره به کلمه بعد از خود اضافه می شود، اسم یا کلمه دوم به گونه ای کلمه نخستین را به خود وابسته می سازد، مانند:

اسم علی asme ali اسب علی

اسامی مختوم به مصوت در حالت مضاف کسره نمی گیرند و بدون هرگونه واسطه همراه مضاف الیه می آیند. مانند: داعلی đă ali مادر علی /کله خرس kola xers لانه خرس

حالت ندایی: نشانه های آن چنین است:

الف) (ای ey) بیشتر در آخر اسم می آید و گاه پیش از آن.

کری korey ای پسر

هالوی hăluey ای دایی !

ای پیا ey piya ای مرد !

ب) گاه هیچ نشانه ای وجود ندارد مانند: جائل وره jăel vore جوان برخیز

اسم مصدر:

کلماتی که نشانه مصدری ندارند، ولی مفهوم مصدر را می رسانند.

الف) اسم مصدر پایان یافته به (شت ešt):

زئشت zeĕhešt زندگی

زئنشت zeĕhnešt سوزش درد

چرشت cerešt ضجه، فریاد

ب) اسم مصدر پایان یافته به (گری gari) :

گوگری govgari اخوت، برادری

آدم گری ădomgri انسانیت

زنده گری zende gari حیات، زندگانی

لئوه گری Leĕhve gari جنون، دیوانگی

پ) اسم مصدر پایان یافته به (ی):

زمندی zamandi خستگی

گئپی gaĕhpi بزرگی

ت) بن مضارع دو فعل vane voreĕhz بریز و بپاش

گرجم gere jom گیر و جنب (تهاجم)

پسوندهای اسم ساز

الف) (لو Lŏ) پسوند مکان:

مرغ لو marqelŏ چمنزار

رئزلو reĕhzelŏ ریگزار

گنج لو gonjelŏ لانه زنبوران

ب) (لون lon) پسوند مکان، گونه ای دیگر از تلفظ (lŏ) می باشد.

رئگ لون reĕhge lon ریگزار

سوزه لون sovze lon سبزه زار

هیمه لون hime lon انبار هیزم

پ) (گه ga) پسوند مکان:

مافگه măfega یاد مرگ، بنای یادمان

کلگه kalga خرابه

دوگه davga معرکه، کارزار

لئزگه leĕhzga استراحتگاه، خوابگاه

ت) (یه ya) پسوند مکان، گونه ای دیگر از تلفظ (ga) می باشد.

مافیه măfeya یاد مرگ، بنای یادمان

معرفه:

اسمی است که نزد مخاطب معلوم و آشنا باشد. علامت معرفه در زبان بختیاری (که ka) است که به آخر اسم افزوده می شود. واژه هایی که به یک حرف صدادار ختم می شوند، تنها علامت (که ka) در یافت می کنند.

Piyă ← piyăka = مرد معلوم

cu ← cuka = چوب معلوم

ko ← koka = کوه معلوم

اسامی مختوم به واکه بی‌صدا هنگام پذیرفتن پی افزود (ka) واکه بی‌صدا مکسور می‌گردد.

kor ← koreka پسر معلوم

big ← bigeka بزغاله معلوم

موصوف صفت‌های اشاره (ای) این (او) آن (هَم) همان (هِم) همین، همه مضموم می گردند. یعنی واکه (ُo) را دریافت می کنند که می شود آنرا نوعی علامت معرفه خواند.

ای کرو ikoro = این پسر

اوددرو udodăro = آن دختر

هَم قلمُ hamq̆alamo همان قلم

هِم جارو hem jaȟro همین جنگ

نکره :

نکره اسمی است که نزد مخاطب ناشناس باشد. علامت نکره در زبان لُری بختیاری (یه ya) «یک» می‌باشد.

یه پیا = yapiyă یک مرد

یه پار = yapăhr یک برگ

علائم جمع

علامت‌های جمع: "گل gal"، "یل yal"، "ال al".

این سه نشانه جمع که هر سه گونه هایی از یک نشانه واحدند، شاید اصیل‌ترین و کهن ترین نشانه های جمع زبان لُری بختیاری باشد که امروزه قلمرو آن مورد دست درازی نشانه های جمع بیگانه همچون "ون" و "ها" قرار گرفته و قدرت مانور را از آن در گسترهٔ واژگانی گرفته است.

* گل gal: این علامت جمع در زبان کردی (سنندجی)، خویشاوند گویش بختیاری نیز رایج است. گل gal اغلب با اسامی مختوم به صامت همراه می‌آید. مانند:

کرگل korgal = پسران

درگل dorgal = دختران

* یل yal : yal گونه ای دیگر از gal است، چرا که "گاف" در زبان لُری بختیاری بسیار به "یاء" تبدل می شود. این علامت جمع در کردی (کرمانشاهی) دیگر خویشاوند گویش بختیاری نیز رایج است. بیشتر اسم‌هایی که به مصوت بلند ختم می شوند با این نشانه، جمع بسته می شوند. مانند:

پیایل piyăyal = مردان

بختیاری یل baxtiyari yal = بختیاری‌ها

* ال al : این نشانه جمع نیز گونه ای دیگر از gal است. این نشانه جمع بیشتر در لهجه **بختیاری جنوبی** که همجوار با کهگیلویه است کاربرد دارد و رایج است. لازم به یادآوری است که در گفتار لُرهای کهگیلویه و بویراحمد و ممسنی و نیز لک‌ها علامت جمع همین نشانه می باشد.

پلل palal = گیسوان

برگل borgal = ابروها

* علائم جمع "اُن on" و "ها". این دو علامت جمع بر خلاف gal و گونه‌های آن که از نشانه های اصیل جمع در زبان لُری بختیاری است، چندان اصیل و دیرین نیستند اما رفته رفته عرصه را بر علائم دیگر تنگ تر می کنند.

*. "اُن on" یا "و ŏ"، هر چند همان "ان" جمع فارسی است که در برخی لهجه های فارسی "ون" هم تلفظ می شود اما پیشینه آن در عرصه واژگان بختیاری چندان تازه نمی نماید. چرا که پس از قبول این عنصر بیگانه، موافق با دستگاه صوتی گویشوران و گویش بختیاری دگرگون شده است چنانکه هنوز توسط آن گروه از بختیاری‌ها که گفتارشان از زبان رسمی مصون مانده این نشانه بگونهٔ (ŏ) که "واو" ویژه است و برخی آنرا "واوغنه" خوانده‌اند، ادا و تلفظ می شود. اما این آوای ویژه نیز می رود که فراموش شده و "on" جانشین آن گردد.

شو Šav شب ← šavŏ ← یا šavon شب‌ها

جائل jăel جوان ← jăelŏ ← jăelon جوان ها

برخی اسامی که پیش از این با "on" یا "ŏ" جمع بسته می شد اکنون با نشانهٔ

جمع "ă" جمع بسته می شود.

asmon ← asmă اسب‌ها

kavgon ← kavgă کبک‌ها

* علامت جمعِ "ها" در اسامی مختوم به مصوت

اسامی بسته به آنکه مصوت یا صامت باشند، علامت جمع "ها" در آن اسامی تغییر پذیر است

مانند:

* اسامی مختوم به مصوت "ă"

kală = کلاغ

kalăhă = کلاغ ها

* اسامی مختوم به مصوت "u"

tu = پوست

tuvă = پوست ها

* اسامی مختوم به مصوت "i"

Ti = چشم

Tiya = چشم ها

* اسامی مختوم به مصوت "y"

pey = دیوار

peyă = دیوارها

* اسامی مختوم به مصوت "a"

zeĭhra = نعلبکی

zeĭhră = نعلبکی ها

* اسامی مختوم به صامت :

avr = ابر

avră = ابرها

Toĭhm = بذر، نژاد

Toĭhmă = بذرها، نژادها

فعل و ساختمان آن

* فعل ساده : فعلی که مصدر آن بیش از یک کلمه نباشد.

وستن Vasten افتادن

هائیدن hăiĭden جویدن

* فعل پیشوندی: فعلی که از یک پیشوند و یک فعل ساخته شود:

ورآسنیدن Vorăsniĭden سر کشیدن مایعات

وافریدن văferiĭden آفریدن

درگشتن dargašten واژگون شدن

ور vor یا var، در dar، وا vă پیشوندهایی هستند که فعل پیشوندی می سازند.

* فعل مرکب: فعلی که از یک صفت یا اسم یا یک فعل ساده ساخته می شود.

راست کردن răst kerden درست کردن

وندن واهنده vanden văhanda خنداندن

مصدر

مصدر، کلمه ای است که بر انجام کار بدون در نظر گرفتن زمان دلالت کند.
مصدر در زبان بختیاری از بن ماضی +ِن en ساخته می شود.

دردن derden پاره کردن

وندن vanden انداختن

فعل لازم:

فعلی است که به مفعول نیاز ندارد:

ویدن veyděn آمدن

هندستن handesten خندیدن

فعل متعدی :

فعلی که به مفعول نیاز دارد:

زیدن zeyděn زدن

اشکنادن eškenăděn شکستن

فعل معلوم:

فعلی که فاعل آن معلوم باشد همچون فعل (اشکناد) و (زید) در دو جمله زیر:

مرداس چونه اشکناد

merdăs cune eškenăď

مرداس چوب را شکست

مرداس رضانه زید

merdăs rezăne zeyď

مرداس رضا را زد.

فعل مجهول:

فعلی که فاعل آن معلوم نباشد مانند دو فعل (اشکست) و (زئنست) در دو جمله زیر:

چواشکست cu eškast چوب شکسته شد

رضا زئنست rezăzaȟnest رضا زده شد

مصدر فعل مجهول همیشه به (ِستن esten) ختم می شود. این فعل از فعل متعدی ساخته می شود مانند:

بریدن boriďen = بریدن ← متعدی

بئرستن boȟresten = بریده شدن ← مجهول

کندن kanden = کندن ← متعدی

که‌نستن kaȟnesten = کنده شدن ← مجهول

جدول زیر زمان های گوناگون فعل مجهول را از مصدر "که نستن" (کنده شدن ـ تجمع کردن) نشان می دهد:

ماضی مطلق ساده :

که‌نستم که‌نستی که‌نست

که‌نستیم که‌نستین که‌نستن

ماضی نقلی :

که‌نستمه که‌نستی یه که‌نسته

که‌نستیمه که‌نستینه که‌نستنه

ماضی استمراری :

اکه‌نستم اکه‌نستی اکه‌نست

اکه‌نستیم اکه‌نستین اکه‌نستن

ماضی بعید:

که‌نستم بی که‌نستی بی که‌نست بی

که‌نستیم که‌نستین بی که‌نستن بی

مضارع ساده :

که‌نم که‌نی که‌نه

که‌نیم که‌نین که‌نن

مضارع التزامی :

بکه‌نم بکه‌نی بکه‌نه

بکه‌نیم بکه‌نین بکه‌نن

مضارع اخباری :

اکه‌نم	اکه‌نی	اکه‌نه
اکه‌نیم	اکه‌نین	اکه‌نن

در افعال مجهول و برخی افعال لازم که مصدرشان به (ِستن esten) ختم می شود، پسوند (ِستن esten) تنها در زمان گذشته صرف می شود و هنگام صرف زمان حال این افعال، (esten) حذف می گردد.

گئرستم geh̆restom = گرفته شدم (اول شخص ماضی ساده)

گئرم geh̆rom = گرفته شوم (اول شخص مضارع ساده)

شناسه (۱)

جزئی که در فعل، شخص یا اول شخص، دوم شخص، سوم شخص را نشان می دهد شناسه نام دارد. شناسه ها دو دسته اند: شناسه های مفرد و شناسه های جمع. جدول زیر شناسه ها را در یک فعل زمان حال و در یک فعل زمان گذشته نشان می دهد: Vanden انداختن [۱]

(۱) besten صورت کهن ترِ این فعل است.

شخص	مفرد یا جمع	شناسه	زمان گذشته	زمان حال
اول شخص	مفرد	om	vandom انداختم	vanom اندازم
دوم شخص	مفرد	i	vandi انداختی	vani اندازی
سوم‌شخص	مفرد	-*	vand انداخت	van اندازد
اول شخص	جمع	im	vandim انداختیم	vanim اندازیم
دوم شخص	جمع	in	vandin انداختید	vanin اندازید
سوم‌شخص	جمع	en	vanden انداختند	vanen اندازند

* هر چند بسیاری از بختیاری ها سوم شخص مفرد را با شناسهٔ (ak) یا (َی ay) به کار می برند مانند: vandak انداخت یا raday رفت. با این حال این امر عمومیت ندارد و بدون شناسه به کار می رود.

شناسه (۲)

تحفیف: در افعالی که بن ماضی آن مختوم به «ď» است، تمایلی شدید هست به اینکه «ď» حذف شود. در نتیجه برخی ساخت های زمان گذشته این افعال و بالطبع برخی شناسه ها (اول شخص و سوم شخص مفرد و سوم شخص جمع) دگرگون شد، تخفیف و تغییر می یابد:

فعل زدن :

	ساخت کامل	ساخت مخفف
اول شخص مفرد	zeyĭom زیدم	zeym = زدم زیم
دوم شخص مفرد	zeyĭi = زدی زیدی	بدون تخفیف
سوم شخص مفرد	zeyĭ زید	zey= زد زی
اول شخص جمع	zeyĭim = زدیم زیدیم	بدون تخفیف
دوم شخص جمع	zeyĭin = زدید زیدین	بدون تخفیف
سوم شخص جمع	zeyĭen زیدن	zeyn = زدند زین

فعل آمدن :

	ساخت کامل	ساخت مخفف
اول شخص مفرد	oveyĭom	oveym = آمدم
	اویدم	اویم
دوم شخص مفرد	oveyĭi= آمدی	بدون تخفیف
	اویدی	
سوم شخص مفرد	oveyĭ	ovey = آمد
	اوید	اوی
اول شخص جمع	oveyĭim = آمدیم	بدون تخفیف
	اویدیم	
دوم شخص جمع	oveyĭin	بدون تخفیف
	اویدین	
سوم شخص جمع	oveyĭen	oveyn = آمدند
	اویدن	اوین

ماضی مطلق:

ساختار آن بدینگونه است:

بازستم	băzestom	رقصیدم
بازستی	băzesti	رقصیدی
بازست	băzest	رقصید
بازستیم	băzestim	رقصیدیم
بازستین	băzestin	رقصیدید
بازستن	băzesten	رقصیدند

ماضی استمراری

: ساختار آن بدینگونه است :

ابازستم	ebăzestom	می رقصیدم
ابازستی	ebăzesti	می رقصیدی
ابازست	ebăzest	می رقصید
ابازستیم	ebăzestim	می رقصیدیم
ابازستین	ebăzestin	می رقصیدند
ابازستن	ebăzesten	می رقصیدند

ماضی مستمر (ملموس)

: ساختار آن بدینگونه است :

هی انیشتم	hey eneyaštom	داشتم نگاه می کردم

هی انیشتی	hey eneyašti	داشتی نگاه می کردی
هی انیشت	hey eneyašt	داشت نگاه می کرد
هی انیشتیم	hey eneyaštim	داشتیم نگاه می کردیم
هی انیشتین	hey eneyaštin	داشتید نگاه می کردید
هی انیشتن	hey eneyašten	داشتند نگاه می کردند

ماضی نقلی

ساختار آن بدینگونه است:

وستمه	vastome	افتاده ام
وستی یه	vastiye	افتاده ای
وسته	vaste	افتاده است
وستی مه	vastime	افتاده ایم
وستی نه	vastine	افتاده اید
وستنه	vastene	افتاده اند

ماضی بعید

ساختار آن بدینگونه است :

ویدم بی	veyďom bi	آمده بودم
ویدی بی	veyďi bi	آمده بودی
وید بی	veyď bi	آمده بود
ویدیم بی	veyďim bi	آمده بودیم

ویدین بی	veydin bi	آمده بودید
ویدن بی	veyden bi	آمده بودند

ساختار بالا نشان می دهد که در زبان لُری بختیاری بر خلاف زبان فارسی شناسه ها به فعل اصلی می چسبد و فعل معین(بودن) بدون تغییر می ماند. ساختار اصیل ماضی بعید همچون دیگر ارکان زبان لُری بختیاری از تعدی زبان فارسی مصون نمانده و می رود که فرو ریزد و فراموش شود، چرا که امروزه بختیاریان این فعل را تحت تاثیر ساختار زبان فارسی آن صرف می کنند، یعنی شناسه ها را به فعل معین می چسبانند و نه به فعل اصلی. بدین صورت:

ویده بیدم veydebidom آمده بودم

مضارع اخباری

ساختار این فعل بدینگونه است:

انم	enom	می‌گذارم
انی	eni	می گذاری
انه	ene	می گذارد
انیم	enim	می گذاریم
انین	enin	می گذارید
انن	enen	می گذارند

نشانه مضارع اخباری، پیش افزوده "e" است.

در گونه ساده مضارع اخباری، فعل بدون پیش افزود "e" صرف می شود.

نم	nom	می گذارم

نی	ni	می گذاری
نه	ne	می گذارد
نیم	nim	می گذاریم
نین	nin	می گذارید
نن	nen	می گذارند

مضارع مستمر

ساختار این فعل بدینگونه است:

ان اهندم	onehandom	دارم می خندم
ان اهندی	onehandi	داری می خندی
ان اهنده	onehande	دارد می خندد
ان اهندیم	onehandim	داریم می خندیم
ان اهندین	onehandin	دارید می خندید
ان اهندن	onehanden	دارند می خندند

پیش افزود "on" نشانه مضارع مستمر است.

"on" تخفیف یافته "honey"، "oney" و "ono" می باشد که هر سه گونهٔ مزبور، در لهجه های مختلف گویش بختیاری متداول است.

مضارع التزامی

ساخت آن بدینگونه است: پیشوند (ب be) + بن مضارع + شناسه های (اُم om) اول شخص مفرد (ی i) دوم شخص مفرد (ِ e) سوم شخص مفرد (ایم im) اول

شخص جمع (این in) دوم شخص جمع (ِن en) سوم شخص جمع

بئلم	beĭlom	بگذارم
بئلی	beĭli	بگذاری
بئله	beĭle	بگذارد
بئلیم	beĭlim	بگذاریم
بئلین	beĭlin	بگذارید
بئلن	beĭlen	بگذارند

آن افعالی که پیشوند (ب be) را می پذیرند، گهگاه بدون پیشوند هم صرف می شوند.

افعال (بیدّن) بودن (آبیدّن) شدن و نیز افعال پیشوندی از پذیرفتن پیش افزود (ب be) سرباز می زنند مانند:

ورستم	vorestom	برخیزم
ورستی	voresti	برخیزی
ورسته	voreste	برخیزد
ورستیم	vorestim	برخیزیم
ورستین	vorestin	برخیزید
ورستن	voresten	برخیزند

فعل امر و نهی

* ساختار فعل امر بدینگونه است که گاه همراه با پیش افزود (ب be) به کار می رود:

بچین becin بیاف　　بنر benar نگاه کن

گاه بدون پیش افزود (ب be) بکار می رود بویژه افعال پیشوندی:

ولا volă ماساژ بده، بمال　　وره vore بلند شو

* ساختار فعل نهی اینگونه است که پیش افزود "ma" و "na" نشانه فعل نهی است:

مگریو mageriv گریه نکن　　ندیس nadis نچسب

فعل دعایی

فعل دعایی به گونه مذبور ساخته می شود:

صفت فاعلی + شناسه های (م m) اول شخص مفرد (ی y) دوم شخص مفرد (...) سوم شخص مفرد بدون شناسه (یم ym) اول شخص جمع (ین yn) دوم شخص جمع (ن n) سوم شخص جمع

بام	băm	بشوم
بای	băy	بشوی
با	bă	بشود
بایم	băym	بشویم
باین	băym	بشوید
بان	băn	بشوند

* ی ay" (یاء) در زبان لُری بختیاری

این یاء سه گونه است:

الف) یاء شرط : ادات شرط + ب be + بن ماضی + ay

ایربویدی ayar beveyday اگر می آمد

اربخردمی ar bexardomay اگر می خوردم

یاء شرط به فعل مفهوم ماضی استمراری می دهد.

ب) یاء تمنا : ادات تمنا + ب be + بن ماضی + ay

کاشگی بویدی kašgay be veyday کاش بیاید

خدای بمردی xoday be morday الهی بمیرد

یاء تمنا به فعل مفهوم مضارع التزامی می دهد. تنها یک فعل از این قاعده مستثنی است:

کاشگی بیدمی kašgay bidomay کاش می بودم

فعل (بیدن biden) نه پیش افزود (be) می پذیرد و نه مفهوم مضارع التزامی می دهد بلکه مفهوم فعل ماضی استمراری را می رساند.

ج) یاء استمراری : be + بن ماضی + ay

بگودی begoday = باید می گفت

بخردی ای bexardiay = (باید) می خوردی

یاء استمراری به فعل مفهوم التزامی می دهد.

*** علامت مفعولی**

در زبان لُری بختیاری نشانه مفعول پی افزود "ِe" است. هوش فرو havše foro = خانه (حیاط) را فروخت

چنانچه مفعول مختوم به مصوت باشد بین مفعول و پی افزود "ِe" (n ن) میانجی بکار برده می شود.

دونِ پشگنید dune pešgenid = دوغ را پاشید

البته در مواقعی که ضمیر متصل با مفعول به کار رود، ضمیر به جای (n) میانجی می نشیند:

دومه هرد dume hard = دوغ مرا خورد.

*** چند نمونه از تبدیلات در زبان بختیاری**

الف) تبدیل "d" به "ل L"

دیو ← لیو + ه = لیوه (دیوانه)

دش ← لیش = لیش (بد، زشت)

دان ← دون ← لون - (اسم مکان)

تبدیل "گ g" به "ی y"

جگر ←جی یر = جی یر -(جگر)

بنگر ← بنیر = بنیر (نگاه کن)

تبدیل "ش š" به "س s"

انگشت ← انگست

مشتش ← مستس

تبدیل "خ x" به "ه h"

خالو ← هالو

خر ← هر

تبدیل "س s" به "ش š"

فرستاد ← فرشناد

خاکستر ← هاکشتر

منابع

- آصف (رستم الحکما) محمد هاشم، رستم التواریخ (چاپ دوم) به اهتمام محمد مشیری، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۲.
- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد. صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- ابن واضح، احمد بن ابی یعقوب اصفهانی، البلدان، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابوالفداء. تقویم البلدان، ترجمه عبدالحمید آیتی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. مسالک و ممالک، بکوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
- امان، دیتر. بختیاری ها، عشایر کوه نشین ایرانی در پویه تاریخ، انتشارات معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی. ۱۳۶۷.
- بدلیسی، امیر شرفخان. شرفنامه، تاریخ مفصل کردستان، به اهتمام محمد عباسی. ۱۳۴۳
- راولینسون، هنری. سفرنامه راولینسون، گذر از زهاب به خوزستان، ترجمه اسکندر امان الهی بهاروند، انتشارات آگاه.
- دوبد، بارون. سفرنامه لرستان و خوزستان، ترجمه محمد حسین آریا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.

- سردار ظفر بختیاری، خسرو. یادداشت‌ها و خاطرات، انتشارات فرهنگسرا (یساولی) ۱۳۶۳.
- صالحی، سید علی. ایل بزرگ بختیاری، فرهنگ واژگان بختیاری، انتشارات اطلس، ۱۳۶۹.
- امان الهی بهاروند، سکندر. قوم لر، مؤسسه انتشارات آگاه.
- کریمی، اصغر. سفر به دیار بختیاری، انتشارات فرهنگسرا.
- کتاب آنزان، انتشارات سهند، ۱۳۷۴.
- گارثویت، جن راف. تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه مهراب امیری، انتشارات سهند، ۱۳۷۳.
- مستوفی، حمدالله. تاریخ گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- مسعودی، ابوالحسن. التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- مردانی کرانی، سعید.تاریخ، تمدن و فرهنگ چهار محال و بختیاری، انتشارات ایل، ۱۳۷۵.
- مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد. احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه دکتر منزوی، شرکت مولفان و مترجمان.
- نطنزی، معین الدین. منتخب التواریخ معین، خیام، ۱۳۳۶.
- نوردن، هرمان، زیر آسمان ایران.

پیشکش به شاعران بختیاری تبار
سید علی صالحی و
قیصر امین پور

نام نامه

نام نامه، مجموعه‌ای است از نام‌های اصیل، زیبا و خوش معنا. بختیاری‌ها با نهادن این نام‌ها بر فرزندان خود یا مؤسسات، شرکت‌ها و فروشگاه‌ها و یا همچنین با انتخاب تخلص از میان این نام‌ها از سوی شاعران و هنرمندان ـ همچنان‌که برخی دوستانِ شاعر و هنرورم چنین کرده‌اند ـ به نوعی واژگان زبان مادری را ماندگار می‌کنند. بایسته است یادآور شوم که نام‌های آمده در این دفتر، چندگونه‌اند:

- برخی نام‌ها، واقعی و پیشینه دار بوده و پیش ترها یا هم اینک رایج بوده و هست، همچون: «نازه»، «نشمین»، «بیلال»،...

- برخی، اسامی کوه‌ها، رودها، گل‌ها، گیاهان و مکان هایی در بختیاری است و به جهت خوش آهنگی و خوش مفهومی آن برای «نام» مناسب بوده است، همچون: «تاراز» و «دلا» کوه هایی در بختیاری.

- برخی نام‌ها نیز از سوی اینجانب پیشنهاد شده است که این گونه اسامی به کمک پسوندها، پیشوندها و سایر توانمندی‌های زبان لُری بختیاری ترکیب و ساخته شده است که به نوعی حرکتی جسورانه در جهت بیرون آوردن زبان مادری از ایستایی و انعطاف‌پذیر ساختن آن بوده است. همچنان‌که بسیاری از اصطلاحات اصیل زبان فارسی امروزی، بر ساختهٔ شاعران توانمند فارس بوده

است که زبان خود را طی سده‌ها غنی ساخته‌اند، اینک وظیفهٔ شعرا (مخصوصاً) و دیگر هنرمندان لُر زبان است که واژگان کهن را زنده کنند و تعابیر و ساخت‌های جدید بسازند. از زمره واژگان بر ساخته چنین است:

چیدا (چنی + دا) = همچون مادر

و آخر آنکه، در انتخاب نام‌ها، نخست به خوش آهنگی و زیبایی نام‌ها و پس از آن بر ارزشمندی مفاهیم آنها تکیه داشتم.

تهران، زمستان ۱۳۷۸

نام های پسران

الف

آبام	Ăbăm	همراهِ من
آرُ	Ăro	افق. تیغهٔ کوه
آرُفته	Ărofte	مجرب، کاردان
آرمون	Ărmun	آرزو
آرمُن	Ărmon	آرزو
آرمی	Ăromi	آرامش و آسایش
آرمین	Ărmin	آرزو. شوق و عشق
آرنگ	Ăreng	آهنگ، ناله
آزاد	Ăzăd	سالم
آزادّ	Ăzăd̆	سالم و تندرست
آژ	Ăž	فقیر
آستُن	Ăston	صخرهٔ پلکانی
آشو	Ăšo	شاهین
آلان	Ălăn	بهانه
آلنده	Ălende	گرفتار،مبتلا

اراز	Arăz	بغض
اردی	Ordi	سپاه، لشگر
زار	Zăr	فقیر، بیچاره
ازما	Ezmă	آزمایش کننده
استیم	Estim	ستون. تکیه گاه
اشگار	Ešgăr	شکرگزار، سپاسگزار
اشنا	Ašnă	شنوا
التاش	Altăš	صخره
المان	Almăn	نام شعر و آهنگی معروف، عاشق یامعشوقی خیالی
المان	Olmăn	نام شعر و آهنگی معروف، عاشق یامعشوقی خیالی
اَلو	Alav	عقاب
اِلیما	Elimă	قومی باستانی که در بختیاری می‌زیستند. پایتخت آنان ایاپیر (ایذه) بود.
اوسین	Avsin	افسون. دعا
ایاس	Iyăs	یاد، خیال
ایما	Imă	ما
ایمانی	Imăni	خودمانی، ازما

***

ب

بئدّار	Beĕdăr	پنهان
بئوار	Beĕvăr	غریب، بی موطن
بارِز	Bărez	منطقه‌ای در بختیاری
بازیار	Băzyăr	دروگر
بامیر	Bămir	نام یکی از طوایف دیناران
باندو	Băndo	پرنده
باندە	Bănde	پرنده
باوام	Băvăm	عزیزم
باوان	Băvăn	کس و کار، فامیل پدری
باوُن	Băvoĕhn	کس و کار، فامیل پدری
باهندە	Băhende	پرنده
بایار	Băyăr	دردمند
بختیار	Baxtiyăr	نامی رایج
برار	Berăr	برادر
برام	Berăm	برادرم (مخفف برارم)
بردین	Bardin	سنگی. مقاوم. نام طایفه‌ای از اسیوند
برفیز	Barfiz	بهمن
بروک	Baruk	پیکر و اندام
بروهی	Beruhi	آفرین، مرحبا

بشتار	Beštăr	آرزومند
بشگار	Bešgăr	سپاسگزار
بفا	Bafă	وفا
بنار	Bonăr	بلندی صعب العبور
بندار	Bandăr	گرفتار. منتظر
بندال	Bandăl	گرفتار. منتظر
بندر	Bandar	گرفتار. منتظر
بندیر	Bandir	گرفتار. منتظر
بنمن	Benemon	مشهور و پرآوازه
بنیا	Beniyă	پیشواز. پیشرو
بورنکین	Burenkin	انتظار
بهدار	Behdăr	پنهان
بیرم	Beyrom	برف و بوران
بیوار	Bivăr	غریب، بی موطن
بی یار	Biyăr	بیدار

***

پ

پاگِر	Păger	ماندگار،پایدار
پایار	păyăr	پایدار، مقاوم. همیشگی
پرمند	Parmand	پرتو

پرناک	pernăk	جوان بالغ و برومند. نوزاد پرنده آماده پرواز. دورافتاده و مهجور
پرناکی	Pernăki	جوان بالغ و برومند. نوزاد پرنده آماده پرواز. دورافتاده و مهجور
پریش	pariš	آشفته حال
پریوان	Parivăn	دستیار شبان. آنکه گوشه و کنار را پاسبانی می دهد.
پریوُن	Parivŏn	دستیار شبان
پشیوان	pašivăn	پشیمان
پشیون	pašivŏhn	پشیمان
پیا	Piyă	مرد، جوانمرد
پیار	Piyar	نوعی گیاه سبک و ظریف که در خزان پائیز به آسانی دستخوش آتش و دستاویز باد می شود.
پیوار	pivăr	نوعی گیاه سبک و ظریف که در خزان پائیز به آسانی دستخوش آتش و دستاویز باد می شود.

***

ت

تاپر	Tăper	تنها، منزوی
تاراز	Tărăz	کوهی در مرکز بختیاری

تاشا	Tăšă	تـراشـنده. کـوهکن، لقب فـرهاد کوهکن
تاشین	Tăšin	همچون صخره، سخت و مقاوم
تاوین	Tăvin	برابر، همسان.میزان
تاوینا	Tăvină	برابر، همسان. میزان
تنه می	Tanami	آدم کارآمد
توار	Tavăr	صخره
توانی	Tavăni	قدرت
تهنا	Tehnă	تنها
تیار	Tayăr	کامل. آماده، مهیا
تیام	Tiyăm	چشمانم
تی تُر	Titor	تیر انداز
تیردار	Tirdăr	صیاد
تیرش	Tiraš	چشم عسلی. آنکـه رنگ چشـمش به زردی می زند.
تیفون	Tifun	طوفان. موج
تیکلا	Tiklă	آخرین اتابک بختیاری
تیگدار	Tigdăr	خوش اقبال
تیلا	Tilă	عصای دست. تکیه گاه
تیمدار	Timdăr	اصل و نسب دار،اصیل
تِی نا	Teynă	تنها. نقشه کش و مدبر

تییار	Tiyăr	کامل. آماده، مهیا

***

ج

جِرِنی	Jereni	خشمگین
جورباش	Jurbăš	همچون قوش
جورگین	Jurgin	همچون جان

***

چ

چاریار	Caryăr	باهوش، گره گشا
چاوک	Căvok	گیاهی است
چدروا	Cedervă	گیاهی است
چرام	cerăm	چراغ من. روشنایی من
چزار	Cezăr	آرزومند. حسرت به دل
چگا	cegă	کوه کوچک و کم ارتفاع
چوخا	Cuxă	تنپوش قومی بختیاری‌ها
چهراز	Cehrăz	نام محل و طایفه‌ای در بختیاری
چیگین	cigin	همچون جان، عزیز جانی
چییا	ciyă	کوه کوچک و کم ارتفاع

***

ح

حامین	Hămin	حمایتگر

خ

خستین	Xastin	خسته
خوگر	xoger	ساکت. باوقار، متین، خوددار

***

د

داوار	Dăvăr	موطن مادری
درستبا	Derestbă	سالم باش
درستلار	Derestlăr	تندرست. سالم
درستلاش	Derestlăš	تندرست. سالم
دروا	Dervă	سالم
دروالار	Dervălăr	سالم تن
دروالاش	Dervălăs	سالم تن
دزبار	Dezbăr	منطقه‌ای مهم در جنوب بختیاری
دسبار	Desbăr	منطقه‌ای مهم در جنوب بختیاری
دلسپه	Delespe	مهربان و دلپاک
دلسپید	Delespid	مهربان و دلپاک
دلیار	Delyăr	نامی رایج
دویت	Devit	داوود
دیار	Diyăr	آشکار. تصور و خیال

***

ر

راجز	Răjez	تربیت کننده اسب
رشتار	Raštăr	خوش هیکل و بور (بلوند)
رشدار	Rašdăr	خوش هیکل و بور (بلوند)
روزبین	Ruzbin	لایق، باکفایت
روزمین	Ruzmin	لایق، باکفایت
روزین	Ruzin	همچون روز. روشن
روناس	Rondăs	روناس
رهدار	Rahdăr	رهگذر
رهوار	Rahvăr	رهگذر، مسافر
رهی	Rahi	گسیل شده، پیک. مسافر
رئدار	Raĥdăr	رهگذر

***

ز

زاگروس	zăgros	رشته کوه زاگرس که سراسر بختیاری را فراگرفته است.
زال	zăl	کرفس تازه روئیده. روشن و سفید
زراس	Zarăs	نام محل و طایفه‌ای در بختیاری
زورد	zavard	محکم
زورین	Zurin	سخت. دشوار

***

س

ساتیار	Sătyăr	نامی رایج
ساوات	săvăt	سایبان
ستین	setin	ستون، تکیه گاه
سرتیم	Sartim	به روی چشمانم
سزار	Sezăr	نام رودی در شمال بختیاری
سوار	Sovăr	جنگجو، رشید
سوزوار(سبزوار)	savzevăr	موطن سبزو خرم. یورتِ بهاره عشایر
سویر	savir	باوقار
سهٔدون (سئدون)	saĭhdun	بلندی های صعب العبور که بز کوهی بیشتر در آنجا زندگی می‌کند.
سهٔ دّی (سئدّی)	saĭhdi	پیغام
سهٔ دی (سئدی)	saĭhdi	پیغام
سیتخوا	sitxa	هواه خواه
سؤران	soĭhrăn	جایی که گل سرخ انبوه و فراوان روید و نه هیچ گیاهی دیگر.

***

ش

شئوار	Šeĭhvăr	سربه زیر، افتاده. مراد لاله واژگون است
شابیم	šăbim	شاهین

شُن	Šon	چوپان
شورتن	šurtan	نقشه کش. مدبر و چاره ساز
شورش	Šureš	تهاجم، جنگ
شورنا	šurnă	مهاجم، حمله کننده
شیاس	šiyăs	طایفه ای از بختیاری
شیوار	Šivăr	سربه زیر، افتاده. مراد لاله واژگون است

***

غ

غریو	qariv	غریب
غوار	qovăr	مه

***

ف

فرناک	Fernăk	جوان بالغ و برومند. نوزاد پرنده آماده پرواز. دورافتاده و مهجور
فرناکی	Fernăki	جوان بالغ و برومند. نوزاد پرنده آماده پرواز. دورافتاده و مهجور
فرنال	Fernăl	نوزاد پرندهٔ آمادهٔ پرواز

***

ک

کارتا	kărtă	محلی در بختیاری مرکزی

کالا	kălă	کشتگر، کارنده
کالات	kălăt	جنگ
کُردا	Kordă	پسر مادر، عزیز مادر
کُردی	Kordi	نام رایج
کلار	Kalăr	کوهی در مرکز بختیاری
کلار	kelăr	کوهی در مرکز بختیاری
کلاک	kelăk	عصای دست، پشتیبان
کوردین	kurdin	کُردی. جامه‌ای که هنگام رزم پوشند
کیال	kayăl	آنکه محصول را پیمانه می کند
کیکه	Keyko	درختی است
کی نو	Keynu	کوهی در مرکز بختیاری

***

گ

گران	Gorăn	پیاپی، سریع. آنکه پیاپی بر دشمن حمله آورد
گمار	Gomăr	طایفه ای از بختیاری

***

ل

لاهئز	Lăhĭhez	باران تند، سیل
لاهیز	Lăhiz	باران تند، سیل

لَتی	Lati	سیاه چرده
لرنا	Lernă	مهاجم، حمله آورنده
لو	Lu	تـنها. بـرزگری کـه بـه تـنهایی درو کند

***

م

ماتی	Măti	شکست خورده
مرداس	Merdăs	نامی رایج
مروا	Marvă	گمان، تصور. توان
مِندال	Mendăl	بره کوچک و شیر خواره. ظریف و دوست داشتنی
مندال	Mandăl	برهٔ کوچک و شیر خواره. ظریف و دوست داشتنی
مندیر	Mandir	منتظر، چشم براه
مونگار	Mongăr	مـــحلی در مـــنطقه مـمبینی در جنوب بختیاری
موناند	Monand	ثروتمند
مهٔنا	Maĥnă	ماندگار
میشکال	Miškăl	شکارچی. نوازنده
میلاس	Milăs	طایفه ای از بختیاری

***

ن

نتار	Netăr	اثر
نسار	Nesăr	سایه سار
نکول	Nakul	هیکلمند
نگبه	Negbe	نهیب. قوت قلب
نمون	Nemon	جلوه، نمود
نوار	Nuvăr	نوین، تازه
نیار	Niyăr	چشم براه. مشتاق

***

و

(واتجا) واته جا	Vătejă	سنجیده، حساب شده
وادیر	Wădir	دور مهجور
وار	văr	موطن.یورتِ قبایل درییلاق وقشلاق
ورجا	Varjă	اهل. پسندیده
وشن	Vašan	برف وباران تند.آنچه از آسمان آید

***

ه

هئزآرا	Heĕhzără	حمله کننده، متعصب و غیرتی
هئزار	Heĕhzăr	حمله کننده، متعصب و غیرتی
هئزان	Heĕhzăn	آغاز رویش گیاه،بهار
هاشتی	Hăšti	آشتی، صلح

هاشو	Hăšo	شاهین
هجیمات	Hajimăt	حمله، یورش
هلارنا	Helărnă	فریادگر، پرخاشجو
هلمت	Halmat	هجوم، یورش
هماچ	Homăc	هدف، مقصود
همدا	Homdă	هم سن و سال
هوار	Hovăr	نرم و آهسته
هیار	Hayăr	یار، کمک کننده
هیاره	Hayăre	یار، فریادرس، کمک
هیجار	Heyjăr	فریاد امداد خواهی
هیلان	Heylăn	هیکلمند. خوش قد و قامت

***

ی

یشنا	yašnă	شنونده، شنوا. آشنا

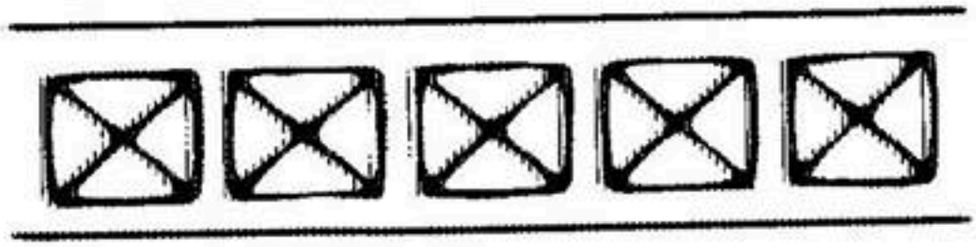

نام های دختران

الف

آبادا	Ăbădă	همراهِ مادر
آرزی	Ărezi	آرزو. نام محلی در بختیاری
آرستین	Ărestin	آراسته
آرمی	Ăromi	آرامش و آسایش
آساره	Ăsăre	ستاره
آستارا	Ăstără	ستارگان
آستاره	Ăstăre	ستاره
آفیردا	Ăfridă	آفریدهٔ مادر
آلمیت	Ălmit	عشوه، غمزه
ارتین	Artin	معطر، خوشبو
ارتینه	Artine	معطر، خوشبو
ارسین	Arsin	اشک آلود. گل لاله واژگون
اسپی	Espi	سفید
الال	Elăl	استراحت

المان	Almăn	خـوش قـد و هـیکل. نـام شـعر و آهنگی مشهور
المان	Olmăn	خـوش قـد و هـیکل. نـام شـعر و آهنگی مشهور
ایما	Imă	ما

***

ب

بئلا	Beĭhlă	بگذار بماند. ماندگار و پایدار
بادل	Bădel	باب دل، پسند
بازا	Bază	رقصنده، خوش رقص
باندو	Bando	پرنده
بانده	Bănde	پرنده
باوینه	Băvine	بابونه
برچا	Bercă	درخشان
برچین	Bercin	درخشان
برفین	Barfin	همچون برف سپید
برفینه	Barfine	سپید، همچون برف
برمین	Barmin	همچون برکه، همچون دریاچه
بسد	Besed	مرجان . صدف
بشتار	Beštăr	آرزومند
بلئوا	Beleĭhvă	درخشنده

بلا	Belă	گمشده، ناپیدا
بلازا	Belăză	شعله ور
بلازه	Belăze	شعله آتش
بلال	Belăl	بانوی لاله وش. یکی از ترانه‌ها و افسانه‌های مردم بختیاری
بلیوا	Belivă	درخشنده
بن‌نا	Bonnă	گردن بند. نوعی از زینت آلات
بنییا	Beniyă	پیشواز. پیشرو
بودل	Budel	عزیز و جانی. در موقع ناز به بچه گویند
بیتلا	Bitelă	بانوی طلایی
بیلال	Bilăl	همان بلال، معشوقه افسانه‌ای. بانوی لاله وش

***

پ

پرپین	parpin	متبرک، افسون
پرچین	perčin	پاک و پاکیزه
پرشتوک	Preštuk	پرستو
پرکین	perkin	همچون جوانه
پرگین	pergin	همچون جوانه
پرناک	pernăk	نوزاد پرندهٔ آمادهٔ پرواز. جوان

		برومند و بالغ. دور افتاده و مهجور
پرناکی	pernăki	نـوزاد پـرندهٔ آمـادهٔ پـرواز. جـوان برومند و بالغ. دور افتاده و مهجور
پرونا	Parvenă	پرورنده، پروشگر
پروند	parvand	پرتو
پریز	pariz	ستارگان خوشه پروین
پریش	Pariš	آشفته حال
پشا	pašă	جهیزیه عروس
پلا	pală	گیسوان
پورا	pură	آرام، باقرار
پورن	puren	گیسوی گندم
پوره	pure	پرده ای از حریر نازک
پیگول	pigul	ابزاری زینتی
پینه	Pine	پونه

***

ت

تئنا	Teĕnă	تنها
تاوینا	Tăvină	برابر، همسان. میزان
ترال	Tarăl	زیبا و شاداب، لعبت
ترنا	Tornă	گیسوان
ترنه	Torne	گیسو

تشی	Taši	آتشی. لاله سرخ
تمتی	Tamti	پـــاک. مـــقدس. نـام افسـانه‌ای مشهور در ادبیات بختیاری
تنا	Tană	بافنده، قالی باف
تورک	Turak	ستاره‌ای‌ازستارگان هفت برادران
توروک	Turuk	ستاره.دانه انگور
توهی	Tuhi	تیهو (پرنده)
تویسه	Tevise	قطرهٔ باران. نرمه باران
تهنا	Tehnă	تنها
تیتک	Titak	پرنده ای که شب ها می‌خواند
تی تیا	Titiyă	سرمه
تی‌دا	Tidă	چشم مادر
تیدره	Tidere	تمشک وحشی
تی دری	Tideri	تمشک وحشی
تیروشنا	Tirušnă	چشم روشن
تیریشنا	Tirišnă	چشم روشن
تیفه	Tife	جُوانه گندم و جو، جوانهٔ گیاه
تیکال	Tikăl	چشم سبز (سبزی‌که‌به‌سیاهی‌زند)
تیلا	Tilă	عصای دست
تیمه	Time	نهال. نشاء
تی‌نا	Teynă	تنها. بافنده (دختر)

ج

جانه	Jăne	عزیز جانی
جانی	Jăni	عزیز جانی
جوان	Javăn	زیبا
جوان	Jevăn	زیبا
جوانی	Javăni	زیبایی
جوردا	Jurdă	همچون مادر
جورگین	Jurgin	همچون جان

***

چ

چرام	Cerăm	چراغ من. روشنایی من
چِگا	cegă	کوهِ کوچک و کم ارتفاع
چوپی	cupi	رقص گروهی بختیاری ها
چویل	cavil	گیاهی خوشبو
چیتلا	Citelă	چون طلا
چیدا	Cidă	همچون مادر
چیروز	ciruz	مانند روز
چیگل	Cigol	همچون گل
چیلان	cilăn	کوهی در بختیاری
چی‌مه	Cimaĥ	همچون ماه
چینا	Cină	بافنده، بانوی هنرمند

چییا	Ciyă	کوه کوچک و کم ارتفاع

***

خ

خاتی	xati	خاتون
خاتین	xatin	خاتون
خشین	Xašin	خوب، نیکو
خوشلار	xošlăr	خوش تن، خوب تن
خیفی	xeyfi	حیف از او. عالی، ارزشمند

***

د

دالاله	Dălăle	گرفتار، معطل
داینی	Dăyni	معشوقه‌ای افسانه‌ای. شعر و آوازی مشهور
دردا	Dordă	دختر مادر، عزیز مادر
دُرگل	dorgol	گل دختر
درناز	Dornăz	دختر نازنین
درنازه	Dornăze	دختر نازنین
دروا	Dervă	تندرست، سالم
درهیل	Dorhil	دختر بور (بلوند)
دریا	Deryă	دریا
دستینه	Dastine	النگو. نوعی زینت آلات

دلا	Delă	نام کوهی در مرکز بختیاری
دلسپه	Delespe	مهربان و دل پاک
دلسپی	Delespi	مهربان، دل پاک
دلسپید	Delespid	مهربان و دل پاک
دلناده	Delnăde	آسوده، مطمئن
دلناها	Delnăhă	آسوده، مطمئن
دلنها	Delnehă	آسوده، مطمئن
دلواگِر	Delvăger	تصرف کننده قلب ها
دلی	Deli	آفتابگیر
دنا	Denă	کوهی در جنوب و سرحد بختیاری

***

ر

ردگل	Rodgol	مطّلا
رشتال	Raštăl	زیبا، خوش قد و قامت
رشمه	Rašme	نقش چهارگوشه با طرح کنگره‌ای در بافته های بختیاری
رشمی	Rašmi	زرد موی. بور (بلوند)
رشنه	Rašne	محبت، حمایت
رشین	Rašin	زرد موی و زیبا. بور (بلوند)
روشنا	Rušnă	روشن

ریشنا	Rišnă	روشن

***

ز

زدا	Zedă	برای مادر، متعلق به مادر
زرنا	Zarnă	گردن بند. نوعی زینت آلات
زله	Zele	ستاره.ستاره کاروانکش،ستاره‌سحر

***

س

سارا	Sără	زن جا افتاده
ساوا	Săvă	کوچک و معصوم
ستین	setin	تکیه گاه. ستون
سرتی	sarti	به روی چشم
سرتیم	sartim	به روی چشمانم
سزا	Sezǎ	شایسته
سلبی	Salbi	سروین، همچون سرو. نامی رایج
سنا	Senă	گیاهی است
سؤرگُل	Sorgol	گل سرخ

***

ش

شئوار	šeĭvăr	افتاده، سربه زیر. مراد لاله واژگون است

شارا	Šără	هلو
شاراز	Šărăz	پرنده ای شبیه کبوتر
شاره	šăre	نامی رایج
شاشا	Šăšă	نامی رایج
شایی	šăi	شادی
شتی	Šati	گندم با گیسوان بلند
شرمو	Šarmu	باشرم و حیا
شرمین	Šarmin	باشرم و حیا
شِریلار	Šerilăr	شیرین اندام
شِرین	Šerin	شیرین
شکیم	Šekim	شگون
شلا	Šală	نام منطقه ای در شمال مسجد سلیمان
شلال	Šelăl	بلند بالا، کشیده قد
شِلامه	Šelăme	نقشی در بافته‌های بختیاری
شمال	Šemăl	بادی فرح انگیز و خوش و خنک
شمل	Šamal	زیبا، دوست داشتنی
شمنا	Šemnă	آشوبگر
شمه	šame	نقشه، توطئه
شمی	Šami	نام محلی در جنوب بختیاری و یکی از مراکز تمدن در بختیاری

شنته	Šente	آشفته
شندار	Šandăr	نازدار
شندر	Šandor	ناز دختر
شندلار	Šandlăr	نازبدن
شندی	Šandi	نازدار، عشوه گر
شندین	šandin	نازدار، عشوه گر
شندینه	šandine	نازدار، عشوه گر
شنگه	Šenge	تمشک
شولیل	Šoleyl	در وصف معشوق گویند
شوی	šavi	همچون شب
شوین	šavin	همچون شب
شیکیم	Šikim	شگون
شیلی	Šili	همچون جوانه، همچون شاخهٔ بلند. بلند قامت
شیلین	šilin	بلند قامت
شیلینه	šiline	بلند قامت
شینبار	šinbăr	دشتی زیبا در بختیاری
شیوار	Sivăr	افتاده، سربه زیر. مراد لاله واژگون است

***

غ

غزال	ğazăl	برهٔ کوچک و قشنگ. معشوق

***

ف

فرخه	Farxe	نامی رایج
فرشتوک	Fereštuk	مانوس،انس گرفته. پرستو
فرناک	Fernăk	نوزاد پرندهٔ آمادهٔ پرواز. جوان برومند و بالغ. دور افتاده و مهجور
فرنال	Fernăl	نوزاد پرندهٔ آمادهٔ پرواز
فرنگ	Fereng	ادب و هنجار
فره‌با	Ferabă	فراوان باد
فره‌می	Ferami	گیسو پریشان
فره‌ناز	Feranăz	پرناز و عشوه

***

ک

کارنل	Kărnel	زلف
کرنجمی	Kerenjmi	آن که موی مجعد دارد
کروک	koruk	انار کوچک
کموتر	kemutar	کبوتر
کنجمی	kenjmi	آنکه موی مجعد دارد
کوچیر	kucir	کوچک، ظریف

کیکم	Keykom	درختی است
کی‌نو	keynu	نام کوهی در مرکز بختیاری

***

گ

گرئوا	Gereĕvă	گریان. گل لاله واژگون
گرچی	Gerci	النگو
گریوا	Gerivă	گریان. گل لاله واژگون
گریوه	Gerive	گریه
گلاره	golăre	مردمک چشم
گلاله	Golăle	مردمک چشم
گلر	Gelar	بچه ماهی
گل گریو	Golgriv	گل گریان. (لالهٔ واژگون)
گلین	Golin	آتشین، اخگری
گوشار	gušăr	نقشی دربافته‌های بختیاری. گوشواره

***

ل

لئزار	Leĕzăr	آرام، باقرار
لازا	Lăză	نشان، خال، علامت
لازار	Lăzăr	آنکه خال یا نشان بر تن دارد
لازه	Lăze	آنکه خال بر صورت دارد. آنکه نشان بر تن دارد

لازی	Lăzi	آنکه نشانی بر روی یا تن دارد
لازین	Lăzin	آنکه خال یا نشان بر تن دارد
لال	Lăl	گل لاله. هموار و موزون
لالا	Lălă	آواز لالایی. لاله ها
لالی	Lăli	نام شهر و دشتی در شمال مسجد سلیمان
لرکا	Lerkă	درخشان
للی	Leli	نوعی گل
لیزار	Lizăr	آرام، باقرار
لیلی	Lili	همچون لیل، پرنده ای سفید رنگ و ظریف
لیلی‌فر	Lilifar	نیلوفر
لیمون	Limun	لیمو
لیمی	Limi	لیمو

***

م

مارو	Măru	دختر
مرزنگ	Merzeng	مژه
مرغا	Marğa	چمنزار. نام بسیاری از محل‌ها در بختیاری
مروا	Marvă	گمان، تصور. توان

مرواری	Mervări	مروارید
مری	Mari	بلندی. برجستگی
مژو	Mežo	شیرین بیان
ملال	Melăl	آرامش، خـــواب. درخـــتی گرمسیری با پوست قرمز عنابی
منتی	Menti	درونِ چشم، عزیز و جانی
مِندال	Mendăl	برهٔ کوچک و شیر خواره. ظریف و دوست داشتنی
مندیر	Mandir	منتظر، معطل
مهتک	Mahtok	قطرهٔ ماه
میرواری	Mirvări	مروارید

***

ن

نارین	Narin	همچون انار، سرخ روی و شاداب
نارینه	Nărine	همچون انار، سرخ روی و شاداب
نازار	Năzăr	پرناز و عشوه
نازدار	Năzdăr	پرناز، نازنین
نازک	Năzok	ظریف. دقیق
نازکه	Năzoke	ظریف
نازلو	Năzlu	ناز پرورده
نازه	Năze	نازنین

ناسا	Năsă	بهانه
نالا	Nălă	نالنده، غمگین
نرمین	Narmin	ظریف، لطیف
نژار	Nažăr	زیبا، نازدار
نژدار	Naždăr	زیبا، نازدار
نسا	Nesă	سایه سار، سایه
نسادا	Nesădă	سایهٔ مادر
نسار	Nesăr	سایه سار، سایه
نسه	Nese	سایه
نسه‌دا	Nesedă	سایهٔ مادر
نشمین	Našmin	پرناز
نغمه	Naqme	غمزه، عشوه
نمونا	Namonă	ناز و ادا
نمه‌نا	Namenă	ناز و ادا
نوار	Nuvăr	نوین، تازه
نورند	Nurend	شاخهٔ نورسته
نوشا	Nušă	باد بهاری
نوشه	Nuše	باد بهاری
نوشه‌وا	Nuševă	باد بهاری
نوشیل	Nušil	تازه جوان. جوانه و شاخه‌ای که تازه بر دمیده باشد

نولار	Nulăr	تازه اندام، شاداب تن
نیار	Niyăr	چشم براه، مشتاق
نیستر	Nistar	نامی رایج
نیمول	nimul	لیمو

***

و

وادیر	Wădir	دور، مهجور
وانیا	Văniyă	پیشواز. پیشرو
ورجا	Vorjă	پسندیده، شایسته
ورجا	Varjă	پسندیده، شایسته
وشن	Vašan	باران یا برف‌تند. آنچه ازآسمان آید
ونو	venu	بانو

***

ه

هرسین	Harsin	اشک آلود. لاله واژگون.
هلیک	Halik	صاف و صیقلی. مرتب و منظم. لطیف
هلیل	Halil	صاف و صیقلی. مرتب و منظم. لطیف
همدا	Homdă	هم سن و سال
هنار	Hanăr	انار

هوار	Hovăr	آهسته. هموار
هوشین	Hušin	خوشه ای
هیرمی	Hirmi	گلابی
هیرمو	Hirmu	گلابی
هیلدر	Hildor	دختر بور (بلوند)
هیله	Hile	ظریف، زیبا. آنکه موی بور دارد
هیلی	Hili	هلو

***

ی

یارگل	yărgol	نامی رایج
یاریار	yăryăr	منظومه ای عشقی در بختیاری

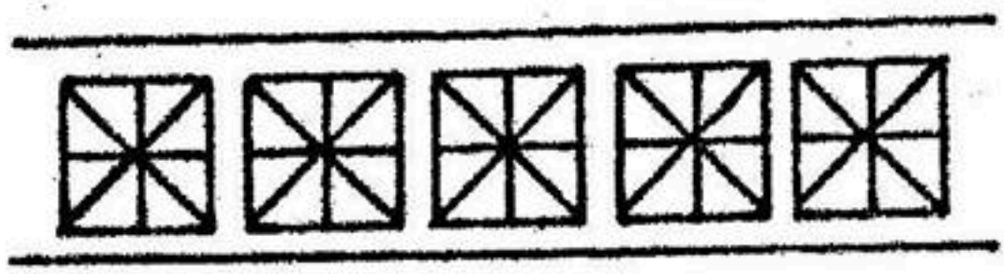

پیشکش به استاد آواز مسعود بختیاری
به خاطر سلامت گفتارش

نام جاها

ریشه یابی برخی نام‌های جغرافیایی در سرزمین بختیاری

بسیاری بی توجه‌اند به اینکه زبان‌های لُری، کُردی، گیلکی، بلوچی، طالشی،... در عین خویشاوندی با زبان فارسی، زبان هایی علیحده و مستقل هستند که در بستری متفاوت رشد و سیر یافته و متحول شده‌اند و راهی جداگانه را از دیر زمان تا حال پیموده و گونه‌ای دیگر پرورش یافته‌اند. بدان گونه که اکنون زبان هایی مستقل و متکی به ذات خویش اند.

اینان، که بدبختانه برخی همتباران بختیاری ما نیز در این زمره‌اند، متأثر از اندیشه‌های ملی گرایانه پان ایرانیستی، پان فارسیستی، دچار توهمات خرافی اما به عقیده خود علمی و ملی اند. آنها امتیاز برخورداری عنوان «زبان» را چون جامه‌ای فاخر، فقط منحصراً در خور قامت رعنای «فارسی» می‌پندارند و بس و متکبرانه گفتار مردمان لُر و کُرد و گیلک و... را از سر تحقیر چون علف‌های هرز مزاحمی می‌دانند که در پای درختِ ستبرِ زبان فارسی رسته‌اند! آنانشان که مؤدب ترند، این شیوه گفتارها را تشبیه به شاخک و برگ‌های خشک و ناچیز آن درخت سترگ می‌کنند و عالمانه (؟) «لهجه و گویش» شان می‌خوانند که البته وضع این اصطلاح دومی یعنی «گویش» بیشتر از سر نیازهای سیاسی بوده است تا زبان‌شناسانه! غافل از آنکه اگر مبنا را بر تقدم و تأخر بگذاریم این

گفتار مردم بختیاری وکُرد ولُر،... است که متقدم‌تر وکهن‌تر است و این زبان فارسی است که شاید از دل این زبان‌ها زاده شده باشد و نه بلعکس.

به تبع همین پندارهای غلط است که برخی پژوهشگران در واخوری با واژگان و اصطلاحات و اسامی جغرافیایی و تاریخی بومی، بی درنگ به سراغ فرهنگ و زبان فارسی می‌روند و می‌کاوند که مگر مفهوم آن را دریابند. هم از این روست که می‌بینیم برخی عزیزان بختیاری، ریشه واژگان لُری بختیاری را در فرهنگ‌های دهخدا و معین یا «یشت» و «بندهشن» و «کتیبه داریوش» جستجو می‌کنند یا تبار واژه‌ای را بی دلیل و قاعده به عهد خدایان ایلام و سیماش و پارسوماش می‌رسانند!؟(۱)

در بحث «نام جاها» سعی کرده‌ام ریشه لغوی برخی نام‌های جغرافیایی و تاریخی را حتی الامکان با توجه به گفتار خود مردمان بختیاری ردیابی کنم. از همین رو در تفسیر سیر تحولی یک واژه بختیاری به ضرورت، از گویش‌های خویشاوند گویش بختیاری بهره‌ها بردم تا مگر بنیاد و سیر تطور آن واژه‌ها به وضوح آشکار شود.

فراموش نکنیم که گویش‌های زبان لری از جمله بختیاری اگر چه از قرون اخیر هیئتی فارسی به خود گرفته است و امروزه نیز در مقابل هجوم بی امان واژگان و نحو زبان فارسی، هر روز سنگر تهی می‌کند و شکل و شمایلی فارسی‌تر به خود می‌گیرد، اما در حقیقت خویشاوندی اش با گویش‌های کردی

۱- آن چنان که، «اورایی» (وحشتزده) راهمان «اهورایی» (؟!) تفسیر می‌کنند، حال آنکه این واژه مقلوب «ارواحی» (ارواحی شده) و اصلاً عربی است.

چون لکی، هورامی، کلهر، فیلی، سوران و کرمانج غیر قابل انکار است. کیست که اندک آشنایی با گویش‌های کردی داشته باشد و نزدیکی شگفت‌انگیز گویش‌های لری من جمله بختیاری را با گوش‌های کردی در نیابد. اکثریت واژگان گویش لری من جمله بختیاری با یکی از گویش‌های کردی همسان و هم ریشه است. همچنین از لحاظ نحو و گرامر، همگونی‌ها بسیار است. خلاصه کدام آنکه در پی جویی یک واژه، یک اصطلاح و یک آئین در حیطه فرهنگ بختیاری باید به گویش و فرهنگ هم تباران و خویشاوندان فرهنگی خود همچون مردمان لُرِ ممسنی، کهکیلویه، بویراحمد، لرستان و نیز مردمان کُردِ کلهر، هورامی و سوران و کرمانج التفات و گوشه چشم داشت، امری که عزیزان محقق ما کمتر بدان توجه دارند.

تهران، زمستان ۱۳۷۸

کوهرنگ ـ کارون

*** کوهرنگ: kūh-rang = [کورنگ] معروفترین قلهٔ رشته کوهستان زرد کوه بختیاری. رودخانه کارون از باختر و زاینده رود از خاور آن جاری است.**

*** کارون: kărūn [کهرنگ = کوهرنگ = کرنگ = کرند = کرن] رودی است در ایران که از زردکوه بختیاری سرچشمه می‌گیرد.**

فرهنگ فارسی معین

کوهرنگ، سرمنشأ دو رود زاینده رود و کارون و ایضاً کارون، یکی از دو رود سرچشمه گرفته از این کوه، از نظر لغوی با هم مرتبط و مشتق از یکدیگرند. در متون آمده است که «.. **جلگه کارکُنان، سرآبِ**[1] **«کُرَنْ» و زاینده رود، اوایل خاک بختیاری است**[2]...» و همچنین «.. **کُرَند یا کُرَن... که این شط، از زرد کوه و از این موضع، منبع می‌گیرد**».[2] و ایضاً «... **منبع زاینده رود نیز از آن کوه می‌باشد...**».[2]

۱- سرچشمه

۲- تاریخ بختیاری. سردار اسعد بختیاری، تحریر لسان السلطنه سپهر. تهران، فرهنگسرای یساولی، ۱۳۶۳.

مستندات، حکایت از آن دارد که صورت «**کارون**» که تلفظ رایج و متداول امروزی است، پیشینه‌ای چندان ندارد و همچنان که در این روایات بالا آشکار است، سده‌ای پیش، این رود با نام‌هایی چون «**کُرَند**» و «**کُرَن**» در متون ضبط و در افواه شایع بوده است.

کوهرنگ یا «**کهرنگ**» (آن گونه که در میان خود بختیاری‌ها متداول است) منطقه‌ای است در قلب بختیاری و زرد کوه، مرتفع‌ترین قله از رشته کوه بختیاری در این موضع قرار دارد که سر منشاء بزرگترین رودهای ایران است. **کهرنگ**، واژه‌ای کهن است که سیر و تحول و تطوری شگفت انگیز را پشت سر نهاده است و از نظر تطور آوایی و شکلی در صورت‌های مختلفی چون «**کُرنُگ**» «**قُورِنگ**»، «**کُهرَنگ**» «**کُرَند**» و «**کُرَن**» و بالاخره «**کارون**»، نامی که این رود عظیم گرمسیر بختیاری به وام گرفته، ظاهر شده است.

ولادیمیر مینورسکی، آن جا که در مقدمه کتاب «**لرستان و لرها**»[۱] صحبت از کوهرنگ بختیاری می‌کند و ظن می‌برد که «**... بعید نیست این کوه، اسم خود را از واژه مغولی «کورن» که معنی اردوگاه را می‌دهد گرفته باشد...**» به خطا نرفته است.

کهرنگ، از جمله بسیار واژگان وام گرفته مغولی ـ ترکی است که با آمدن مغولان و ترکان صحراگرد به منطقه زاگرس و توطن آنان در چراگاه‌های منطقه و

۱- لرستان و لرها. نوشتهٔ ولادیمیر مینورسکی. ترجمه دکتر امان اللهی بهاروند و لیلی بختیار. تهران، انتشارات بابک، ۱۳۶۲.

تحمیل زندگی صرفاً کوچگری[۱] و ییلاق و قشلاق بر مردمان بومی، از سوی مردم بومی من جمله بختیاری‌ها اخذ شده است. پژوهش‌های زبان‌شناسی موید آن است که اکثریت واژه‌های دخیل مغولی - ترکی در گویش بختیاری در ارتباط با معیشت کوچ و دام و دامپروری است که از مغولان و ترکان به یادگار مانده است. واژگانی اساسی در معیشت کوچگری، همچون: **اولنگ** (چراگاه)، **ایلاق** (سردسیر)، **ایل**، **ایلخان**، **توشمال**، **قدو** (کره الاغ)، **تیشتر** (بزغاله) و ده‌ها واژه دیگر.[۲]

کهرنگ، نیز از جمله این واژگان مغولی است که تا سده‌ای پیش در گفتار مردم بختیاری صورت کهن آن رایج بوده است، آن چنان که در میان لغات بختیاری «نقل قول شده از میرزا مهدی خان ضیغم الممالک» آمده در **کتاب تاریخ بختیاری** واژه «**کُرُنگ**» ضبط و «**محوطهٔ چادرنشنیان**» ترجمه شده است. بی گمان اگر تجسس شود هنوز هم ردپای این واژه را در میان برخی جوامع بختیاری که گفتارشان مصون و بی تغییر مانده، می‌توان یافت.

۱- شواهد تاریخی دال بر آن است که زاگرس نشینان من جمله بختیاری‌ها، از دیر باز زندگی نیمه کوچ نشینی، یعنی زراعت و یکجانشینی در گرمسیر و کوچ و توطن در ییلاق، آن هم در زمان معین و مسیر مشخص و کوتاه داشته‌اند. برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به: بختیاری‌ها در پویه تاریخ، نوشتهٔ دیترامان.

۲- عناصر ترکی در واژگان شبانی بختیاری. ژان پیر دیگار، اگزاویه دوپلانول و لوئی بارن (مجموعه مقالات مردم‌شناسی، دفتر دوم) تهران، مرکز مردم‌شناسی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۲.

در گویش **لری فیلی** (لرستان) واژه «**کُرِنگ**» متداول و به معنای «**اردوگاه تجمع چادر نشینان**»[۱] است. در گویش **کردی** مردمان کرمانشاه و ایلام، ردپای آن را می‌توان در واژه «**قُورِنگ**» یافت که به معنای «**محله‌ای که از تجمع چند سیاه چادر به وجود می‌آید**» است.[۲]

به استناد این بیت محلی: **چه خوه مال بارونه، پا چشمه کهرنگ !**

تا بیان یک بگرن، چالنگ و هفلنگ.

-چه خوش است که بر لب چشمه کهرنگ، اتراق کنیم!

تا دوایل چالنگ و هفت لنگ به هم رسند و متحد شوند.

می‌توان تصور کرد که چراگاه‌های دامنه زرد کوه که سر منشاء چشمه‌سارهای بسیار است و منبع کارون و زاینده رود محسوب می‌شود، از دیرباز از مهمترین محل‌های تجمع اردوگاههای ایلات (**کُرُنگ**) بوده است، چندان که آن موضع نام «**کُرُنگ**» و به مرور زمان «**کهرنگ**» «**کرند**» و «**کرن**» نام گرفت، تا آن جا که رودی نیز که از این موضع سرچشمه می‌گرفت، به نام سر منشاء خود «**کهرنگ**»،[۳] «**کرند**» و «**کرن**» و بالاخره «**کارون**» نامیده شد.

۱- فرهنگ لُری. حمید ایزد پناه. تهران، چاپ فاروس ایران، ۱۳۴۳.

۲- فرهنگ، معماری و سیاه چادر «ده وار». عبدالمحمد محرری. مجله کُردی آوینه، سال ۱۳۷۴، ش ۲۲ و ۲۱.

۳- **پازنی، چه خردیه، چنو هدی رنگ؟** آهو چه خورده‌ای که چنین خوش خط و خالی؟

شیر داکم خردمه و او کهرنگ! شیر مادرم را خورده‌ام و آب از رود کهرنگ!

مُنار Monăr

منار، سلسله کوه هایی است در خوزستان که از شمال به جنوب امتداد دارد و به بستر رود کارون می‌رسد و قله آن (منار) ۴۱۱۷ متر ارتقاع دارد. لغت نامه دهخدا

برای روشن شدن مفهوم و ریشه حقیقی این واژه، باید به واژگان «**بِندار**»، «**بِنداری**»، «**بِنار**» و «**بُنار**» توجه داشت و سیر تحولی پسوند «**دار dăr**» و تبدیل آن به «**آر ăr**» را پیگیری کرد.

بِندار، بنداری: بختیاریان، سر بالایی یا سرازیری شیب کوه را «بندار» و بندار کوچک را «بنداری» می‌گویند. آن چنان که گفته‌اند:

تیه کال، مینا دو خال، مال زی و بندار
تیر بکو، جائل بگر، چی لک چندار

- آی چشم سبز که چارقد خالدار بر سر داری! قبیله در سراشیبی کوه بارانداخته است. نشان کن و برگزین جوانی را که قامت چون شاخه چنار دارد.

بُنار: در گویش بختیاری‌های چهارمحال، سربالایی یا سراشیبی کوه، «بُنار» خوانده می‌شود. این تلفظ با معادل «لکی» آن همانند و یکسان است. در گویش لکی «بِنار» همانند معادل خود در بختیاری معنای سربالایی یا سراشیبی را افاده می‌کند. چنانکه آمده است:

ـ دسکم بگر، بنارم سخته،

سره بناره، همارى تخته.

ـ دستم را بگیر که سر بالایی سختی در پیش دارم،

بعد از این سر بالایی، همواری تختی قرار دارد.

تبدیل دار dăr به آر ăr: این شیوه در گویش بختیاری متداول است و پسوند صفت ساز **دار** dăr به گونه‌های **آر** ăr و **اِر** er فراوان دیده می‌شود.

بای (عیب) + دار = بای دار ← بایار (معیوب)

گاه هر دو صورت آن در گویش بختیاری حفظ شده است همانند:

دل دار = دلئر ← شجاع

نازدار = نازار ← نازنین

پایدار = پایار ← ماندگار و مقاوم

باید گفت **منار** تلفظ دگرگون شده یا تحریف (؟) «بُنار» به معنا سراشیبی است که البته تبدیل «ب» به «م» نیز در گویش بختیاری سابقه دارد.

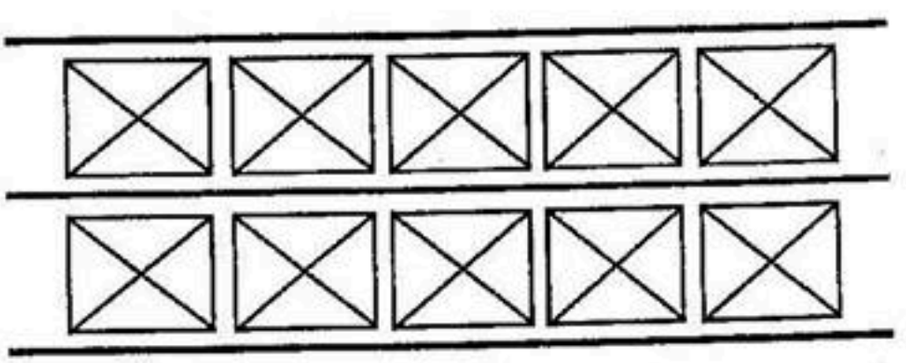

کَلار Kalăr

کَل :

مفاهیم و معانی که برای این واژه بر شمرده‌اند، همه کم و بیش قریب به هم است. «**کهن**»، «**کهنه**»، «**قدیمی**»، «**متروک و مخروبه**»، «**بزرگ**»، «**پیر**»، «**طاس**» از جمله معانی است که می‌شود برای این اصطلاح برشمرد.[۱]

کل، کلگه:

قلاع و امکنه مخروبه و متروک که آدمی در آن ساکن نیست را گویند و بسیارند اماکنی که در بختیاری به این نام مسمی است.

۱- «ظرف مخصوص سگ» و «بز کوهی نر» از دیگر معانی این واژه است که آورده‌اند. در بیت زیر «کل» هر چند در مفهومی غیر مقصود ماست اما اصطلاح «کل پیر» با منظور ما شاید بی ارتباط هم نباشد: بز به پازن اگوهه کَل پیرِ نادُن!
دامون و بوتون، کشتن صیادُن.
ـ مادینه بز به پازن می‌گوید: ای کل پیر نادان!
مادر مرا و پدر ترا، صیادان کشته‌اند.

گه:

این پسوند هم پسوند مکان محسوب می‌شود و هم پسوند تأکید. در ترکیباتی همچون **مزارگه** (قبرستان) **دوگه** (معرکهٔ جنگ) پسوند مکان است اما در ترکیباتی چون **وارگه** (موطن پدری) و همچنین «**کلگه**» به نظر می‌آید که این پسوند بیشتر نقش تأکیدی دارد، چرا که واژگان «**وار**» و «**کل**» به خودی خود و به تنهایی کاملاً رساننده مفهوم هستند و نیازی به پسوند مکانی ندارند.(۱)

آر ăr :

آر ăr، اَر ar، آل ăl و اَل al، و اِر er گونه هایی از یک پسوند صفت ساز است که در گویش بختیاری کاربرد نسبتاً وسیعی دارد.

شئو (زیر) + **آر** = **شئوار** (سرازیر، آویزان)

شو (زیر) + **اِر** = **شِوِر** (سرازیر، آویزان)

کل (بزرگ) + **اَر** = **کَلَر** (بزرگ)

۱- در زبان کردی، پسوند تأکیدی «گه» فعال است و این دو سه مورد نیز در آن زبان رایج است. همچون وارگه و تافگه (آبشار)

کَلَر.(۱)

به معنی بزرگ، آن چنان که گویند: **گوش تِ کَرکو، کُرت «کلر» کوا!**

: گوشت را کر کن و بی اعتنا به حرف مردم، پسرت را بزرگ کن.

منطقی آن است که بگوییم کوهِ **کلار** به جهت رفعت و بلندی **کلار (بزرگ، تنومند)** نام گرفته است.

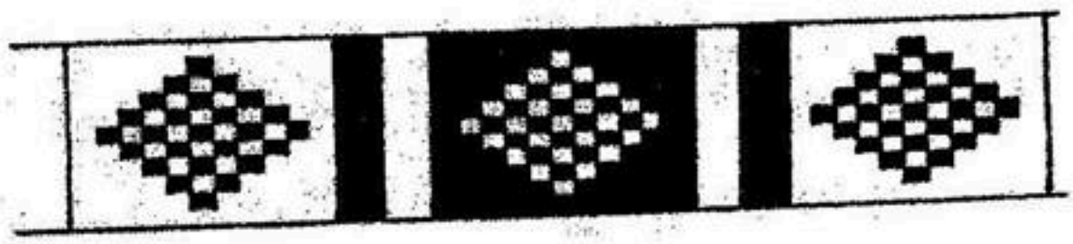

۱- **کلر، برهٔ تازه از شیر بریده** را نیز گویند که با معانی دیگر این اصطلاح یعنی «بزرگی» نزدیکی دارد.

تنگِ سولک Tange Savlak

تنگ سولک، تنگی است در کوه‌های بختیاری که نقوش برجسته‌ای از عهد اشکانیان در آن جا یافته‌اند.

لغت نامه دهخدا

تنگ:

تنگ، تنگوله، تنگه لایی، کول، هونگ، خنگ، دول، شور، لا، له، نام‌های گوناگون «دره» در گویش بختیاری است که هر کدام به جهت فراخی، گودی، پهنا، خردی و بزرگی از دیگری متمایز است.

سَول:

سبز، مراد سبزینگی وتر و تازگی گیاهان و میوه جات است. آن چنان که گویند: **مَرغ سول** (چمن سبز) **گندم سول** (گندم سبز) این واژه به «سلب» در گویش بختیاری که مقصود «سرو» است و همچنین خود «سرو» در زبان فارسی مرتبط و احتمالاً گونه هایی دگرگون شده از یک ریشه‌اند، چرا که سرو همیشه سبز، سمبل سبزینگی بوده و هست. اگر چه «سول» در معنای سرو نیز کاربرد دارد آنچنان که گفته‌اند: «سولِ سکندر» (سرو اسکندر) که مقصود

معشوق بلند قامت است.

ک:

این **کاف** در اینجا، هم پسوند صفت ساز محسوب می‌شود و هم می‌شود آن را پسوند مکان قلمداد کرد چرا که در گویش بختیاری مصداقِ عدیده دارد مانند:

تهٔدک (تختک) = دشتی معروف در میزدج

زردک (زرد کوه) = نام کوه زرد یا زرد کوه که در متون قدیم بدین صورت کهن ضبط است.

با این تفاسیر، این دره به جهت سروهای سبز و بی شمارش، به روا، تنگِ سولک «**درهٔ سرو**» یا «**درهٔ سبز**» نام گرفته است.

کارکنان:

شاه عباس کبیر درصدد برآمد که با حفر تونلی در میانهٔ کوه، آب کارون را به اصفهان، پایتخت خویش برساند. به امر وی چند بار، چند نقطه در کوهرنگ بختیاری حفاری شد ولی سرانجام پس از مخارج و زحمات زیاد، این امر را ناممکن دید و آن را رها کرد. آنچه از آن حفاری باقی است به «کارکنان» شهرت یافت.

معلوم نیست «**کارکنان**» که امروز متداول است از کی و چرا مصطلح شده است؟ شاید و به احتمال قریب، تحریف و تصحیف «**کُرکَنون**» باشد. آنچه مسلم است این است که صورت قدیم و دقیق این اصطلاح، آن گونه که در متون لاتین به وسیله جهانگردان خارجی ضبط است «**کُرکَنون**» است و نه کارکنان.(۱)

کُرکَنون یعنی «**حفر شده توسط پسر**»! بی گمان اگر از کم و کیف معنا و مفهوم پیرامونی و تمثیلی این اصطلاح بی خبر باشیم، این تعبیر نارسا و نازیباست! اما بر عکس اگر مشخص گردد که مراد از «**پسر**» چیست و کیست،

۱- سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان (بخش گزارشات سر هنری لایارد)، ترجمه مهراب امیری، تهران، فرهنگسرا، ۱۳۷۱، ص ۱۰۱.

این امر پذیرفتنی خواهد بود.

در مناطق غرب ایران، کردستان، لرستان (لر کوچک) و بختیاری (لر بزرگ)، قلاع، بناها و دخمه‌های بسیاری را به «**پسر**»، «**پسر و دختر**»، «**فرهاد**»، «**فرهاد کوهکن**» و «**فرهاد تراشنده (کوه)**» نسبت می‌دهند. مردمان محلی بر این باورند که کلیه قلاع سنگی، دخمه‌ها و آنچه در سنگ تراشیده شده است عمل فرهاد کوهکن است که از عشق شیرین (دختر) و بنا به تعهدی که به او داده که راهی از درون کوه به جهت او بسازد، نقش رخ او را در سنگ کنده است. در مناطق کردنشین و لرنشین این کنده کاری‌ها را عموماً «**فراتاش**» «**تراشیده فرهاد**» می‌نامند. با این سابقه ذهنی، بیراه نیست که بختیاری‌ها آبراه سنگی نیمه کاره را، عمل عاشق پسری چون فرهاد دانسته‌اند که به عشق یار، حفر کرده است.

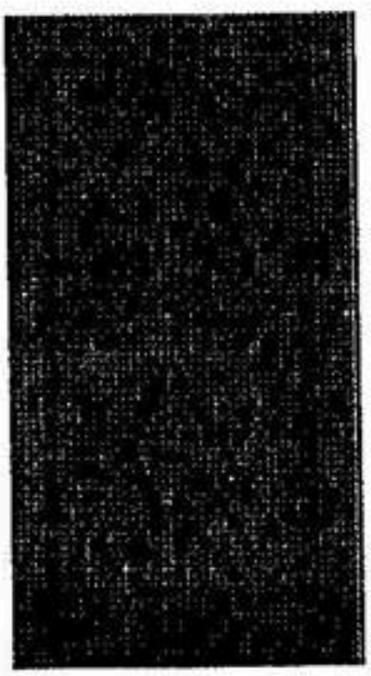

لالی Lăli (لالی پلاین ـ لی نا)

از دهستان جهانگیری بخش مسجد سلیمان... آنجا مؤسسات و چاه نفت و پادگان نظامی و پاسگاه ژاندارمری و تلفن... و راه اتومبیل رو است.

لغت نامه دهخدا

شهرک لالی واقع در **دشت لالی**، نخستین محل اکتشاف نفت در ایران و خاور میانه است. «**لالی پلاین**» و «**لی نا**» از دیگر نام‌های این شهرک است. در متون جغرافیایی معاصر، من جمله «فرهنگ جغرافیایی ایران»، این نام به صورت «لالی پلاین» ضبط است که جزء دوم مأخوذ از «plain» انگلیسی، به معنی **زمین مسطح و هموار و جلگه‌ای** است که البته انگلیسی‌های جوینده نفت صفتی با مسما برای منطقه برگزیده‌اند. چرا که در کوهستان‌های شمال مسجد سلیمان، تنها سرزمین هموار، همین منطقه است و بس. آن چنان که بعدها، انگلیسی‌ها بنیان شهرکی را در آن نهادند و فرودگاه نسبتاً عظیمی نیز در حاشیه آن ساختند. هم اکنون نیز در مکاتبات اداری، این منطقه را به فارسی «**دشت لالی**» می‌نامند که مؤید هموازی و مسطح بودن آن نسبت به کوهستان‌های اطراف است.

لال:

یکی از معانی این واژه در گویش لُری بختیاری «**صاف، یکدست، مسطح و هموار**» است.(۱)

مثال: **تله لال** (صخرهٔ صاف و صیقلی)، **لال بئز** (پودر کردن و بیختن هر چیز به گونه‌ای یکسان)، **لالی** (صافی، همواری)، آن چنان که گویند: **جان بون من هم لالی یو** = بستر را پهن کن در همان زمین صاف.

پس جای تعجب نیست که انگلیسی‌ها و سپس فارس‌ها، پس از ورود به منطقه و مشاهده وضعیت جغرافیایی محل، همچون بختیاری‌های بومی که آن را **لالی (صافی ـ مسطح)** می‌خواندند، آن را **پلاین (جلگه) و دشت (همواری)** بنامند.

«**لی نا**» Leynă نیز نام دیگر این شهرک است که در بین روستاییان و عشایر مجاور متداول بوده است. این شهرک چون بر طرح و مدل نوین شهرسازی انگلیسی بنا شده بود و متشکل از خیابان و کوچه‌های امروزین بود، از سوی روستاییان و عشایر مجاور نام «لی نا» (**خیابان‌ها، کوچه‌ها**) گرفت.

«لین» در معنای **خیابان و کوچه** در گویش بختیاری، مأخوذ از «Line» انگلیسی به معنای «**ستون و ردیف**» است.

۱- «لیل» نیز تلفظ و گونه‌ای دیگر از این واژه و معادل با همین معناست.

دی بلال[1] Deybalăl

در روایات، او «**دی بلال**»، «**بَلال**» و «**بِلال**» خوانده می‌شود. معشوقی افسانه‌ای که وصف و نام او در منظومه‌ای آهنگین به همین نام، یعنی «دی بلال» به کرات آمده است. این آهنگ و تصنیف چنان مشهور و زبانزد میان مردم است که پژوهشگری فرانسوی[2] آن را به طنز، «سرود ملی بختیاریان» خوانده است. تعداد ابیات این تصنیف نامعلوم است و هر کس تعدادی بیت از آن را حفظ دارد. روایات از این تصنیف نیز مختلف است. در این بیت‌ها، «**بلال**» دختری بالا بلند و زیبا و مشخصاً «**تیه کال**» (سبز چشم) توصیف می‌شود که جوانان قبایل همه دل در گرو عشق او بسته‌اند. در بیتی از منظومهٔ دی بلال، او چنین وصف می‌شود: **دی بلال با توله گرگ دست‌آموز خود به کنار رود می‌آمد، همچنان که ماه برابروی او می‌تابید و آفتاب بر طره موی**

۱- این اصطلاح هر چند نام مکانی نیست اما چون صحبت از معانی واژه «لال» به میان آمد، صلاح دیدم که پس از نام جای «لالی» به این اصطلاح نیز بپردازم.

۲- ژان پیر دیگارد

آشفته بر پیشانی اش![۱]

*. «**دی**» که گویا لقب اوست به معنای «**خواهر**» و گونه‌ای دیگر از واژهٔ «**ددّه**» و «**ددّو**» است. آمدن این لقب بر سر نام دختران به جهت تحبیب و عزیز شمردن و در سر نام زنان به لحاظ بزرگداشت و حرمت و احترام آنان است. البته «**دی**» در لهجه بختیاری جنوبی (چالنگ جنوبی) گونه‌ای دیگر از «**دا**» به مفهوم مادر نیز هست.

*. «**بَلال**» یا «**بِلال**» تلفظ دیگر از «**بیلال**» Bilăl بوده که نامی متداول برای دختران بختیاری است که بیلال، البته خود کوتاه شده «**بی وی لال**» Bivilăl صورت دیگر متداول این واژه است که آن نیز از نام‌های رایج در میان دختران است.

*. «**بی وی**» (خانم) لقبی است که زنان ایلخان و خانان بختیاری و ایضاً بانوان محترم را به آن می‌خوانند. این لقب در سر نام زنان، به گونهٔ «**بی**»مخفف می‌گردد، آن چنان که می‌گویند: **بی گل، بی ناز، بی لال** (بیلال)...

*. «**لال**» در گویش بختیاری دارای معانی چندی[۲] همچون «یکسان و

۱- دی بلال، ره سرِ او، خوس تیله گرگس
افتوزی من چکلس، مه زی به بُرگس!

۲- لال، در مفهومی دیگر نیز رایج است که برای بنده مبهم، گنگ و حقیقتاً نامعلوم است. عروسک بازی بچه‌ها و دختر بچگان را «**لال بئیگ**» (لال عروس) می‌گویند. رخت و لباس خوشرنگ عروسک و آنچه از جنس پارچه و تور است که متعلق به عروسک باشد را «**لال**» گویند. ایضاً ترانه هایی که خاص

یکدست، مسطح و هموار» و ایضاً «گل لاله» است که مراد ما این مفهوم آخری است. آن چنان که در شعر زیر آمده است:

- چارچوم زچوبلی، ری دفنه م لال،
زئر چاچوم بگرن، گِش در گل مال!

-تابوتم را از چوب بلوط کنید، کفنم را از گل لاله بپوشانید،
و همه دختران قبیله را فراخوانید تا تابوتم را بر دوش برند.

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که نام **بیلال (بانوی لاله گون و لاله وش)**، نامی که هنوز متداول و رایج است، به صورت و گونه «بلال» درآمده و زبانزد شده است و اساساً زبان هایی چو لُری بختیاری که مکتوب نیستند و نبوده‌اند، در طی زمان همیشه در معرض تحریف و تخریب و دگرگونی اند.

مراسم عروسی است و در آنها، عروس و داماد توصیف و مدح می‌شوند را، اصطلاحاً «دوالالی» (داماد لالی؟) می‌گویند. اینکه آیا این واژه‌ها یکی است؟ با هم مرتبط است؟ یا بی ارتباط است؟ و اساساً این واژگان و این سه اصطلاح به چه معناست و مفهوم دقیق آن چیست؟ برای بنده ناروشن است.

پیشکش به خواهر ازیک مادرم
قصه نویس توانا ثریا داودی حموله

در باورها و اعتقادات و مراسم‌ها و مکالمات روزمرهٔ قوم بختیاری، به اصطلاحات و تمثیلاتی وامی خوریم که فرسنگ‌ها با باورهای رسمی فاصله و مغایرت دارد. به نام‌ها، مکان‌ها و کاراکترهایی برخورد داریم که هاله‌ای از تقدس، روحانیت و خرافه آنها را فراگرفته و مردم در واخوری با آنها جدی و حساس اند. به راستی اینگونه رفتارها و باورها بازمانده از چه و از کِی است؟ مطالب زیر، سعی دارد که شاید پاسخگوی برخی این ابهامات باشد و اگر درباره طایفه و منطقه‌ای، نقل قولی شده یا نسبتی داده شده، خدای ناکرده، قصد توهین و هتک حرمت نبوده است و به راستی این حقیر ادعا ندارم که در آنچه نوشته‌ام نقص و اشکال وارد نیست.

چند باور قومی، تاریخی بختیاری

سرزمینی که بختیاری‌ها خود آن را«**خاک بختیاری**» می‌نامند، قلمروی است در دامنه کوه‌های زاگرس در فواصل شمالی ۳۱ و ۳۴ درجه عرض جغرافیایی و ۴۸ و ۵۲ درجه طول شرقی با مساحت ۴۶۲۰۰ کیلومتر مربع[1] که

۱- بختیاری‌ها در پویه تاریخ، دیترامان. ص ۲۹، این ارقام مربوط به سال ۱۹۰۱. م می‌باشد

پوشیده از کوه‌های مرتفع بوده و هم چنین دارای رودخانه‌های پرآب و دره‌های تنگ و دشت‌های حاصل خیز و جنگل‌های بلوط و چنار و مراتع غنی.

این سرزمین در سال (۱۹۳۶.م) (۱۳۱۵.ش) تجزیه و قسمت اعظم آن در استان‌های اصفهان، خوزستان و لرستان ادغام گردید و باقیمانده با مساحت ۱۴۸۰۰کیلومتر مربع نام «**چهار محال بختیاری**» به خود گرفت.[۱] مردمی که در این سرزمین زندگی می‌کنند، هرچند به لحاظ تقسیمات کشوری از هم جدا هستند اما در رفتار و آیین‌ها و هنجارهای قومی یکسانند و همگون و دارای علایق مشترک. همگی به گویش لری بختیاری، هرچند به لهجه‌های مختلف صحبت می‌کنند و اکثر قاطع مسلمانند و شیعه. این که این سرزمین که اکنون به آنان منسوب است، خاستگاه این مردم است یا نه و این که آنان از کجا آمده‌اند و واژه «**بختیاری**» نامی که به آن شهره‌اند، به چه معناست، چندان روشن نیست. آن چه روشن است، این است که این سرزمین در مالکیت اقوام باستانی چون **لولوبی‌ها** (لرها) **مادها** و شاید مهد و پرورشگاه یکی از تمدن‌های بزرگ باستانی، یعنی **ایلام** بوده است. سرزمین متمدن ایلام که ایلامیان خود آن را «**هالتامتی**»[۲] می‌خواندند، قلمرویی فراتر از خاک بختیاری را شامل می‌شد.

۱- رضا شاه به جهت هراس از بختیاری‌ها و کاهش نفوذ آنان، بین سال‌های ۲۸ و ۱۹۲۶ اقدام به خلع سلاح آنها کرده، وادارشان ساخت که سهام نفت و املاک خود را بفروشند و آخر آنکه سرزمین بختیاری را منقسم و بختیاری‌ها را پراکنده ساخت.

۲- هالتامی به معنای سرزمین مقدس است و به گمان نگارنده «تمتی» که نامی

اما شاید خاستگاه اولیه ایلامیان پیش از سکونتشان در دشت‌ها، کوه‌های بختیاری بوده است که بعداً با فرودآمدن ایلامیان از کوه‌ها به دشت و پایه ریزی مدنیت هایی چون انشان و شوش تمدنشان بالیده و شکوفا شد. آثار فراوان ایلامی در **گرمسیر بختیاری** (خوزستان) و نیز آثار معبد چغازنبیل و شهر شوش که در سرحد بختیاری است و گویا به یاد «**اینشوشیناک**»[۱] برترین خدای ایلام بنا نهاده شده است و نیز «**سوسن**»[۲] منطقه‌ای در حومه ایذه بختیاری یادگار از این تمدن بزرگند. بی گمان همان طور که این آثار مادی از تمدن لولوبی، ماد و ایلام به جای مانده، باید یقین کرد که آثاری هم از فرهنگ معنوی آنان در کوله بار فرهنگ و عادات و رسوم مردم بختیاری نیز به جای مانده باشد.

چرا که «**الیمایی**»ها، اعقاب ایلامیان نیز سالیان سال، تا اوایل حکومت ساسانی خود مختارانه بر این سرزمین حکومت می‌کردند.

است برای دختران در میان بختیاری‌ها و افسانه‌ای شیرین و شنیدنی نیز دارد، برگرفته از جزء دوم «هالتامتی» به معنای «مقدس» و پاک است.

۱- جالب نام «**شاشا**» است که بختیاری‌ها، دختران را به این نام موسوم می‌ساختند که رابطه‌اش با «**شوشان**» و «**شوش**» و «**اینشوشیناک**» اظهر من الشمس است.

۲- سوسن همان «**شوشان**» است، چرا که مخرج «ش» در زبان لری بختیاری به «س» تبدیل می‌گردد. این منطقه در شمال شرقی ایذه است و مقبره‌ای منسوب به دانیال نبی در آنجاست و بختیاری‌ها بر این باورند که مقبره واقعی اوست.

اولین بار که از **بختیاری** نام برده می‌شود با استناد به کتاب «**شرفنامه بدلیسی**» هنگامی است که **اولاد فضلویه کرد** از **سوریه** به لر بزرگ می‌آیند. اولاد فضلویه که سلسله **اتابکان فضلویه** را تشکیل دادند برای معمور کردن سرزمین لر بزرگ، طوایف کرد ساکن سوریه «**شامات**» را که به «**هزار اسب**»[۱] موسوم بودند، به سرزمین خود فراخواندند. بدلیسی از قبایلی چون: **بختیاری، جوانکی، عقیلی گوتوند،**[۲] **آسترکی** و... نام می‌برد که همگی اکنون در سرزمین بختیاری ساکن اند. **این که نیاکان مردم بختیاری، شاید مهاجرانی کرد از سوریه «شام» باشند، حقیقتی است تاریخی که متأسفانه مورخان و جامعه‌شناسان چندان التفاتی به آن نداشته‌اند.** شاید اسامی طوایفی چون **شومی وند** (شامی وند) از تیره منجزی، و **کرد** از تیره کنرسی و کربچه (کردبچه) و کرد زنگنه، مؤید این نظر باشد که **بختیاری‌ها یا در صد قابل توجهی از بختیاری‌ها کرد تبار بوده و خاستگاهشان شامات است.** نزدیکی زبان و اشتراک در بیشتر واژگان و برخی قواعد زبانی و دستوری[۳] و اشتراک در برخی اسامی طوایف چون «**کیماسی**» بختیاری و «**کوماسی**» کرد، «**بیله وند**» بختیاری و «**بیلوند**» کرد، «**بولواسی**» کرد و

۱- قبیلهٔ هزار اسب هر چند پراکنده شد اما نام آن هنوز بر طوایفی کوچک‌تر از جمله طایفه «هزارس» از تیره گادوش «اسیوند» به جای مانده است.

۲- روستاهایی با همین اسامی در نزدیکی شوشتر باقی ست.

۳- جدیدترین پژوهش‌های زبان‌شناسی، گویش لری بختیاری را از فارسی جدا و گویشی مستقل که زیرگروه زبان کردی است می‌داند.

«**بلواسی**» بختیاری مؤید این ادعاست.

طایفه «**بئداروند**» که در سفرنامه‌های سیاحان با تلفظ‌های گوناگون چون «**بیاروند**» و «**بهداروند**» یاد شده همان قبیله «**بختیاری**» مذکور در شرفنامه بدلیسی است که در زمان صفویه چنان قدرت و اقتدار یافت که دیگر طوایف را تحت الشعاع نام خود قرار داد، چنان که پس از چندی همه طوایف ضعیف شده تحت نفوذ این طایفه، «**بختیاری**» نام گرفتند.

هرمان نوردن[۱] سیاح فرانسوی در سفرنامه خود از زبان بختیاری‌ها، افسانه‌ای در پیدایش قوم بختیاری بیان می‌کند که چنین است: «در روزگاران گذشته بیماری عجیبی بر یکی از پادشاهان ایران پدید آمده بود. بدین شکل که دو مار زنده در مغز شاه به وجود آمده که سرهای این مارها از دو طرف جمجمه شاه بیرون زده و پزشک دربار تجویز کرد تا هر روز مغز جوان باهوش و قوی هیکلی را به این مارها بخورانند تا گرسنگی مارها باعث نشود گزندی بر شاه وارد آید... بالاخره روزی قرعه به نام جوانی اصابت کرد که در مقابل این تقدیر شدیداً مقاومت نمود. وی با هم دستی و تطمیع پزشک چاره‌ای اندیشید و قرار شد هر روز مغز گوسفندی به مارها خورانده شود و جوانی که برای این فداکاری در نظر گرفته شده در کوه‌ها پنهان گردد و در آن جا از طریق شکار به زندگی ادامه دهد... و به این ترتیب **بخت یار** جوانانی شد که از مرگ نجات یافتند و از اجتماع آن‌ها در کوهستان‌ها ایل بختیاری[۲] به وجود آمد».[۳] سخن

۱- نوردن، هرمان، زیر آسمان ایران، ص ۱۷ و ۱۸.

۲- نامی که به این پنهان شدگان در کوهسار داده شده چندان بی راه نیست، چرا

بالا هرچند افسانه است **اما آن جاکه تاریخ ازگفتن حقیقت طفره می‌رود، افسانه با ما روراست‌تر است. شاید حقیقت را در افسانه توان جست؟**

و در میان باورها و اعتقادات و گـه گـاه در رفـتار روزمـره مـردم بـختیاری می‌توان ادامه و آثار اعتقادات و مذاهب کهنی را یافت و دید که قرن‌ها پیش به فراموشی سپرده شـده‌انـد و جـز در کـتب تـاریخی نـمی‌توان نشـانی از آن‌هـا یافت.اما بختیاری‌ها ما را با این اعتقادات و باورهای هزاران ساله پیوند می‌دهند و به عینه در میان کوله بار فرهنگ و آیین‌های آنان از این سفر چندین هزار ساله شان ره آوردها و یادگارهایی بس دیرینه از باورهای بسیار کهن چون، توتمیسم، فتیشیزم و نیاکان پرستی تا مذاهـبی ایـرانـی چـون زرتشـتی‌گری و مـهرپرستی می‌بینیم و احیاناً برخی اوقات نـیز بـازمانده‌ای از آداب و اعـتقادهای اقـوامـی بیگانه که در میانشان رسوخ کرده و ماندنی شـده است و ایـضاً در بـاورها، و

که بئدار «بختیار» در زبان بختیاری به معنای **پنهان و مخفی** است.

۳- شـبـاهت زیـادی در سـاختار اسـطوره‌ها و افسـانه‌های تـاریخی ـ قـومی بختیاری‌ها و کردها دیده می‌شود. از جمله همین افسانه مزبور که کردها نیز در پیدایش قومیت خود همانند این افسانه را دارند. شخصیت اسطوره‌ای ـ قومی کاوه، چه در افسانه‌های کردی و چه لرهای بختیاری جایگاه ویژه دارد. کردها بر این باورند که کاوه کرده بوده است و جالب آن که در متون تاریخی کـاوه را از اهالی بلاد پیرامون اصفهان دانسته‌انـد و هـم اکـنون در مـنطقه بـختیاری‌نشین فریدن، که حالیه جزو اصفهان است موضعی موسوم به «**مشهد کاوه**» وجود دارد که به عقیده اهالی گور کاوه آهنگر است.

اعتقادات و مراسم‌ها و مکالمات روزمره آنان به اصطلاحات و تمثیلاتی بر می‌خوریم که فرسنگ ها باباورهای رسمی فاصله و مغایرت دارد. به نام‌ها، مکان‌ها و کاراکترهایی برخورد داریم که هاله‌ای از تقدس و روحانیت آن‌ها را فراگرفته و مردم در واخوری با آن‌ها جدی و حساس اند. به راستی اینگونه رفتارها و باورها بازمانده از چه وکی است؟ به برخی از این نمونه باورها می‌پردازیم.

*** خرس؛ نماد مردانگی و اشرافیت**

در سر نام بعضی از طوایف و در میان برخی از باورها و افسانه‌های آنان، به اسامی حیواناتی برمی خوریم که به احتمال زیاد در ازمنه کهن، توتم آن طوایف بوده و توسط آن‌ها ستایش و تقدیس می‌شده است. چنان که طایفه «بامدی» را بامدیِ خرس گویند. همین طور طایفه «کیارسی» را کیارسیِ خرس، طایفه «منجزی» را منجزیِ گراز می‌نامند و جالب این که دو تا از تیره‌های این طایفه (منجزی)، «رووا» (روباه) و پلنگ نام دارد. یکی از تیره‌های ایل اسیوند «پِل» (گاوجوان) نامیده می‌شود. البته این که چرا این طوایف بدین اسامی خوانده و وصف شده‌اند، در میان مردم روایاتی متعدد است. از جمله این که چون شجاع و چالاک بوده‌اند به خرس و روباه و پلنگ تشبیه شده‌اند و یا جز این. مردم جز این روایات از پیشینه این اسامی چیزی نمی‌دانند. طبق تعریف توتمیسم، طایفه و قبیله‌ای به علت شکار یک حیوان و این که از آن حیوان غذا و پوشاکش فراهم می‌شود احساس نزدیکی و هم خونی به آن شکار می‌کند و این علایق و ارتباط تا آن جا پیش می‌رود که گذشته از ستایش و تقدس حیوان، آن را نیای خود

پنداشته و خود را خلف آن می‌پندارند.

شاید گفته بختیاری‌ها که: فلان طایفه، اول خرس بوده‌اند، ریشه در همین باور دارد. در مقاله‌ای جالب، آقای بیژن شاهمرادی[۱] بیان کرده‌اند که شاید خرس توتم و نیای اولیه بختیاری‌ها بوده و برای اثبات گفته خود، روایات و افسانه‌های بختیاری را مرور کرده، مثال آورده‌اند. بر اساس باوری، سالمندان بختیاری می‌گویند: خرس در ابتدا مردی چوپان بوده که چون هنگام پشم‌چینی گوسفندان سر رسید، حضرت علی (ع) برای گرفتن خمس پیش آن مرد آمد. مرد که از دور وی را دیده بود، در زیر پشم‌های چیده شده، پنهان گشت و به زنش گفت: اگر مرا خواست بگو که اینجا نیست. حضرت وقتی جواب زن را شنید، دستی بر پشم‌ها زد و گفت: ای خرس که، وروبکه (ای خرس کوهی، روانه کوه شو). ناگاه پشم‌ها به تن مرد چسبید و او مبدل به خرس شد. این پندار تو تم‌گونه در بین لرهای لرستان نیز رایج است و خرس را «تاته خرس» (عمو خرس) می‌نامند و برای رفع ضعف بیمار و نیرومند شدن او، خرخره خرس را جوشانده به او می‌خورانند.[۲]

در یک داستان از زبان عربی کمری،[۳] اندام خرس به طوایف مختلف

۱- چیستا، سال چهارم، شماره هشتم.

۲- همان گونه که در بختیاری گوشت گراز را به باور اینکه دارای برخی خواص است، برای بیمار تجویز می‌کنند.

۳- عرب هایی که در میان بختیاری‌ها در کوهستان سکونت دارند و به «کمری» مشهوراند. دیگر اعراب را عرب «بّری» می‌خوانند.

بختیاری تشبیه شده و یادآور آن است که روزی این مردم با توتم خرس شناسایی می‌شده‌اند: «داشمسی! دردت زی و خم! یه چی دیم نراپ نریپ، نه به آدم ایبره نه به حیوو، کد، کدمش مرداس، پشم پشم امدممدی، شرلیغ ایزنه چی پیدنی». «مادر شمسی بلات به جانم. چیزی دیدم سهمناک نه به آدمی می‌مانست نه به جانور. قدش همچون «مش مرداس»، مویش همچون «امد ممدی» فریاد می‌زد چون «پیدنی».

بر طبق نظرات آقای شاهمرادی، در دورانی ویژه فرهنگ انسانی، تنها زنان انسانند و مردان جانور و همیشه زنی (= انسانی) با جانوری (= مردی) زناشویی کرده[۱] جانوری (=پسری) می‌زاید و هنگام زادن خود نیز هم چون جانوری به دیده می‌آید و بسیاری کوه نشینان از این که خرس اند سر فرازی می‌کنند.

جزء دوم نام طایفه کیارسی بختیاری، همان خرس می‌باشد که معنای مردانگی و چیرگی را می‌رساند[۲] و جالب توجه آن که این پسوند خرس در دنباله نام طایفه‌ای دیگر از بختیاری به نام کیان ارسی هم آمده است. این «کی»ها که اول اسامی این طوایف آمده به معنای بزرگ است و نشان دهنده آن است که شاید توتم خرس نشانه اشرافیت و متعلق به اشراف بوده است.

۱- این گفته از ویل دورانت مورخ نامی است که «مرد آخرین حیوانی است که به دست زن اهلی شده است»

۲- ناگفته نماند که واژه خرس در فارسی از ریشه ارشن (= مرد) است.

*** شیر؛ نماد قدرت و...**

شیر به جهت خصوصیات بارز و کم نظیرش از دیرباز مورد توجه همه اقوام بوده و در باور همه آنان شیر جایگاه خاص داشته است. شیر را سلطان حیوانات و سمبل شجاعت و قدرت خوانده‌اند و بسیارند اقوامی که تمثال شیر را نشان و علامت قوم خود برگزیده‌اند. در میان اقوام ایرانی شیر در میان باورهای لرهای بختیاری‌ها جایگاهی ویژه‌تر و چهره‌ای بارزتر دارد. از دیرباز مرسوم بوده است که بختیاریان برگور مردان نامی خود که در دلاوری و شجاعت بی همتا بوده‌اند، تندیسی از شیری سنگی می‌گذارده‌اند. شیری از سنگ که گهگاه بر پیکره آن به نشانه سلحشوری و قوی پنجه بودن متوفی، نقشی از قمه و شمشیر و اسب نیز می‌کندند. هنوز بقایای این «**بردشئر**»ها (سنگ شیر) را می‌توان در گورستان‌های دورافتاده دید که به گونه‌های مختلف حجاری شده‌اند، شیرهای نشسته و بیشتر شیرهایی که به روی چهار پا ایستاده‌اند. بنا به گفته لایارد[۱]: «بختیاری‌ها مجسمه و یا نقش شیر را بر روی قبور خوانین و افراد سرشناس نصب یا نقر می‌کنند تا خاطره سلحشوری و جنگجویی آنها برای همیشه زنده بماند». تمثال شیر در نقش بافته‌های بختیاری: قالی، گلیم و گبه به کرات آمده و این خصوصیت یکی از امتیازات بافته‌های بختیاری از دیگر اقوام زاگرس گردیده است. چراکه شیرهای سرزمین بختیاری مشهور و زبانزد همه مردم آن سامان بوده و بدون شک نقشی که این حیوان در باورهای مردم این سامان بازی می‌کند بسیار کهن و دیرپاست.

۱- لایارد، هنری، ماجراهای اولیه.

لایارد می‌گوید: «لرها(بختیاری‌ها) عقیده دارند که شیرها به دو نوع مسلمان و کافر تقسیم شده‌اند. نوع اول دارای رنگی گندمگون و زرد روشن و نوع دوم قهوه‌ای رنگ با یال و پشت سیاه.

آنان معتقدند که اگر کسی مورد حمله شیر مسلمان واقع شود باید کلاه خود را از سر بردارد و در نهایت ادب و خضوع او را به نام علی قسم دهد که وی را ببخشد و این کلمات را بگوید: ای گلوی علی موبندهٔ علی‌ام، زخین مو بگدّر (ای گربه علی من بنده و دوستدار علی‌ام. از خون من بگدّر) شیر با شنیدن این درخواست پی کار خود خواهد رفت، اما اگر شیر کافر باشد، توجهی نخواهد کرد».(۱)

نقش حضرت علی (ع) در این باور هم چون نقش وی در تبدیل چوپان بخیل به خرس، از تأثیراتی است که با پذیرش دین اسلام و طبعاً دگرگون شدن برخی کاراکترهای آیینی، در این باور رخنه کرده و آن را متحول ساخته است. اما بدون شک تعظیم و اکرام بی حد نسبت به شیر و این که او را «**آیین‌مند**» متصور شده‌اند، ریشه‌ای دیرینه و کهن در زمانی دارد که این مردمان طرز تلقی دیگر از این حیوان داشته، گونه‌ای دگر بدان می‌نگریسته‌اند. هنوز **در مراسمی سنتی هنگامی که شخصی را ضعف و سستی دچار آید، او را از زیر تنه شیر سنگی می‌گذرانند!** زیرا بر این باورند که ترسش خواهد ریخت و یا هنگامی

۱- در زمان کودکی ما در اصفهان چنین باوری بود که مارها قسمی کافر و قسمی مسلمانند. به همین خاطر، هنگام دیدن هر ماری، این تصنیف کودکانه را می‌خواندیم: سیلی سیلی سلیمونی، کافری یا مسلمونی؟

که فردی دچار سیاه سرفه گردد، در زیر تنه شیر سنگی گودالی کنده پر از آب می‌کنند و بیمار را وا می‌دارند که از آن بنوشد تا سلامتی یابد و این مراسم نوشیدن آب از زیر تنه شیر سنگی و شفا خواستن از آن، عمق و مفهومی در خور تأمل به این مراسم می‌بخشد.

این باورها و مراسم فرسوده که می‌رود فراموش شود یادگار دورانی است که شیر جای ویژه در آیین و پندار این مردم کوه نشین داشته است است چنان که فرزندان خود را شیر علی نام می‌نهادند یا شیر بختیار.[۱]

زرد کوه؛ نمادی پر اهمیت

این کوه که در زبان لری بختیاری به «زرده»[۲] موسوم است به جهت ارتفاع و شکوه بی نظیرش در منطقه و این که تقریباً تمامی قبایل بختیاری مسیر کوچ بهاره و پاییزه آنان از کنار این کوه محتشم بوده، نقشی بس بسزا در همگرایی روحی و قومی بختیاری‌ها داشته و عنصری وحدت بخش محسوب می‌گشته

۱- از دیگر اسامی جالب توجه «گرگعلی» است که بی شک خالی از باورهایی نیست. و جالب‌تر آنکه بختیاری‌ها هنگام ترس و هراس و یا هنگامی که آب بر آتش می‌ریزند جمله‌ای عجیب بر زبان رانده و می‌گویند: «بسم الله گرگ»! علاوه بر تندیس شیر، تندیس سنگی **نرمئش** (قوچ) نیز بر سر قبرها نصب می‌شد. نرمئش از آن لحاظ که جلوداری و پیشاهنگی گله را بر عهده داشته با اهمیت بوده است.

۲- در متون قدیمی «زردک» آمده است

است. چنان که در بیشتر افسانه‌ها و باورها و اشهار این مردم، صحبت از زرده است:

«هیچ کهی چنده زرده،برف نداره ـ هیچ دلی چنده دل مو ماتم نداره»

ـ هیچ کوهی چون زرده برف به خود ندیده و هیچ دلی هم چون دل من غم ندیده است.

«چنده گردم که به که زرده به زرده ـ موز کیه بجورم یار دس نخرده»

ـ کوه به کوه زرده به زرده جستجو کردم، اما یاری که دل با یک کس داشته باشد نیافتم.

«که زرده، برفس نره گی یاسمینه اشنیدم مال گپی پا چس نشینه»

ـ قله پر برف زرد کوه گویی پوشیده از یاسمن است، گویا قبیله‌ای بزرگ در دامنه‌اش خیمه زده‌اند.

بی گمان این کوه با قلهٔ رفیع اش، دیر زمانی جایگاه خاص در باورها و اعتقادات این مردم داشته و این اوصاف و ستایش‌ها ته مانده رسوبی از دریای پندار و باورهای کهن است. پس شگفت نیست که هر گاه شخصی لبش تبخال می‌زند یا زخم می‌شود رو به سوی زردکوه برگردانده «پِندلَو»[1] می‌کند و معتقدند که زخم التیام می‌یابد.

شهرکُرد، زمستان ۱۳۷۲

۱- لب بالا را جمع کرده، لب پایین را بیرون می‌اندازد.

نخست بار که لب به زبان مادری گشودم و سپس نوشتم

ددّویل !

گویل !

هرکم وکرسی یا ناکوکی من «کتاوآنزان» هد، تک واصلا مشورت، رفع ابو، ایما، یه فینگه‌ای وندیم و تشی ورکردیم، ایسا، بلاز ترس کنین! تی ره نظرات و انتقادات ایسانیم

آرمون داریم سردیاریِ بختیاری‌نِ!

خواهران!

برادران!

هر کمبود یا نقص که در «کتاب آنزان» هست، تنها با نظر خواهی و مشورت رفع می‌شود. ما یک جرقه‌ای انداختیم و آتشی برافروختیم، شما شعله ورترش سازید! چشم به راه نظرات و انتقادات شمائیم.

آرزو داریم سرافرازی بختیاری را

نخست بار که به زبان مادری نوشتم، حلاوتی داشت آن چنان که کودکی

اول بار لب به زبان مادری گشاید و سطور بالا اولین گفتگوی منثور و مکتوب به زبان مادری است که من در سال ۱۳۷۳ در سرآغاز کتاب آنزان آوردم. پیشتر، در دوران نوجوانی، این فکر که به زبان لُری مکاتبه کنم و مطلب بنویسم، در ذهنم نقش بست و البته به کار نیز بستم. هنوز برخی نامه‌های آن زمان را که با خانواده رد و بدل می‌کردم دارم که به زبان لُری است، البته با رسم‌الخط لاتین، که چند حرف آن به اقتضای گویش بختیاری تغییر یافته بود. بعدها، خط لاتین را به جهت نامأنوسی در نزد عوام بختیاری، واگذاشتم و خط عربی (فارسی) را هر چند که ناتوان است و نشانگر همه آواها و اصوات گویش بختیاری نیست، به ناچار برگزیدم.

به یقین بر سوادمندان قوم ما فرض است که به جهت مکاتبه به زبان لُری و بیان اندیشه خود به زبان آباء و اجدادی، به اجماع الفبایی مدون کنند تا همچنان که به لُری سخن می‌گوئیم، ایضاً بنویسیم و بخوانیم. انشاء ا..

تهران، بهار ۱۳۷۹

این داستان، نوشتهٔ قباد آذرآئین است که من تحت عنوان «ترجمه» آن را به زبان لُری بختیاری برگردان کردم و در کتاب آنـزان اول بـه چـاپ رسـید کـه «نخستین ترجمه» در ادبیات بختیاری است.

آقیطاس

تا آقیطاس تی تی کرد و پَنگه بِجُورکُنُون، آینکِس جُست و زیدس سرِتیا و کشِس وَند واپس سر ودندونا امیلی مِن زمِنِ پـاله اَوی کـه بـالاسرس نـاده‌بی، درورد و تپنی مِن دون و واکَش و کُش، پاها لَسمِ سَ کشوند زدین خُس و به قین سِر، خُنه رَسوند من تُو، دی تلیفون سست آبیده بی وزنفس، وست بی.

...سرناده‌بی، من یالا اسم... اسم صهْرانِ (صحرانِ) نازئِرپا ... مَل مَل غله‌ها... بوخوش چویل و ارتِ پاریَوا... "عبیه" دِرُم بده تا نخورم تیر... لغومت طلا گِرُم تا حدِ زنجیر...

- هَلَو...؟... هَلَو...؟ که بیدی بووم؟ چه اخواستی رودم؟ تو بیدی "غُلُم"... تو بیدی "کیماس"؟... تو بیدی "مرداس"؟... تو بیدی "ماهبانو"؟... تو بیدی؟... تو؟ کُیکسون بی خدا؟ چِسون بی؟ چه خور آبیده؟... تو گوی "غُلُم" بی -کُرگَپس - خُس و ســـرکارگر، جـــر کشـین‌بی... ســرکارگرنِ، پـئِش کـارکُنا، خـوار کرد بی... سر کارگر، تنا سابقه مِن به ریس آورد بی و سیس خط و نشون کشی بی

که اِوَ نُمت اوچو که عرو نی‌وند... "غُلُم" که همه چینس، واهو برده و هیژ دندون سرِ حرف نئزنه، نه نا،نه ورداشت، منِ اثل عالُم، پئش او همه کارکُن به سرکارگر گُده بی: "هر غلطِ که تری، بُکُ!"...

گُدمس: "تیام! قوت زونیام! ستینُم! کم به رگِ گردن رَو... اخیرس اِبینیس و اِبئزیس!...

"ماهبانو" بیده شاید ـ دُرگَپس ـ کُرِس، کُفه سیاه گرهدّه... زون بسته اِکُفنه و اِکفنه، تاابو، جور کلاسیاهی... گدّم ددرا کُفِه سیاه خُ دُی دُر (دکتر) نئخو... پَمَر ایما، ایسان چِجور گپ کردیم؟... گرم بِگرِس... بادّ بادّس مَکُ... مثل تی مپاک بِس میوفته. چارتخمه بدّس، ایرخُونوابی، بیوتُف کُ من‌ریم!

نکه "مرداس" بی ـ کُر دوئمی س ـ اِگُم! ز "سهراو" قاغذ یاهَوَری اویدّه؟... یا همباز، یکی چَو ونده؟ زکُجه معلوم؟... هیشکس خُ، به تی خُس نیدّه... دیده؟ همسنگراسم خُ، نَور گشتن تا آدم ززون اونون بیشَنه و دلناده وابو. ایجور، هزارم که بگوی، آدم خیالس آسیده نئبو...

مَنُم "نازبانو" بی ـ دُرکوچیرس ـ ئی زون بسته م، بسکی ملاظه کرد و خُنِه، من ری هُوال هُم چَشم واداشت و واری خُ نَورد، اول عُرم و جوونی، هزار جور درد و مرض، وست به جونس... دیده بوی زئنه جُون جاهل، ز حالا بِگُ: "قلبم ایادرد!؟ بُگُهِه: دست و پام سست اِبُون!؟ سرگئزه دارم؟... هیژ پُرس نئکنه زخُس که ای دل غافل، صُوَ، که اِخو یونُون شُشتِ شور و زَفت و رَفت بکُنه؟

شاید "سلیمون" بیدّه ـ دُواکوچیرس ـ یعنی کارس، راست آبیدّه؟ توگوی، کار جُسته؟ خدا به زونت بنیره تاته! ندونم سی چه، هر چه دَر و دَرگه ن، به ری ای جغله، پای بستن!...

هرجا اِگُ: "سلام! کار می خواهم" جَلد اِگُن: دیپلم ادوی نئخویم... دیندا دیندا، راضی وابی به "ناطوری"... یه شیر پاک خَرده ای گدّس بی، که هیژ نگُهه دیپلم دارُم...

"ماهپاره" نبی؟ بئیگ سیُمی س - "عواس" وا یه نون خوره، یه نون نرذِ خدا کُنه که زئنه به ئی خوی گیرس اویدّه... جلا ماهپاره، که ترست "عواسِ" آدم بُکُنه؟ هف، هش سر عائله. همه ام ماشالا "بخور". وا یه ماجُو (مواجب) بخور نمیر... اُس توبُگُ، ئی زئنه، هیژ کِر وند منِ تیگ یا یه سَفر نُفتِ چُر کرد؟... حَرُم!

منستی "کیماس" بی -کُر چارمی س - دلت سی گرگِ بیاوون، بسوسه، سی یونسوسه! خوشی زی بی، زئرِدلس. مست کرد بی... بُزنِ که اجل اِگره، نوناشُونِ اِخوره.

کُ یکسون بی؟ چسون بی؟... نَکِه... نفوس بد مزن تاته!... خدایا! ایسَو تادوارته، ئی کاسه پشتِ سیاه بیاهه واصدا، هزار سفر، ملکمیت ایاور نظرم و اِره. ئی دَو که "غُلُم" ایا، تاسیم خَرد و خوراک و خرجی بیاره و لباسامه بئره بده "نازبانو" تا بشوره سیم، بی ری درواسی بس اِگُم، مرگ یه کرت، شیون یه کرت... اِگُم: "بووم! دُونُم گرفتارین، شیر زنفت خُ نَخَردُمِه... اما یونه، واخُتون بَرین... نئخومس... فرگیم کرده... تا اِدُرُنگه، اِورهِلاسُم. هرمِل، زُم چی بیدّ دم رو، ایا به دَگ زیده... گوشتِ هیکلُم، پای تُهست...

ها اویدّی "غُلُم"؟ دِیَردِت منِ تِشنی‌م، ئی تیلفونِ، واخُت بر... هرسَو اِبینُمِس، اَمبِلیس (آمبولانس) مُرده کشیِ شرکت نفت اِیاور نظرم. وُردارس ز وَرتیام. بَختِ بُوتِ ....

تهران، پائیز ۱۳۷۲

نقد؛ در فرهنگ قومی ما جایی ندارد

اقلیت هایی قومی، چون ما بختیاری‌ها که مرکزیت فرهنگی، سیاسی نداریم، زبان و فرهنگمان بدون متولی است، رادیو و تلویزیون در اختیار نداریم و ایضاً نشریه‌ای نیز از خود نداریم که به معضل‌های قومی، فرهنگی و اجتماعی ما بپردازد، بزرگان قوم را نقد کند و کوچکترها را رهنمون باشد، لغزش‌ها را گوشزد سازد و انحطاط فرهنگ قومی را هشدار دهد، سوء استفاده گران را توبیخ کند و هنرمندان حقیقی قوم را تشویق نماید،... هم از این رو، به ناچار عده‌ای خودجوش، دلسوخته قوم و دیار خود، عمر نازنین بر طبق اخلاص می‌نهند و شب و روز، واژه ـ واژه از دهان این و آن برمی چینند و می‌نگارند و می‌نگارند تا شیوهٔ جانشان را در لغت نامه‌ای به رج می‌کنند یا دفتری شعر به زبان مادری فراهم می‌کنند و یا ده به ده و «مال» به «مال» جهت ضبط «آرنگ» و آوازی کوه می‌نوردند و حنجره به لفظ شیرین «لُری بختیاری» صاف می‌کنند و مجموعه کاستی از آهنگ‌های «اصیل» و «درست» رهاورد می‌آورند و در آخر، آن دلسوخته، لغت نامه‌اش را به آب نومیدی شوید چراکه ناشر فارس، «زبان» اش نمی‌فهمد و این دیگری کاسِتِ صدایش از «کاست ولایت» اش آن سوتر نمی‌رود و الی آخر... از این سوی، عده‌ای تاجر، فریبکار و رهزن، سره نمای نا سره! زیر نام ناشر و شاعر و نویسنده، عطش جان همتبار خود را با سکه زمانه،

دوا می‌کنند و مال می‌اندوزند و مال می‌اندوزند. کتاب‌های بی محتوا و غلط، با جلدهای فریبکار، کاست‌های آهنگ با نواهای بدآهنگ و بی مایه، که زبان و موسیقی والای بختیاری را به هماوردی می‌طلبد، ثمره کار این مال اندوزان است و به راستی نه آن اولی را تشویق در کار است و نه این دومی را تنبیه! چرا که در فرهنگ قومی ما «نقد» جایی ندارد. تازه اگر مقاله، کتاب و حرکتی هم نقد شود و به نگارش درآید، مطبوعات «فارسی زبان» را مجال و حوصلهٔ آن نیست که فرصتی هر چند مختصر به قلمزنان عرصه ادبیات قومی واگذارند و اینجاست که خلاء بولتنی محلی و نشریه‌ای بومی به گونه‌ای تأسف بار احساس می‌گردد.

تهران، پاییز ۱۳۷۸

یک اثر آبرومند

نقدی بر کتاب «واژه نامه زبان بختیاری»

اثر: ظهراب مددی

ناشر: انتشارات آیات (اهواز)

ایل جلیل بختیاری، که برخی مواقع اصرار دارد «**قوم**» اش بنامیم، چنان با خوانین و خواتین نامه‌های مبتذل و شجرةالانساب‌های «**آ**» و «**کی**» و «**کلانتر**»، ملون و مذین به تمثال و شمایل «**تاته زا**» و «**وازا**» و «**هالوزا**»ی این و آن نگارنده و نگارنده زادهٔ چوخاپوش و برنوبه دوش، توسط یکی دو ناشر و مؤلف معلوم الحال، خو گرفته است که گمان دارم، اثری چنین آبرومند همچون «واژه نامه زبان بختیاری» مقبول طبع عامهٔ بیشتر **کتابخر** و کمتر **کتابخوان** این قبیله نیفتد. هر چند البته ناشر مجرب، با چاپ جلدی آراسته به جل و برگ و اسب و استر! در تشخیص ذائقه خوانندگان آمخته به رنگ و آب و لعاب خود به خطا نرفته است!

در میان بی شمار کتب تألیفی پیرامون بختیاری، پس از کتاب **ترانه‌ها و مثل‌های بختیاری** تألیف آقای **احمد عبداللهی موگوئی** که کاری دقیق و پر مایه بوده است، این کتاب یعنی واژه نامه زبان بختیاری، از جمله تألیفات قرص و استخوان داری است که به قولی سرش به تنش یا «**متن**» اش به

«**جلد**»اش می‌ارزد و می‌چربد.

مؤلف که از کم شمار اندیشمندان قوم خود است، حاصل سال‌ها تلاش و پی جویی، که هزاران واژه متداول یا مهجور بوده است را گرد آورده و با هزینه شخصی به چاپ رسانده است. بی شک اگر علاقه و دانش به فرهنگ و زبان مادری نبود، کاری چنین سترگ در این حیطه، یعنی فرهنگ و زبان قومی، که متولی ندارد، رو به انقراض است و هیچ تشویق و حتی تنبیه‌ای نیز در کار نیست، قطعاً میسر نمی‌گردید. من که خود دست اندر کار و درگیر نگارش در این حیطه‌ام، بارها شده است که از خود می‌پرسم، **برای که می‌نویسم؟ خوانندگان من چه کسانی هستند؟** نوشتن به زبانی که خط و ربط ندارد و برای مردمی که سواد آن زبان و آن خط و ربط را ندارند!

و اینک بعد از سالی مطالعهٔ دقیق و نگارش حواشی پراکنده پیرامون هر واژه واژه این کتاب عزیز، موقع را مناسب می‌بینم که حرف و سخنی کوتاه با مؤلف گرانقدر کتاب و خوانندگان آن داشته باشم.

- در صفحهٔ ۱۳، در میان نشانه‌های آوانگاری، نشانی از «**ق**» و «**غ**» ندیدم!

- در صفحهٔ ۱۸، نشانه اختصاری «**قد**» در برابر واژه‌ای آمده است و حال آنکه این نشانه اختصاری در جدول صفحات ۱۲-۱۱، دیده نمی‌شود!

- در میان نشانه‌های اختصاری می‌شد، جایی برای «**ت**» (واژگان ترکی) باز کرد و کلمات ترکی را مشخص نمود. همچون؛

آلشت: تعویض، **الغز** = مجرد، **تاش** = صخره، **بلکه** = تحفه، **اشتلم** = شلوغی و...

- برخی واژه‌ها بختیاری نما، اما عربی الاصل است چون؛ **بلاتش تووه** (به

دور از آتش جهنم، توبه) که تحریف (**بلا تشبیه، توبه**) است یا «**شبگه**» (تهمت)، که تحریف «**شکوه**» است و گلایه معنی می‌دهد و نه تهمت.

-به برخی واژه‌ها اشاره کرده‌اند اما خود آن واژه‌ها در ردیف واژگان یافت نمی‌شود، مثلاً «میتک»، «پوز»، «سریا» و...

-برخی واژه‌ها، واقعاً فارسی تبار است و معلوم نیست به چه علت در زمره واژگان بختیاری آمده است؟! همچون؛ **چل** = دیوانه، **پرچونه** = پرچانه، **درست** = درست، درست کردن = درست کردن، **رختن** = ریختن، **پاهین** = پائین،...

و آخر سخن آنکه، اگر چه در عرصه شعر و داستان، تئاتر و سینما و حتی سیاست با آن نویسنده هموطن، هم‌آوازم که «ما نیز مردمی هستیم» که حقیقتاً نیز باید چنین بود، یعنی به زبان مردم سخن گفت و برای مردم سخن گفت و نوشت، اما مقوله هایی همچون واژگان‌شناسی و عرصه زبان‌شناسی، هر چند دستمایه‌اش مردم و زبان ایشان است، اما از عوامزدگی بر کنار است و سعی یک محقق باید بر آن باشد که حتی الامکان مردمی نباشد! پردازش بیش از حد به پندارهای عوامانه، همیشه گمراه کننده است مثلاً:

-«**هیاری**» (یاری و کمک) را تحریف «**عیاری**» پنداشتن، نادرست است. فراموش نکنیم «**یار**» در پهلوی، «**ایار**» بوده که در تبدیلات «الف» به «ه» در گویش بختیاری به «هیار» مبدل شده است.

-«**تم تیار**» (تمام عیار) نیست. بلکه «**تیار**» به معنی آماده و مجهز است، چنان که در کُردی نیز متداول است. در بختیاری متداول است که گویند: **شش دنگم تیاره** (شش دنگ زندگی ام مهیاست).

-«**تهل مرگ**»، (مرگ تلخ) نیست. «**تهل ـ تهْل**» گونه‌ای تبدیل و تعریف از «**تهْر ـ تر**» در مفهوم «**تازه جوان، جوانه، نورسته**» است که البته تبدیل «**ر**» به «**ل**» سابقه دارد. این اصطلاح همیشه در وصف مرگ جوانان و مکمل اصطلاح «**جون مرگ**» (جوان مرگ) می آید و گویند که فلانی «**جون مرگ، تهل مرگ**» شد. جالب آن که اصطلاح «**تر مرگی**» در مفهوم «**جوانمرگی**» در گویش خراسانیان نیز مرسوم است.

-«**مارو**»، (ماهرو) نیست. بلکه در مفهوم «**مادینه**» است و آنچه از جنس اناث آدمی. در مقابل «**مِردِرو**» نیز رایج است که مقصود «نرینگان»، از جنس آدمی است.

-«**رگال**»، (رکاب) نیست بلکه در معنای «**ردیف، خط، ستون**» بوده و مشتق از «**رئگ ـ رگ**» (ردیف، رج) است.

-«**کر ژلنگ**»، به معنای «خمیده از پا» نیست. «**کر**» گونه‌ای دیگر از «**خر**» در معنای «**بزرگ**» است که در گویش‌های کردی رایج است. آنان (کُردها) این واژه را «کر ژلنگ» گویند که البته مؤلف محترم، اصطلاحِ «**کر چِلنگ**»، صورتی نزدیک به این واژه را، چند سطر بعد، معادل با همین معنا آورده‌اند که خود مصداقی بر نادرستی آن تعبیر پیشین است.

-«**وار**» و «**وارگه**» (بارو بارگاه) نیست. «**وار**»، **موطن اجدادی است**[1] که

۱- جالب آن که معادل‌های ترکی و عربی اصطلاح «وار»، یعنی «**یورت**» و «**وطن**» نیز معانی دوگانه دارند یعنی علاوه بر مفهوم «میهن و وطن» مفهوم

نسل به نسل در آن جا چادر برمی افرازند و خیمه می‌زنند. وار در گویش کردی کرمانجی نیز همچون گویش بختیاری، هم به معنی **اتراقگاه ییلاقی و بهاری طوایف است** و هم معادل «**ولات**» که معنی سرزمین پدری و وطن را افاده می‌کند.(۱)

بارو، دیوار، جای محصور patvăr ← پهلوی patiwăra ← ایرانی قدیم

wăr، wărga ← کردی

Havăr ← کردی سورانی

«**جاوار**» و «**جاوارگه**» نیز وار و وارگه متروک و خالی از سکنه را گویند. لازم به یادآوری است که «**گه**»، پسوند مکانی و همچنین تأکیدی است.

بی گمان برادر دانشورمان، آقای مددی، آنچه واژه در کتاب خود گرد آورده‌اند، نیمی از همهٔ واژگان زبان لری بختیاری است و خلاء واژگان متداول در مناطق بختیاری شمالی (چالنگ شمال) و مناطق بختیاری جنوبی (چالنگ جنوبی و جانکی) به خوبی محسوس است. امید آن که واژگان مردمان آن مناطق بختیاری نیز روزی همچون اثر ارزشمند آقای مددی که واژگان مناطق مرکزی را

«خیمه گاه و اتراقگاهِ چادر نشینان» را نیز افاده می‌کند.

۱- آقای **عبدالعلی خسروی** شاعر معاصر و توانای بختیاری، اصطلاح بسیار زیبای «داوار» (موطن مادری) را پیشنهاد و در شعر رایج کرده اند که می‌تواند سرمشق دیگر شعرای بختیاری سرا در ارائه اصطلاحات و واژگان نوین با توجه به زبان مادری باشد.

فراهم آورده‌اند، به همین نحو، علمی و آبرومند، مدون و چاپ گردد. انشاءالله!

تهران، زمستان ۱۳۷۷

شتابزده، اما قابل تأمل!

نقدی بر «اشعار و ترانه‌های مردمی بختیاری، به انضمام شرح جنگ‌ها و حماسه‌ها»

اثر: بیژن حسینی

ناشر: انتشارات شهسواری (اصفهان)

از آقای بیژن حسینی، شاعر جوان و توانمند بختیاری گوی، پیش از این دفتر شعری بنام «**بُرگ چوگِ بختیاری**» منتشر شد که نقطه عطفی در بختیاری سرائی و سرایش شعر لری بختیاری بود. شعر بیژن، برخوردار از بیشترین سلامتِ گفتار از حیث پرهیز از به کارگیری زائد واژگان بیگانهٔ فارسی - و بیشترین اصالت زبانی از حیث کاربرد واژگان اصیل زبان لری بختیاری است که شایسته است شاعران بختیاری بومی سرا، از ایشان سرمشق گیرند. اثر حاضر اما، خالی از لغزش‌ها، اشتباهات و سطحی گری‌ها نیست که آن نیز آشکار است که از شتابزدگی ایشان در جمع آوری و طبع کتاب حاصل آمده است و البته «شتابگری» در کار «تحقیق» مخوفترین آفات است.

- ص ۱۴، سطر ۱۸، مؤلف بی گمان در ضبط و تشخیص منبع، دچار سوء تفاهم شده‌اند. زیرا بیت شعری که مثال آورده‌اند و گمان برده‌اند اصیل و قدیمی است، ابداً چنین نیست و این شعر تازه سروده، بیتی از قطعه شعری

بلند، متعلق به سراینده‌ای حی و حاضر است! بی شک مؤلف عزیز که بنده با ایشان حشر و نشر داشته‌ام، سهواً در تشخیص منبع خود، دچار سوء تفاهم شده‌اند. ایشان متن کامل این شعر را می‌توانند در انتهای همین کتاب ملاحظه کنند.

-ص ۲۱ سطر ۲ و ۱، «از» غلط و «ز» درست است.

-ص ۲۱، سطر ۵ و ۴، «بکن» غلط و «بکو» درست است.

-ص ۴۸، سطر ۳، «همه برن پل» درست است. چرا گمان می‌کنید که حتماً باید قافیهٔ خنجر، مختوم به حرف «ر» باشد؟ در شعر بختیاری بیشتر به آوابها می‌دهند تا حرف. به نظر می‌آید به عمد قافیه را تغییر داده‌اید.(۱)

-ص ۷۰، سطر ۴، «همه برن می درست است. «پل ومی» را تازه می‌شنوم!

-ص ۷۰، سطر ۵، «داره» غلط و «هُنی» یا «اُنی» درست است.

-ص ۷۲، سطر ۴ و ۳، ابیات متعلق به حماسهٔ محمد تقی خان است و نه علیمردان.

-ص ۸۳، سطر ۳، «یه تالی زمر زنگت» غلط است. تال مرزنگ (تاری از

۱- مؤلف خود هر چند در مقدمه، اشاره و تاکید دارد به اینکه در اشعار به قول ایشان، عامیانه (؟!)، در قافیه سازی از قواعد قافیه شعر فارسی پیروی نمی‌شود و بیشتر بر نزدیکی مخارج (آوا) تکیه می‌شود و مثلاً: (پُر) با (گُل) و «دیوار» یا «زال» هم قافیه می‌گردد. با این همه، جای جای کتاب، خود ایشان از این امر تخطی کرده، قافیه‌ها را تغییر داده و به ظن خود، درست کرده‌اند، آن چنان که «زال» را «زار» کرده‌اند تا با «دیوار» هم آهنگ شود.

مژه) به کار دوختن نمی‌آید! یه تالی ز پللت (تاری از گیسوهایت) درست است.

-ص ۸۶، سط ۱، «یه گرت اور» (غباری از ابر) درست و «اورتری» (ابر باران زا) نادرست است. نمی‌دانم چرا شما به عمد اشعار اصیل را تغییر داده‌اید و مفهوم را فلج کرده‌اید. عاشقی از خدا می‌خواهد که شب مهتابی را با آوردن ابر سیاه تاریک کند تا از سیاهی شب، فرصت جسته، عشاق جوان با هم دیدا کنند، دور از چشم اغیار. ولی ابر بازان زا که نتیجه اسف باری به دنبال دارد؟!

-ص ۸۷، سطر ۴، «یو» دیگر چه صیغه‌ای است؟ این اصطلاح که در کتاب و اشعارتان بسیار شنیده می‌شود، در گفتار دیگر بختیاری‌ها شنیده نمی‌شود. چرا شما احساس کرده‌اید که «بیو» (بیا) به وزن خلل می‌رساند و «یو» را به جای ان آورده‌اید.

-ص ۹۵، سطر ۴، «دندون بسد» اصیل‌تر است. «بِسِد» همان صدف است.

-ص ۱۰۵، سطر ۳، «تله لال» را «کوه لال» ترجمه کرده‌اند و گمان برده‌اند که «لال» نام مکانی است که چنین نیست. در اینجا، لال به معنی «صاف و صیقلی» است و ترجمه صحیح، صخرهٔ صاف کوه است.

-ص ۱۰۶، سطر ۵، «لوات عناون» درست است.

-ص ۱۰۹، سطر ۱، «به صورت سوزینه‌ای، به لاش اسپئدی» درست است.

-ص ۱۲۵، سطر ۵، «لول» را «ملول» ترجمه کرده‌اید که نادرست است و «افسوس» صحیح است.

-ص ۱۲۹، سطر ۱، «دم سوق» (دم صبح) درست است و نه (دم سبد)!

-ص ۱۳۲، سطر ۲، «مهرته خاک ابره و وطن دیر» درست است.

– ص ۱۳۳، سطر ۱، مصرع اول را من چنین شنیده‌ام: «داکمی! دایه ولا! که

دینداک مالی».

-ص ۱۴۱، پاورقی، «وارگه» و «وار» به معنی بار و بارگاه نیست و هیچ ارتباطی جز شباهت ظاهری ندارد.

-ص ۱۴۹، سطر ۳، «نکنه» غلط و «نکه» درست است.

-ص ۱۵۴، سطر ۵، «بست» غلط و «بِست» (انداخت) درست است.

-ص ۱۶۲، سطر ۶، «تاته، تاته» را «پیر مرد» ترجمه کرده‌اید که درست‌تر «تاتی، تاتی» به معنی «آرام قدم برداشتن» است.

-ص ۱۶۵، سطر ۸، «دالون»، (عقاب‌ها) ترجمه شده است که درست (کرکس‌ها) است. معادل واژه عقاب در گویش بختیاری «الو» است.

نجف آباد، اردیبهشت ۱۳۷۷

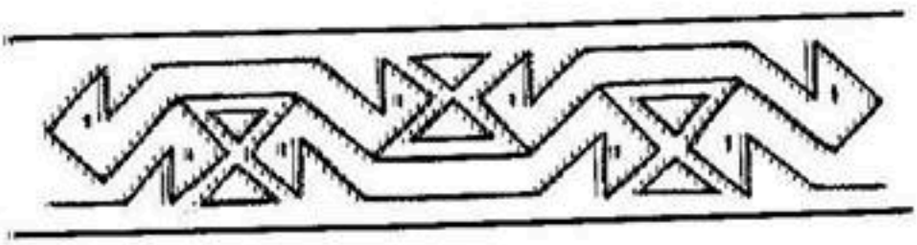

دیوان به دست دیوان

نقدی بر چاپ جدید «دیوان داراب افسر بختیاری»

ناشر: انتشارات هوش و ابتکار

تصحیح: غلامعباس نوروزی

ستم کاره ای کرد بر من ستم که بر او ستم باد از کردگار!

داراب افسر

ملازلفعلی کرونی بختیاری به استناد منابع در دست، اساسگذار و پدر شعر لُری بختیاری است.[1] سلامت زبان و صحت گفتار و پالودگی شعر از واژه های بیگانه، مشخصهٔ شعر ملازلفعلی است که متاسفانه پس از او بومی سرایی در حد یک تفنن وتمنمن بکار گرفته آمد و بومی سرایان، زبانی بیمار و بی هویت را رایج کردند که: نه ترک و نه تازی نه دهقان بود! مشخصه این زبان بیمار در شعر آن است که شاعر بختیاری سرا تا به تنگی قافیه دچار می آید به ناصواب با

۱ـ ادعای آقای عبدالعلی خسروی مبنی بر اینکه حسینقلی خان ایلخانی "نخستین بار به شعر بومی جسارت و شهرت بخشید" ادعای موهومی بیش نیست و آن چند بیت کذایی سروده آن عالیجناب، چیزی فراتر از یک "تفنن خانی" نیست.

دیوان به دست دیوان

نقدی بر چاپ جدید «دیوان داراب افسر بختیاری»

ناشر: انتشارات هوش و ابتکار

تصحیح: غلامعباس نوروزی

ستم کاره ای کرد بر من ستم که بر او ستم باد از کردگار!

داراب افسر

ملازلفعلی کرونی بختیاری به استناد منابع در دست، اساسگذار و پدر شعر لُری بختیاری است.[1] سلامت زبان و صحت گفتار و پالودگی شعر از واژه های بیگانه، مشخصهٔ شعر ملازلفعلی است که متاسفانه پس از او بومی سرایی در حد یک تفنن وتمنمن بکار گرفته آمد و بومی سرایان، زبانی بیمار و بی هویت را رایج کردند که: نه ترک و نه تازی نه دهقان بود! مشخصه این زبان بیمار در شعر آن است که شاعر بختیاری سرا تا به تنگی قافیه دچار می آید به ناصواب با

۱ـ ادعای آقای عبدالعلی خسروی مبنی بر اینکه حسینقلی خان ایلخانی "نخستین بار به شعر بومی جسارت و شهرت بخشید" ادعای موهومی بیش نیست و آن چند بیت کذایی سروده آن عالیجناب، چیزی فراتر از یک "تفنن خانی" نیست.

دستبرد و ناخنک زدن به خرجین واژگان فارسی، این خواهر بزرگترا از تنگی قافیه خلاصی می یابد و چنین است که واژگان بی بته ای چون "**سنگ**" و "**لنگ**" و "**چکیدن**"، معادل های اصیل و پدر و مادرداری چون "**برد**" و "**شل**" و "**تکستن**"، را از خانه بدر می کند.(۱)

اما غرض نقد و نکوهش آنانی است که در این آشفته بازار چاپ و نشر کتاب به گمان اینکه بیشه از شیر تهی است به خدش و غش و جرح دیوان شادروان داراب افسر دست یازیده‌اند. پس بنا به فرمودهٔ آن مرحوم که:

غیر ادب هیچ زافسر مجو　　جز سخن فضل به افسر مگو

نقد شعر آن حضرت برای مجالی خوش بماند.

بختیاری سرایی که به طور جدی توسط ملازلفعلی کرونی آغاز شده بود، با سروده های استاد داراب افسر پی گرفته شد. مرحوم داراب افسر بختیاری بر خلاف ملازلفعلی که خوش درخشید اما دولت مستعجل بود، این خوش اقبالی را داشت که در شرایط و زمان مساعدتری پا به عرصه وجود نهد و بالنده شود. اقامت ایشان در اصفهان که محافل شعر و سخن به راه بود و امکانات نشر و چاپ فراهم و نیز استطاعت مالی ایشان که از خانزاداگان مرفه الحال ایل بودند در درخشش و آوازه مندی وی بی تاثیر نبود، آنچنانکه در اندک مدت، دفتر شعرش به قلب ایل راه یافت و برخی ابیات آن مثل رایجه شد. چاپ نخستین

۱ـ مثال های بالا متعلق به یکی از اشعار مرحوم داراب افسر است و چنانکه مستحضرید حتی این بزرگوار نیز با همه استادی اش در شعر لُری، باز به عمد واژگان فارسی را جایگزین معادل های لُری کرده است!

دیوان داراب افسر به جهت عدم هماهنگی خط فارسی با آواهای زبان لری بختیاری و نیز ناآشنایی ویراستار غیر بومی، از اشتباه بی پیرایه نماند. امید آن بود که در چاپ جدید، اشتباهات اندک چاپ قدیم و اصلی پیراسته و به ویرایش دقیق و سالم آراسته گردد، ولی افسوس و صد افسوس بر خلاف "سخن ناشر" در مقدمه چاپ جدید که مدعی است این چاپ "**با ویرایشی نو**" و همچنین با «**اعراب گذاری صحیح و تنظیم واژه نامه و رفع اشتباهات چاپی قدیم**» به بازار آمده است، سراسر کتاب انباشته است از اغلاط فاحش و جرح و حذف و اضافات ویرانگر.

بی گمان **مصحّح کتاب گناه کارند**، البته **نه به سبب بی سوادی و کم بضاعتی دانش** که بسیارند چون ایشان، متخلص به این صفت همه گیر، که نه کس و نه شرع گناهش می شمارد بلکه گناه و تقصیر ایشان از آنجاست که **آگاه به ناآگاهی خویش، صرف به چشمداشت نفع مادی**، کتابی را که به گفته ناشر ضرورت وجود آن در خانهٔ لر "**همانند شاهنامه حکیم فردوسی**" است، اینگونه مخدوش و ویران ساخته است و به گفته ناشر انصافا" **در این راستا از هیچ کوششی دریغ نکرده است**".!!

کاش مصحح (!؟) پیش از آنکه میراث این شاعر عزیز و البته میراث همه بختیاریان را این چنین تخریب و ضایع کند، این شعر را سر لوح عمل خود قرار می داد که:

زبیماری بتر، بیمار داری　　نوشتن بهتر از ویراستاری

این گله نیز به فرزند برومند و میراث دار آن شاعر گرانمایه، آقای عنایت الله افسر، وارد است که چرا و چگونه **دیوان** پدر به دست **دیوان** دادند؟

ص ۱۴۵ چاپ قدیم سطر اول و دوم "پهرست" بوده اما در چاپ جدید "پرَست" آمده که نادرست است و اصلاً تشدید نمی خواهد. بعد از حرف "پ" یای معجم یا همان "هـ" نرم است که به دو صورت بهتر است نوشته شود. اول همان صورت چاپ قدیم (پهرست) و دوم (پئرست) که دومی به تلفظ صحیح آن نزدیک تر و مقبول تر است.

ص ۱۴۷ سطر ۱۳ "آبید" درست است.

ص ۱۴۸ سطر ۶ "ز" در چاپ جدید زائد است، به همین خاطر وزن را به هم زده است.

ص ۱۴۸ سطر ۱۱ "مخلوقت ابو" در چاپ جدید به ناروا "مخلوق ابوهه" نوشته شده است.

ص ۱۴۸ سطر ۱۷ "مردم" در چاپ اصلی و قدیم بوده که بی دلیل به "آدم" تغییر یافته است.

ص ۱۴۹ سطر ۲ "خین" در چاپ قدیم و هم جدید آمده است. جالب آنکه چند سطر پیش تر ص ۱۴۸ سطر ۱۵ "حین" نوشته شده است.

ص ۱۴۹ سطر ۶ "گُوت" در چاپ جدید به گونه عجیب "گَوُت"! آمده.

ص ۱۴۹ سطر ۱۴ چاپ جدید "بَره" (ببرد) آمده که "بِره" (برود) درست است.

ص ۱۵۰ سطر ۲ "زنده" (همه و تمام) معنی می دهد که معنای درست این واژه در واژه نامه نیست.

ص ۱۵۱ سطر ۵ "بِوُو" در چاپ جدید آمده که "بُو" درست است.

ص ۱۵۱ سطر ۶ "بِبَره" در چاپ جدید آمده که "بُرِه" چاپ قدیم صحیح

است، چراکه وزن مخدوش می شود.

ص ۱۵۲ سطر ۳ "بکشمتُون" چاپ قدیم صحیح است.

ص ۱۵۲ سطر ۵ "با" آمده که "وا" (باید) درست است.

ص ۱۵۲ سطر ۶ "ریشَه" ماقبل آخر مکسور است نه فتحه.

ص ۱۵۲ سطر ۷ "بُو" آمده که "بُو" درست است.

ص ۱۵۲ سطر ۱۲ "سگ" در چاپ جدید آمده، البته در اینجا، اما جاهای دیگر متن به صورت "سَی" آمده است که نشانگر ناهمگونی نوشتار متن است.

ص ۱۵۲ سطر ۱۳ "پرّست" آمده که "پهرست" درست است.

ص ۱۵۲ سطر ۱۵ "بپا" در چاپ قدیم بی دلیل در چاپ جدید به "سرپا" تغییر یافته است.

ص ۱۵۲ سطر ۱۶ "گِیوُیل" در چاپ جدید آمده که در چاپ قدیم "گگویل" است و درست هم است.

ص ۱۵۳ سطر ۵ "یا" در چاپ قدیم به "ای" در چاپ جدید بدل شده است!

ص ۱۵۳ سطر ۸ "گزید" در چاپ قدیم در چاپ جدید "گزست" آمده! که غلط فاحشی است. مصحح به خیال خود "گزست" را بختیاری "گزید" پنداشته که چنین نیست. معادل "گزید" در بختیاری "گشت" است.

ص ۱۵۳ سطر ۸ "رَهدیِ" در چاپ جدید آمده که غلط است و "رَهدَی" (رهدک = رفت) درست است.

ص ۱۵۳ سطر ۱۰ "گگویل" در چاپ قدیم به نادرست در چاپ جدید "گوویل" آمده است.

ص ۱۵۳ سطر ۱۰ "بروین" در چاپ قدیم، تبدیل به "بِلِهین" (!) شده که

ساختی است بی هویت و مهمل! معلوم نیست مصحح دانشور این ترکیب را از کجا و به کدام استناد جسته اند و آورده اند.

ص ۱۵۳ سطر ۱۲ "که یه" در چاپ جدید آمده که در چاپ اصلی "یکی" بوده است.

ص ۱۵۳ سطر ۱۳ "کُرِ" چاپ جدید نادرست است و آخر ساکن صحیح است.

ص ۱۵۳ سطر ۱۴ "یک" در چاپ جدید همه جا به "یه" تبدیل شده جز در اینجا!

ص ۱۵۳ سطر ۱۷ "دِرَک" (سپر،حائل) درست است نه "دَرَک" (جهنم)!!

ص ۱۵۴ سطر ۲ "ئی" در چاپ قدیم درست است نه "ای".

ص ۱۵۴ سطر ۳ "کَرکَر" (زمزمه) درست است.

ص ۱۵۴ سطر ۴ "سی‌چه" در چاپ جدید آمده که چاپ قدیم "چَندِ" بوده است.

ص ۱۵۴ سطر ۱۱ "بُنگ" و در ص ۱۵۲ سطر ۱۱، "بَنگ" آمده که چند گونگی در نوشتار و مغشوش بودن متن را می رساند.

ص ۱۵۴ سطر ۱۲ "همی تازه" (الساعه) در پانوشت معنا شده است که اینطور نیست بلکه فقط "تازه" به معنی (الساعه) است.

ص ۱۵۴ سطر ۱۴ "بَرُم" در چاپ جدید آمده که نادرست بوده و وزن را تخریب ساخته است. "بِوَرُم" در چاپ قدیم صحیح است.

ص ۱۵۴ سطر ۱۶ "واز" نادرست و "وا" (باید) صحیح است.

ص ۱۵۴ سطر ۱۸ "دُدَر" در چاپ جدید آمده است که "دُر" صحیح است.

مصحح فاضل در همه جا "دُر" (دختر) که حالت ندایی است را به "دُدَر" تغییر داده، بدون آنکه توجه کند که واژه دوهجایی "دُر" هیچوقت با واژه چند هجایی "دُدَر" برابر نیست و در نتیجه وزن را در شعر می شکند.

ص ۱۵۵ سطر ۱ "خوم تکی" در چاپ جدید غلط فاحش است. "خومِه تَک" صحیح است که در چاپ قدیم هم به همین صورت است. چون مصحح (؟!) معنای "تک" (تنها) را ملتفت نشده اند، همچون جاهای دیگر متن به مخدوش و مغشوش کردن شعر مرحوم داراب افسر دست زده و به سلیقه ناخوشایند و نادرست خود در شعر آن شاعر عزیز دست برده است.

ص ۱۵۵ سطر ۳، "بُزتونه" چاپ جدید غلط و "بزاتونه" در چاپ قدیم صحیح است.

ص ۱۵۵ سطر ۵ (کیکه چر) چاپ قدیم درست است.

ص ۱۵۵ سطر ۸ "ای قَدِه" در چاپ جدید نادرست است. در چاپ قدیم "نی قَدَر" آمده که صحیح است، چرا که در زبان بختیاری "ای قَدِه" رایج نیست.

ص ۱۵۵ سطر ۱۲ "رَهدِه" (رفته) در چاپ جدید نادرست است. صحیح "رَهدَی" (رهدک = رفت) است که در چاپ قدیم هم چنین است.

ص ۱۵۵ پاورقی "معنی مال = چهار پایان مثل اسب و الاغ و استر و گوسفند..." نادرست است. مال در مفهوم چهار پا و استر و اسب، خاص فارسی زبانان است چرا که در زبان بختیاری "مال" تنها معنای خانه و خیمه و قبیله را افاده می کند و نه چیز دیگر.

ص ۱۵۶ سطر ۱ "بُو" درست است. نادرستی را می شود از سکته ای که در وزن شعر محسوس است فهمید. مصحح اکثرا "بُو" را بَوَ" یا "بَوِ" ضبط کرده‌اند.

ص ۱۵۶ سطر ۷ "هو" در چاپ جدید نادرست است. صحیح "او" در چاپ قدیم است. "او" صفت اشاره است و صحیح نیست "هو" را که ضمیر اشاره است به جای آن نشاند.

ص ۱۵۶ سطر ۹ "بس" در همه موارد همچون چاپ قدیم به همین صورت آمده است، به جز مورد اخیر که "وس" ضبط شده است. این نیز گواهی دیگر بر آشفتگی و ناهمگونی ضبط واژه ها در متن چاپ جدید است.

ص ۱۵۶ پانوشته "کُربی دا" درست است. توضیحِ داده شده درباره اصطلاح مزبور، چندان رسا و مقبول نیست. اصولاً" پسری را که در دامان مادر پرورانده شده بچه ننه و "نازلو" می خوانند و آنکه بی مادر باشد طبیعتا"از همان کودکی با رنج و مصائب کار دیده و آشنا بار می آمد و جوانی می شد بیباک و نترس. از این رو "پسر بی مادر" مراد فرزند رنج کشیده و کارآزموده است.

ص ۱۵۷ سطر ۲ "با" نادرست و صحیح "وا" است.

ص ۱۵۷ سطر ۴ "لیل و نهار" درست است.

ص ۱۵۷ سطر ۷ «بید» آمده است، که مطابق چاپ قدیم "بیدی" درست است.

ص ۱۵۷ سطر ۹ "حنظله" صحیح است.

ص ۱۵۷ سطر ۹ "ویر" در چاپ جدید ضبط است که در چاپ قدیم "یاد" ضبط بوده است.

ص ۱۵۷ سطر ۱۰ "شِرینم" درست است که در چاپ جدید به غلط "شرنیدُم" ذکر شده است.

ص ۱۵۷ سطر ۱۹ "نزن" درست است.

ص ۱۵۸ سطر ۶ "خواهشت" درست است.

ص ۱۵۸ سطر ۷ "حَلاَر" نوشته شد که طبق چاپ قدیم "حال ایر" صحیح است.

ص ۱۵۸ سطر ۱۱ "بُووم" (پدرم) ضبط شده که "باوام" (پدر بزرگم) صحیح است.

ص ۱۵۸ سطر ۱۲ "ازی" نادرست و "زئی" درست است.

ص ۱۵۸ سطر ۱۳ "حَلا" غلط و صحیح "حالا" می باشد. "حَلا" صورتی غریب و مهجور و غیر رایج در زبان لری بختیاری است. مصحح پر فضیلت لهجه قبیله (!) خود را به همه ایل تعمیم داده است!

ص ۱۵۸ سطر ۱۵ "زنگل" درست است و سطر ۱۸ همچنین.

ص ۱۵۸ سطر ۱۹ "حالا" صحیح است.

ص ۱۵۹ سطر ۱ "اَسبِسه" در چاپ جدید مطابق با صورت چاپ قدیم "اسب خونه" نیست. این تغییر نیز بی دلیل و بی مورد بوده است.

ص ۱۵۹ سطر ۱۰ "رین" مطابق چاپ قدیم صحیح است.

ص ۱۵۹ سطر ۱۱ "وا" درست است.

ص ۱۵۹ سطر ۱۲ "مثلِ" در چاپ جدید، صورت عجیب و غریب و فانتزی "مِس" (!!) بخود گرفته است!

ص ۱۵۹ سطر ۱۶ "دِرَک" درست است.

ص ۱۵۹ سطر ۱۶ باز همان صورت عجیب و غریب "مِس" (مثل) ضبط است.

ص ۱۵۹ سطر ۱۸ "تبار" نادرست است. صحیح "تیار" (تمام، کامل) است.

ص ۱۶۰ سطر ۱۲ "بُوس" صحیح است.

ص ۱۶۰ سطر ۱۵ "رَد" نادرست و صحیح "رهد" است.

ص ۱۶۰ سطر ۱۷ باز هم آشفتگی متن. "یک" ضبط شده است که در موارد دیگر "یه" آمده است.

ص ۱۶۱ سطر ۶ "اِخُرامید" درست است.

ص ۱۶۱ سطر ۱۹ "وا" درست است.

ص ۱۶۳ سطر ۳ "تیای پلس" در چاپ جدید آمده که صورت اصلی در چاپ قدیم "تیها پل یو" می باشد.

ص ۱۶۴ "تَنگِت" ابتدا مکسور صحیح است.

ص ۱۶۶ سطر ۶ "هونه" در چاپ جدید ضبط است که غلط است و صورت اصیل آن "اِوَنه" است.

مصحح ناآگاه "اِوَنه" (می اندازد) را "اُونه" (او است) پنداشته و بعد به گمان خویش ضمیر اشاره "هو" را به جای "او" نهاده و حاصل، غلط مضحکی از آب در آمده است!

ص ۱۶۶ سطر ۶ "شوتُو" نادرست و "شوتَو" صحیح است. چرا که قافیه ها همه ما قبل آخر مفتوح است، مانند: "آو" و "قَو" و "شَو".

ص ۱۶۶ سطر ۸ "قهقهه" نادرست و "قهقه" درست است.

ص ۱۶۶ سطر ۲۱ "بُووس" و "شوُونُم" غلط و صحیح آن "بُوس" و "شُونُم" است.

ص ۱۶۷ سطر ۱۲ "مثل" ضبط چاپ قدیم بوده که در چاپ جدید "منی" آمده است.

ص ۱۶۸ سطر ۱۳ "لوهات" ضبط چاپ قدیم صحیح است. "لوات" در چاپ جدید وزن را بر هم زده است.

ص ۱۶۸ سطر ۱۴ "ببوسُم" ضبط شده اما ص ۱۶۹ سطر ۴ "بوُوسُم" آمده است؟

ص ۱۶۹ سطر ۱۵ "بُوس" صحیح است.

ص ۱۷۰ "انگست" صحیح است.

ص ۱۷۰ سطر ۱۴ قافیه ها همه ماقبل مفتوح‌اند جز دومی.

ص ۱۷۱ سطر ۳ "دهدر" ضبط چاپ جدید وزن را خراب کرده است. صحیح "دُر" است.

ص ۱۷۱ سطر ۵ "دیه" نادرست و "دی" صحیح است.

ص ۱۷۱ سطر ۶ وزن می لنگد چرا که بجای "ندیدی" در چاپ جدید "نیدی" ضبط است.

ص ۱۷۱ سطر ۱۹ "کبوتر" فارسی است باید "کموتر" نوشته می شد.

ص ۱۷۱ سطر ۲۰ "رد" نادرست و "رهد" صحیح است.

ص ۱۷۲ سطر ۵ "اِخِرُم" صحیح است. حرف دوم مکسور است. سطر ۷ همچنین.

ص ۱۷۲ سطر ۱۷ "ئی" زائد است.

ص ۱۷۲ سطر ۱۷ "دی شُو" نادرست است. درست همان "دوشَو" مندرج در چاپ قدیم است به معنای دیشب. بختیاری ها "دی شُو" نمی گویند.

ص ۱۷۲ سطر ۱۸ "پیلاسه" نوشته می شد، مقبولتر بود.

ص ۱۷۳ سطر ۹ "وا" درست است.

ص ۱۷۳ سطر ۸ "بُو" و "گُو" صحیح است.

ص ۱۷۳ سطر ۱۲ "نونا" و "بوُتِ" صحیح است.

ص ۱۷۴ سطر ۱۱ "گُویلِ" صحیح است.

ص ۱۷۵ سطر ۱ "مِس" نادرست و "مثلِ" درست است.

ص ۱۷۵ سطر ۱۱ "بوُتون" صحیح است.

ص ۱۷۶ سطر ۱۴ "کُلِ خنگ" ابتدا مضموم غلاط و ابتدا مکسور درست است.

ص ۱۷۷ سطر ۵ همه قافیه ها ماقبلِ آخر مفتوح است جز این.

ص ۱۷۷ سطر ۱۵ "اِبَرُم" در چاپ جدید غلط و ضبط چاپ قدیم "بَرُم" درست است.

ص ۱۷۸ سطر ۶ "مست" صحیح است.

ص ۱۷۸ سطر ۱۰ "ورستاد" صحیح است.

ص ۱۷۸ سطر ۱۷ "به" نادرست و "در" صحیح است.

ص ۱۷۸ سطر ۱۸ "تیمِ" درست است.

ص ۱۷۸ سطر ۲۱ علامت سوال باید آخر سطر قرار گیرد نه اول سطر!!

ص ۱۷۹ سطر ۸ مصحح هیچ گونه اسلوب یا معیاری درست در کارش نبوده است. جای دیگر متن "زینگلِ" ضبط کرده است اما اینجا "زنگلِ".

ص ۱۷۹ سطر ۱۰ در اینجا، هم نسخه قدیمی نادرست است و هم چاپ جدید. بی شک مصحح چاپ جدید به معنای واژه "نم ونا" (نازوادا) ناآگاه بوده است و نتیجه آنکه ضبط چاپ قدیم را نه تنها اصلاح نکرده بلکه خراب تر ساخته است. صورت درست بدین گونه است "خوسه وندبه نم ونا"

ص ۱۷۹ سطر ۱۱ "که" ضبط چاپ جدید است که در چاپ قدیم "در" است.

ص ۱۸۰ سطر ۱ "زنگل" درست است.

ص ۱۸۰ سطر ۹ "دُدر" غلط و "دُر" صحیح است.

ص ۱۸۲ سطر ۵ "دُدرو" درست است.

ص ۱۸۲ سطر ۱۵ "انگسته" صحیح است.

ص ۱۸۲ سطر ۱۹ قافیه مصرع اول "دِروِرد" ضبط شده است که با دیگر قوافی چون "قید"، "زید" و "نید" نمی خواند. قافیه درست "دِروید" است که در چاپ قدیم نیز چنین است.

ص ۱۸۴ سطر ۲ باز هم آشفتگی اصولی در نوشتار متن! مصحح که "گزید" را در جای دیگر متن به "گزست"! تغییر داده، اینجا بی تغییر آورده است.

ص ۱۸۴ سطر ۲۲ "وِستادن" ضبط است که صحیح "واستان" است.

ص ۱۸۵ سطر ۲ "گِرزِین" (توقف کردند) صحیح است.

ص ۱۸۵ سطر ۱۱ "نبیدک" (نبود) صحیح است.

ص ۱۸۵ سطر ۱۱ "پخته" ضبط است که "پهده" درست است و با دیگر قوافی همچون "سوهده" و "گُرهده" همسان است.

ص ۱۸۵ سطر ۱۲ "لخته" ضبط است که "لُهده" درست است و با دیگر قافیه ها همسان است.

ص ۱۸۶ سطر ۳ و ۴ "جونم" با "ببوسُم" هم قافیه نیست و بی شک هر دو چاپ دچار اشتباه اند. بنده روایتی دیگر از این بیت شنیده ام که به نظر صحیح تر می آید. در این روایت قافیه مصرع اول "ایخو که بسوسم" آمده که با "پات

ببوسم" هماهنگ است.

ص ۱۸۶ سطر ۱۶ "وِرستاد" آمده است همچون چاپ قدیم. اما در جاهای دیگر، متن جدید به "وریستاد" تغییر یافته است!

ص ۱۸۸ سطر ۲ "بُو" درست است.

ص ۱۸۸ سطر ۲ "مَر" ضبط است که در چاپ قدیم "میر" بوده است. البته هر دو صورت در بختیاری رایج است و چند سطر بعد مصحح "میر" را بدون تغییر در متن آورده است.

ص ۱۸۸ سطر ۲۶ "توه" صحیح است.

ص ۱۸۹ سطر ۲۴ و ۲۵ "کُجه" صحیح است.

ص ۱۹۰ سطر ۱۲ "بُوم" درست است.

ص ۱۹۰ سطر ۲۸ "بُو" درست است.

ص ۱۹۰ سطر ۲۹ "خَو" (خواب) ضبط شده است که "خُو" (خود) صحیح است.

ص ۱۹۱ سطر ۳ "بِونیم" صحیح است.

ص ۱۹۴ سطر ۱۵ "حالا" صحیح است.

ص ۱۹۴ سطرهای ۱۸ و ۱۹ "ناقلاهن" و "پیاهن" صحیح است.

ص ۱۹۴ سطر ۲۴ "وُرست بیو" درست است.

ص ۱۹۵ سطر ۵ "حالا" درست است.

ص ۱۹۶ سطرهای ۸ و ۹ "رد" نادرست و "رهد" صحیح است.

ص ۱۹۶ سطر ۵ "هی اِکُنم ورخاک بسر"! چه معنی می دهد؟ صحیح "هی اِکُنم خاک منه سر" می باشد.

ص ۲۰۱ سطر ۵ "کهور" را مصحح فاضل از قوطی کدام عطار آورده اند و اصلاً" یعنی چه؟ صحیح "کَوو" (کبود-آبی) می باشد.

ص ۲۰۴ سطر ۳ "بوینُم" درست است.

ص ۲۰۵ ردیف شعر، صحیح آن بود که "نهد" یا "نئد" نوشته می شد و نه "نید".

ص ۲۱۰ سطر ۱ "مس" ناصحیح و "مثل" درست است.

ص ۲۱۴ سطر ۵ "بیاهه" نادرست و "بیا" صحیح است.

ص ۲۱۴ سطر ۷ "بیاهی" صحیح است نه "بی یوئی"!

ص ۲۱۵ سطر ۹ "زندئی" ضبط شده است و چند سطر پیشتر ص ۲۱۴ سطر ۸ در همین غزل "زندگی"!

ص ۲۱۶ سطر ۱۰ "خواوم" ضبط است که "خَو" صحیح است.

ص ۲۱۷ سطر ۱۷ "که تو ندونی" نادرست و صحیح "قدرس ندونی" است.

واژه نامه اشعار

ص ۲ "اِرهدَی"، (می ریختی) ترجمه شده که (می ریخت) صحیح است.

ص ۳ "اگره وستی"، ترجمه‌اش (گریه می کرد) صحیح است.

ص ۴ "انگشت" (آتش) ترجمه شده که نادرست است و صحیح (اخگر) است.

ص ۵ "بکهنن"، (کنده شوند) ترجمه شده که صحیح نیست. درست آن (جمع شوند) است.

ص ۶ "بیدَی"، ترجمه صحیح اش (بود) است.

ص ۸ "تنگ"، (سفت) ترجمه شده که صحیح "چاق، فربه" است.

ص ۸ "تونم" (تو هستم، می‌توانم) ترجمه شده که (می‌توانم) زائد و غلط است.

ص ۱۰ در ترجمه "دار"، نوشته اند: درخت، ارتفاع درخت. توضیح دوم مهمل و زائد است.

ص ۱۵ "لِک" (آویزان) ترجمه شده که (شاخه) صحیح است.

ص ۱۶ "منگال"، (سیما،رخسار) ترجمه شده است که "گیسو" است.

ص ۱۷ "نکار" واحد اندازه گیری شیر نیست، بلکه ابزار اندازه گیری شیر است!

تهران، زمستان ۱۳۷۳

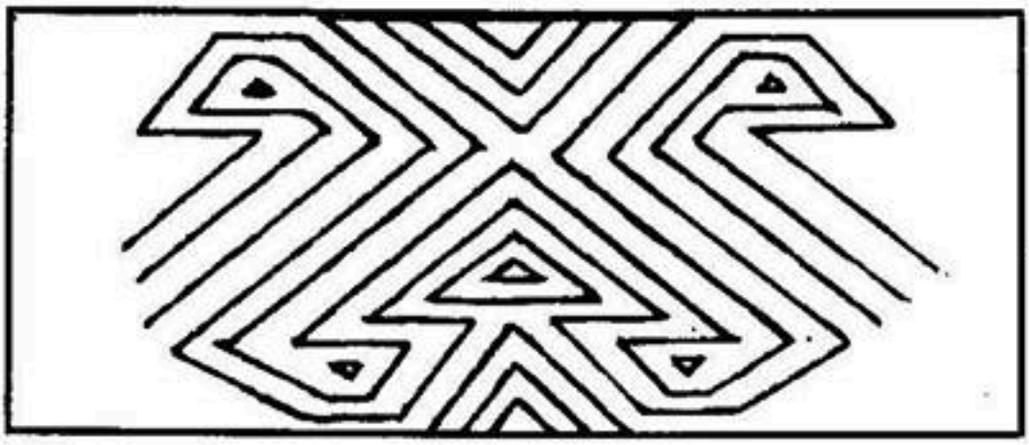

پیشکش به باستان‌شناس بختیاری تبار
جعفر مهرکیان

لغزش ذهن در جادهٔ داوری

دوست باستان شناسی تعریف می کرد که سال ها پیش همراه با هیئتی که سرپرستی‌اش را یک باستان شناس آلمانی به عهده داشت، در یکی از مناطق باستانی غرب ایران کند وکاو می کردیم. روزی سرپرست آلمانی هیئت، هیجان زده، با داد و فریاد مرا صدا زد که : فلانی بیا که ستون های اشکانی را یافته ام! جلو رفتم و از نزدیک کشف آن عالیجناب را برانداز کردم، کم مانده بود از خنده ریسه بروم! آنچه آن جناب ستون اشکانی اش پنداشته بود، چیزی نبود جز یک بام غلطان سنگی!!

بی شک باید این دانشمند خارجی را معذور داشت، چراکه تاریخ و فرهنگ ایران با اینهمه گستردگی و ژرفا دارای دقایق و ظرافت هایی است که بی گمان از چشم یک بیگانه، هر چند عالم و دانشور هم باشد، پنهان می ماند و گاه گمراه کننده نیز است. معذالک دانش امروز، خودی و بیگانه نمی شناسد و عذر هیچکدام را نمی پذیرد، نه آن عالم خارجی و نه این دانشمند هموطن. علی الخصوص این دومی را.

اشاره بنده به مطلبی است که به قلم "**دکتر عزت الله سام آرام**" در آخرین

شمارهٔ "نامه علوم اجتماعی"[۱] شمارهٔ توامان ۴ و ۳، به طبع رسیده است. نویسنده در تحقیقی جمع بندی شده در سه چهار صفحه، تحت عنوان "**از غرب خانه عشایری تا سرای سالمندان خصوصی تهران**" نتیجه گرفته اند که بختیاری ها و لرهای بویراحمد عادت بر این داشته اند که کهنسالان خود را موقع کوچ چه پیرمرد و چه پیرزن در مغاره‌ها با اندک آذوقه ای به امان خدا رها می کردند و حتی تا همین چندی پیش نیز این عادت معمول بوده است. جناب نویسنده در مقدمه، ابتدا مثال هایی از همین رسم یعنی رها کردن سالمندان فرتوت به امان خدا را در قبایل بدوی چون ساکنین جنگل های بولیوی و بوشمن ها در آفریقای جنوبی و فلان قبیله "کوری یاک" در شمال سیبری به نقل از کتاب "کهنسالی"[۲] شاهد آورده اند و سپس به گزارش یک دانشجوی از منطقه بختیاری که او نیز به نقل از "**یکی از افراد محلی که با وی صحبت کرده**" استناد جسته و هیجانزده از کشف "**حلقه مفقوده**" نتیجه گرفته‌اند که ایل جلیل بختیاری همچون قبایل بدوی و وحشی جنگل های "**بولیوی**" و "**آفریقای جنوبی**" **سالمندان خود را هنگام کوچ رها کرده و در بازگشت "... اگر مرده بود باقیمانده جسد او را دفن می کردند..."!!؟**

بیچاره عشایر مظلوم! واقعا" هیچ دیواری کوتاه تر از دیوار آنان پیدا نمی‌شود. خدای ناکرده گمان نرود بنده به جهت ایلیاتی بودن تبارم، احساساتی

۱- فصلنامه اجتماعی، دوره اول (۷۲ و ۷۱ سال) شماره ۴ و ۳، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی.

۲- "سیمون دوبوار"

شده ام و با بلوا و هوچی گری خواسته ام نظریه ای علمی را مخدوش سازم. خیر! خدا نکند! بنده فقط در علمی بودن این نظر، شک دارم. نظریه‌ای که بر پایه **گفته ای مجهول و نقلی مجعول** بنا شود، مردود است! بسیارند افرادی آشفته که ادعاها دارند بر ارتباطات روح و علم به زبان حیوان و اشجار و آگهی از آینده و گذشته. آیا همهٔ این ادعاها بدون تحقیق و اثبات می تواند پایه نظرات و نتایج علمی شود؟

آیا صرف اینکه تنها در گزارش یک دانشجو به نقل از یکی از افراد محلی آمده است که: "شنیده‌ام مادر مادر بزرگم را همین گونه رها کرده‌اند" می‌توان آن را تعمیم داد که بختیاری ها همه بر این عادت و آئین بوده اند و سپس برای اثبات مجهولی که بر پایه مجعولی بنا شده، از قبایل بدوی آفریقا و آمریکا مثال آورد. **بی شک این رویه استدلال، بیشتر تراوش ذهن یک خیالپرداز را می‌ماند تا زایش فکری یک جامعه شناس!** نه سرزمین بختیاری همچون "شمال سیبری" و "جنگل های آمریکا" دور افتاده و ناشناخته است و نه مردم بختیاری همچون ساکنین آنجا نوخاسته و بدون تاریخ. در مورد آن قبایل و آن سرزمین های مهجور و بدون تاریخ مدون و مکتوب، شاید گره گشا ذهن خیالپرداز باشد اما در برخورد و بررسی سرزمین و قوم بختیاری، پیش از رجوع به ذهن خیالپرداز باید به کتابخانه رجوع کرد! چرا که تا آب هست، تیمم باطل است.

این سرزمین در قلب ایران واقع است و مورخان و سیاحان خودی و بیگانه کم و بیش از آن خبر داده اند. بی گمان مورخان و سیاحانی که در کتب خود همه جور اخبار و روایات عجیبه و غریبه! از سرزمین های گوناگون آورده اندو گاه شاخ و برگ نیز بر آن افزوده اند، این مسئله، یعنی رها کردن سالمندان از سوی

مردم، بی شک سوژه و مضمون جالبی برای آنان می‌توانست باشد. از قرن چهارم هجری به بعد در نوشته‌های مورخین و جغرافیانگاران و سیاحان بارها به سرزمین بختیاری "**بلاداللور**"، "**لوریه**" و مردم آن اشاره می شود. نویسندگانی چون **مقدسی** (احسن التقاسیم) **ابن خرداد به** (المسالک و الممالک)، **ابن حوقل** (صورة لارض) **حمدالله مستوفی** (نزهت القلوب) **طبری** (تاریخ طبری) **یعقوبی** (تاریخ یعقوبی) **مسعودی** (التنبیه و لاشراف) **و امیر شرف خان بدلیسی کُرد** (شرفنامه بدلیسی) درباره این سرزمین سخن گفته اند و برخی نیز چون **ابن حوقل، حکیم ناصر خسرو و ابن بطوطه** از این منطقه بازدید کرده اند. به ویژه ابن بطوطه که در سفرش به بختیاری در ۷۴۰ ه.ق در عهد اتابکان لر بزرگ از پایتخت آنان **مالمیر** (ایذهٔ بختیاری) دیدن کرده و به تفصیل از اماکن و شوارع و برخی رسوم این مناطق سخن گفته است اما هیچکدام، اشاره به این رسم مزموم ننموده اند.

و فراموش نکنیم که در همین زمان - قرن ۸ و ۷ - سرزمین بختیاری چنان آبادان بوده و به درجه ای‌از تمدن رسیده بود که دانشمندی چون **هندوشاه نخجوانی** مورخ مشهور در دستگاه فرمانروای همین سرزمین عمر می گذراند و کتاب مشهور خود "**تجارب السّلَف**" را به او عرضه کرد. و همچنین کتاب "**المعجم فی احوال ملوک العجم**" تالیف **فضل الله قزوینی** به اتابک لر بزرگ (بختیاری) تقدیم شد. پس کمال بی انصافی است مقایسه این سرزمین و مردم تاریخمند با نقاط مهجوری چون جنگل های آمریکا و آفریقا.

غرب خانه به گویش لُری بویر احمدی و یا "**بردگوری**" (سنگ گبری) به گویش لُری بختیاری و یا همان مغارهٔ سنگی که دکتر سام آرام گونه ای "**سرای**

سالمندان" می پنداردش، گرهی است که علم باستان شناسی سال هاست که آنرا گشوده است. این مغاره‌های سنگی همان "استودان" (استخوان دان)های زرتشتیان است که بر طبق آئین زرتشت، استخوان مردگان در آن به امانت سپرده می شد، به همین جهت فضای برخی از این استودان ها، بقدری کوچک است که نمی شود اندام پیرمرد یا پیرزنی را در آن جا داد و تنها برای همان امانت ویژه بکار آید و بس.

شایسته است که جامعه شناسان و جامعه پژوهان عزیز ما، در برخورد با پدیده های خاص بومی جامعه خود، صرف بر خوانده های آکادمیک و نظرات تئوریک تکیه ننمایند تا همچون آن جامعه شناس هموطن در برگردان مطلبی پیرامون بختیاری ها، baton dance (رقص چوب، چوب بازی) را "رقص عصا"!!! ترجمه نکنند!؟ خیالپردازی و افسانه سرایی عوام در طول تاریخ گرداگرد یک حقیقت گاه چنان است که صورت حقیقت محو می شود و یک "لغزش ذهن" کافی ست که به ناصواب "داوری" کنیم و "ناسره" را "سره" بپنداریم.

اصفهان، بهار ۱۳۷۲

پیشکش به شاعر همتبار
اکبر بهداروند

سفری به چلگرد و بیرگون داشتم. در بیرگون سدی را پایه‌گذاری می کردندکه قرار است آب شرب مردم یزد را تامین کند. مثل سایر سدهای بختیاری که آب شرب شهرضا و اصفهان و... را تامین می کند. سوای آنکه عمران و سازندگی مقبول و پسندیده است، اما هر سرزمینی که در بختیاری در آب فرو می‌رود و البته وسعت گسترده‌ای را هم در بر می گیرد، بی شناسنامه نیست، بلکه خود شناسنامه ایل و طایفه‌ای است، خاطره گذشته‌ای پر ماجراست. چراکه ایل ما تاریخ مدون و نوشته شده‌ای ندارد و همین خاطرات هستندکه سینه به سینه روایت می‌شود و تاریخ‌ساز و روایتگر است. مطلب زیر خاطره آن سفر است.

چه کهنه می گفت دالو[1]

وقتی به **بیرگون** رسیدم، انگار به خودم رسیدم...

وقتی **بیرگون** را دیدم، آن هم برای اولین بار، غمی غریب به دلم نشست. جاده تماما" خاکی و مردم محروم از نعمت برق! خانه‌ها در تمامی آبادی‌ها،

۱- عنوان مطلب، بر گرفته از شعر بلند شاعر ملی و نوسرا، «حیاتقلی فرخ منش»است.

گُلک، ملک آباد، شهریاری،... در تمام شب سوت و کورا! چرا؟ چون آنجا قرار است سدی زده شود برای تامین آب شرب مردم یزد و طبعاً" تمامی آن روستاها و در مجموع سرزمین بیرگون زیر آب خواهد رفت. آن همه زمین حاصلخیز، طبیعت خوش، آن همه یادگار، خانه‌ها، باغ‌ها، مزارها، و مردم پراکنده می شوند و می روند. به کجا؟ خدا می‌داند! همه ایران سرای من است...

من **بیرگون** را دیدم، ابتدا و انتهای آن، ابتدا و انتهای یک سرزمین! یک خاطره! یک واژه! **بیرگون**... **بیرگون**...

بیرگون غمی روی غم هام. زخمی روی زخم هام. **بیرگون! بیرگون!** مثل ضجهٔ مگسی مزاحم، مدام در گوش و ذهنم وزوز می‌شود و من انگار که صفحه گرام یا نوار تلفن باشد، این جمله «**خواجه مرداس**» پیرمرد بیرگونی، مدام در ذهنم طنین‌انداز است: «**آب بر مزار پدرم می‌بندند**» و ناخودآگاه سنگ مزارهای روبه‌روی ده "شهریاری" پیش چشمانم مجسم است...

باز همان پیرمرد! خواجه مرداس! مثل نوار قرقره، قیافه‌اش در نظرم پیاپی پس و پیش می‌شود و باز سنگ مزارها! این بار تصویر محو و مغشوش دو شیرسنگی، همان دوتایی که به جاده نزدیک‌ترند. باز پیرمرد: «آب بر مزار پسرم می بندند»! و باز شیر سنگی‌ها. این بار تصاویرشان مفهوم‌ترند، دندان‌ها سالم، کپل ها خوابیده و چشمها نیمه باز و خمارآلود. انگار زیر تنهٔ ماده شیر سنگی اسمی یا رسمی نقش بسته! رسم نیست و اسم است. اسم زنی! **مرحومه نیستر خانم**... تصویر قطع می‌شود، باز همان پیرمرد، خواجه مرداس: «**آب بر مزار مادرم می‌بندند**»! تصویر تند می‌شود...

کسی انگار تلمبه می‌زند، آب دارد بالا می آید، پیرمرد **بیرگونی** تندتند دهان

باز و بسته می‌کند، دور تند شده، کسی تندتند تلمبه می‌زند، آب دارد بالا می‌آید، یکی هی داد می‌زند: آب آب مزار آب مزار آب ... و بعد...

و بعد هیچ! دیگر نه چیزی می بینم و نه صدایی می‌شنوم. نه پیرمرد هست، نه کسی که تلمبه می‌زند هست و نه... تنها صدای آب... چک چک چک... بیشتر می‌شود... شرشرشر و ... بعد یک شیر سنگی می‌بینم که دارد در آب خفه می‌شود! بلق بلق بلق... عجیب است به نظرم می‌آید که آن شیر سنگی دارد دست و پا می‌زند، تقلا می‌کند و دور دک و دهن تراش خورده سنگی‌اش کف کرده است!! شاید خون بالا آورده؟ چه می‌دانم شاید هم استفراغ... زبان بسته شاید بعد، لاشه سنگی‌اش باد کند و بیاید روی آب!

بیرگون آب یا سراب؟ بیرگون واقعیت یا افسانه؟

در **بیرگون** تقویم‌های سال بعد فروش ندارد! در بیرگون "**بعد**" هیچ فروش ندارد! فردای بیرگون، فردایی "**آبی**"ست. "**نازه**" دخترک بیرگونی می‌گفت: آب که آمد، همه چیز عوض می‌شود، همه با آب شش نفس می‌کشند! همه آبی می‌شوند، سگ هامان، سگ آبی! اسب هامان، اسب آبی! مارهامان، مار آبی! ستاره‌های بیرگون هم جایشان را با ستاره‌های دریایی عوض می‌کنند، آسمان **بیرگون** هم آبی تر خواهد شد! آه! "نازه" مگر نمی‌دانست آدم‌ها، اسب و سگ آبی نیستند... آب که بالا آمد، همه باید بروند. به کجا؟ خدا می‌داند! "نازه" مگر نمی‌داند، **آب که آمد همه رفتنی‌اند. رمه و گله و آدمی... اهل این ولایت همه قبیله بادند، بادی‌اند. تنها یکجا نشینان این دیار، شیران سنگی‌اند. تنها سنگ است که می‌ماند...**

پدرم می‌گوید:

کاش در آمدنم
عطسه می‌کرد کسی
وقتی از خانه اجدادی خود رخت سفر را بستم
"بیرگون" و "بازفت"
چه صفایی دارند
ریشه دارد همه هستی من در غم ایل
وای! وای! وای! دلم شهری شد
جان پناهی باید پیدا کرد
"مال کنون" را چه کسی می‌خواند؟
من دلم سخت گرفته است
عشایر! امداد[۱]

چلگرد، تابستان ۱۳۷۳

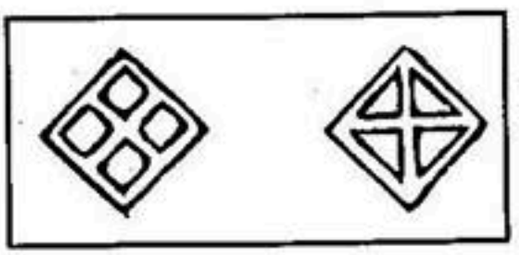

۱- شعر از اکبر بهداروند

سنگین از نگفتنم[1]

تالاری مجلل در شمال شهر تهران. آن شب در مجمع همشهریان مقیم مرکز،نرینه و مادینه خیلی ها بودند. همگی جمع بودند، شعر خواندند، گپ زدند، از همه چیز، از زرده، از بلوط، از کُنار، از چویل و از کرفس. صحبت بود از خود، صحبت شد از خویش. خیل عاشق، عارف، تاجر، ناشر جمع بود. جای عامی خالی، که چه ها من دیدم، اَشنیدم!

عاشقی روی کُتش، غنچه کرفس، سنجاق بود! شاعری آدرسش را به من تعارف کرد: **معاملات املاکی "ایل" خرید و فروش، رهن و اجاره، تجاری و مسکونی** (!) چندتایی با نوک کفش به تن قالی کف تالار زدند و پرسیدند: بی بی باف است؟ گفتم: نه! دستباف مادر ایل است! لهجه شان لحن غریبی داشت! چون سر صحبت باز شد، پرسیدم: راستی از ایل چه خبر؟ گفتند: خراب! این پاپتی های مکزیکی همه جا را به گند آلودند! فهمیدم از لس آنجلس می آیند! مطربی تصنیفی خواند بااین مضمون: **ایذه تا شانزه لیزه!، ایذه تا شانزلیزه.** مجری برنامه فرمود: خانم ها کل بزنند، آقایون هم گاله! بی بی ماریا، بی بی ژاکین، ادوارد خان، اصلان خان همگی کل و گاله، کل و گاله!

۱- عنوان مطلب، برگرفته از شعر سید علی صالحی است

شاعر، تاجر، ناشر همه استاد گاله.

ناشری پشت تریبون رفت، نطق کرد و کسی زمزمه کرد: **تاجری، تاجِر زد، ناشر شد!!** و جماعت همگی خندیدند... خیلی ها پشت تریبون رفتند، آروغ زدند، غثیان کردند، لخت شدند و امحاء و احشاء خود را بیرون ریختند که چه؟ که ثابت کنند درد آگاه و درد آشنایی ایل‌اند. مطلب نوشته ام! تحقیق کرده‌ام، دارم می کنم، زحمت کشیده‌ام، دارم می کشم، معرف ایل من بوده‌ام، من... من... من...

دولت در تبعید و پارلمان در غربت. گوشت قربانی را تقسیم کردند. وزیر و دبیر و رئیس و وکیل و قائد بختیاری و حومه. ای بختیاری داغم سیت! افسوس که اندوه گساران همه رفتند، گنجینه سپردند به ماران همه رفتند.

فرهنگ های محلی، قربانیان بی پناه و محافظ. دیوارهای کوتاه و دزدان جسور. مگر کسی جرات می کند در عرصه فرهنگ و زبان فارسی نامربوط بگوید؟ ناروا حکم کند؟ پا از گلیم خود فراتر نهد؟ به دارو برد قسم نه! وزارت فرهنگ و معارف نامربوط بشنود کوتاه نمی آید، مطبوعات و جراید ریز و درشت، جواب کلوخ شان، سنگ است. ادیب تهرانی، شیرازی، اصفهانی، اجازه نمی دهد. اما ساحت فرهنگ بختیاری، کاروانسرای بی در و پیکر! جنگل مولی! عرصه هر کفتار و گرزه ای شده. هر وامانده فرهنگی و ورشکسته ادبی به خود اجازه می دهد که از این نمد برای عزیزش لچکی درست کند و فئودال وار این خطه را تیول خود بداند.

و اما تهران! این شهری که برای همه ما در بوده است و برای ما بختیاری ها نامادری. عاقبت همه قیام هاو نهضت های ایل من در آنجا به شومی رقم خورد،

آغازها و فرازهای ایل جلیلم در این غربت شهر به انتهاو فرود آمد.

مم تقی خان چالنگ در این شهر به بند ماند تا پوسید، ابوالقاسم خان را همانجا کشتند، علیمردان را همانجا بردار کردند، خانبابا را همانجا خفه کردند و هزاران پهلوان دیگر ایل در همانجا "**شهربند**"اند!

گورستان ایل من، تهران! چه به ناروا این روزها، دایه مهربانتر از مادر شده‌ای!

تهران، پائیز، ۱۳۷۵

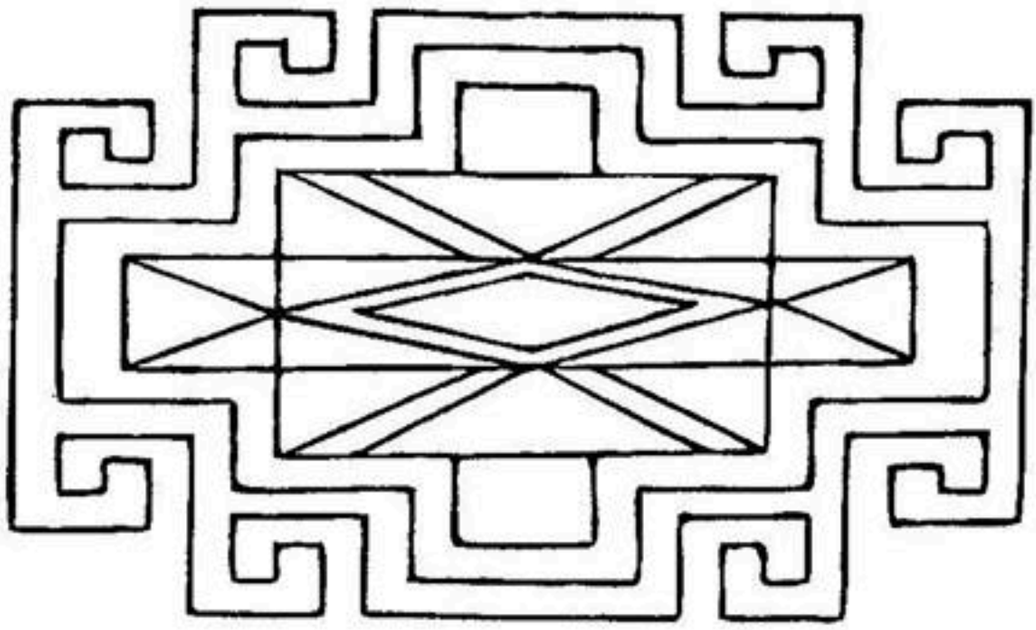

پیشکش به ظهراب مددیِ عزیز

آخ بختیاری، داغم سیت!

عصر آینده را «**عصر قومیت‌ها**» خوانده‌اند و ما بختیاری‌ها، ایل جلیل دیروزین، هنوز «**تشکل قومی**» در وجودمان نهادینه نشده، درس وابستگی قومی ناموخته، قبایلمان از هم گسیخته‌اند. وابستگی‌های ایلی را به کنار نهاده‌ایم اما کینه‌ها، نادانی‌ها و جنگ‌های ایلی را هنوز پاس می‌داریم و گناهی نیز نداریم که مردمانی بودیم بی فیض دانش و دانشور.

دولت مرکز، تا جنگ وطنی می‌شد، سراغی از ما می‌گرفت. تا جنگ بود، مزدور و جنگجواش بودیم و تا صلح می‌شد، طاغی و یاغی اش! به وقت جنگ، دشمن بلای جانمان بود و به وقت صلح دولت! از کار دولت و دشمن که فارغ می‌شدیم، با هم می‌جنگیدیم!... تا یادمان می‌آید جنگ چالنگ بوده با هفت لنگ! بهداروند با دورکی! جانکی با بهمه‌ای! ایلخانی با حاج ایلخانی!...

و خوانین ما که ثمره رنج دهقانان، عرق جبین عشایر، پول نفت و خون سواران ایل را سکه می‌کردند و در اصفهان و کرمان و تهران، کاخ و اندرونی می‌ساختند". **آدم از دزدی فلانی می‌شود، رفته رفته ایلخانی می‌شود!!** دریغ و صد دریغ و حرام و صد حرام! اگر در طول زمامداری خود در ایل، آجری روی آجر گذاشته باشند، مدرسه‌ای بنا کرده باشد، بیمارستانی ترتیب داده باشند، پلی... و شرم آور آنکه، پل زمان خان، تنها پل محتشم منطقه

بختیاری را زمان خان قشقایی بنا کرده است و نه بهمان خان و بیسارخان بختیاری!

و اگر نبود آبروی دلاور مرد و اندیشمندی چون **محمد تقی خان چالنگ، «ایلخان کبیر بختیاری»** که بختیاری چون او اندیشمندی ندیده و نخواهد دید![1] و اگر نبود دلاور مردی فرزانه چون **سردار اسعد بختیاری** که اولین

۱- با مطالعه زندگی محمد تقی خان چالنگ در «سفر نامه سر هنری لایارد»، آنچه او برای شکوفایی بختیاری می‌اندیشید و می‌خواست، به راستی باور ناکردنی است. لایارد می‌نویسد: «محمد تقی خان با اینکه رئیس یک طایفه بدوی کوهستانی بود، اندیشه و افکار نو و مترقیانه داشت و آرزوی پیشرفت و توسعه فرهنگ مردمش را در سر می‌پروراند. بعضی از شب‌ها که در اندرون نشسته بودیم، اغلب از آرزوها و آمالش گفتگو می‌کرد و مایل بود که بی نظمی و هرج و مرج در حوزه حکمرانی او موقوف گردد و صلح و صفا و امنیت برقرار شود... محمد تقی خان (گفت) حاضر است جاده یی جهت حمل و نقل مال التجاره و محمولات بازرگانی خارجی در محدوده تحت نفوذش که در آن موقع منطقه وسیعی از بالاترین کرانه‌های خلیج فارس و سراسر دشت خوزستان تا کناره‌های شط العرب را در برمی گرفت، احداث نماید و امنیت این شاهراه را نیز تضمین نماید. محمد تقی خان همچنین از من خواست تا تجار و بازرگانان انگلیسی را تشویق نمایم تا با مردم بختیاری و حوزه حکمرانیش داد و ستد و تجارت نمایند و تقبل نمود که حفظ جان نمایندگی‌ها و امنیت حمل و نقل مال التجاره‌ها را نیز شخصاً بر عهده خواهد گرفت...)!!!

کتاب پیرامون هویت بختیاری در دستگاه دانش پرور و به همت او، همچون ده‌ها کتاب دیگر، تألیف و ترجمه شد و همچنین **خانباباخان**، انقلابی رفرمیست و اندیشه ورکه چه‌ها برای اعتدال بختیاری در سر می‌پروراند! و اگر نبود آزادیخواه غیرتمندی چون **علیمردان خان بختیاری** که آخرین ستاره اقبال قوم خود بود، به یقین تاریخ خوانین، همه سیاه بود!!

در یک سده اخیر، ایل و سرزمین ما، مسبب و منبع **دو پدیده مادی و معنوی** عظیم شد و در دو حرکت و فعالیت ملی، جهانی سهمی در خور برعهده گرفت که مملکت، منطقه و حتی جهان را تحت تأثیر قرار داد که با شگفتی تمام، خود بختیاری‌ها و سرزمین آن‌ها، اما از آن بی تأثیر و بی نصیب ماندند!

کیست انکار کند **انقلاب عظیم مشروطه** که تاریخ اجتماعی، مدنی ایران را دگرگون و متحول ساخت، آن چنان که حیاتی تازه در جامعه ایرانی پدید آورد و حتی جوامع همسایه را متأثر ساخت، بدون مساعدت **اپوزسیون بختیاری** و فداکاری سواران بختیاری، که بسیاری از آنان جان باختند، و بی‌یاری فکری سردار اسعد ممکن بود؟ سردار اهل قلم و متفکری که همه مورخان با انصاف مشروطه، بر امتیاز فکری وی بر دیگران سران مشروطه چی تبریز و گیلان اذعان

صد شگفت و صد دریغ! این ایلخان فهیم برای عمران بختیاری، برنامه‌هایی داشت که دولت مردان امروزی ما برای این منطقه، خوابش را هم نمی‌بینند. به راستی و به یقین او، فرزند زمان و آن مکان خود (بختیاری) نبود و امروز هم، آیا اگر بود، باز سرانجامش همان گونه رقم نمی‌خورد؟

دارند.

بختیاری‌ها که انقلاب مشروطه را به ثمر رساندند، استبداد رخت بر بست و جنبش روشنفکری در مرکز حیاتی تازه گرفت. خوانین بختیاری وزیر و وکیل و سردار و امیر شدند، اما شگفت آنکه نسیمی هر چند ضعیف از این تندباد تحولات اجتماعی، فرهنگی در خود سرزمین بختیاری وزیده نشد و مردم و سران بختیاری را متأثر نساخت؟!

افسوس و صد افسوس! و بختیاری‌ها خود، چه خوش گفته‌اند که: **کسی برای دیگران «پلو»می پخت، اما از پختن «شُله» برای خود عاجز بود!**

و سپس **کشف نفت در قلبِ** سرزمین بختیاری، هجوم انگلیسی‌های نفت خوار در زیر چشم شاهنشاهی ممالک محروسه و سهم دولت مرکزی که البته محفوظ بود! از پول نفت، لندن هفت قلم بزک شده بود و... و بختیاری دوباره سرش بی‌کلاه ماند. آنان ناطوری دادند، زمین از دست دادند، کارگر شرکت شدند، کارمند شدند...

تا اینکه نفت ملی شد و این بار با پول نفت، تهران و اصفهان و تبریز هم دستی به بر و روی خود کشیدند. و لوله‌های نفت بود که از کنار کلبه‌های سرما زده کوهستان‌های بختیاری می‌گذشت و به اصفهان و تهران... می‌رفت. دکل‌های عظیم برق، برق تولیدی سدهای عظیم کارون و زاینده رود را از میان دهکده‌های خاموش و سوت و کور بختیاری به شهرهای بزرگ شاهنشاهی می‌رساندند... نفت که تمام شد، بختیاری ماند با **مسجد سلیمانِ متروک، نفت سفیدِ ویران و هفتگلِ مخروبه** و مردمانی که فارسی، لری باز بسته سخن می‌گفتند! نه ایلی بودند نه شهری! از ایل چیزی نمی‌دانستند اما از ایران و

آریا و آریا منه و سیماش و پارسوماش، بیش از اندازه می‌دانستند! خود را لر نمی‌خواندند و آریایی می‌دانستند و به راستی نه این بودند و نه آن... نفت خشکید و «نخستین پایتخت شاهنشاهی پارسیان» شد دلخوشی شهروندان مسجد سلیمانی و «سر مسجد» که دیگر «معبد آناهیتا» شده بود!

تهران، زمستان ۱۳۷۸

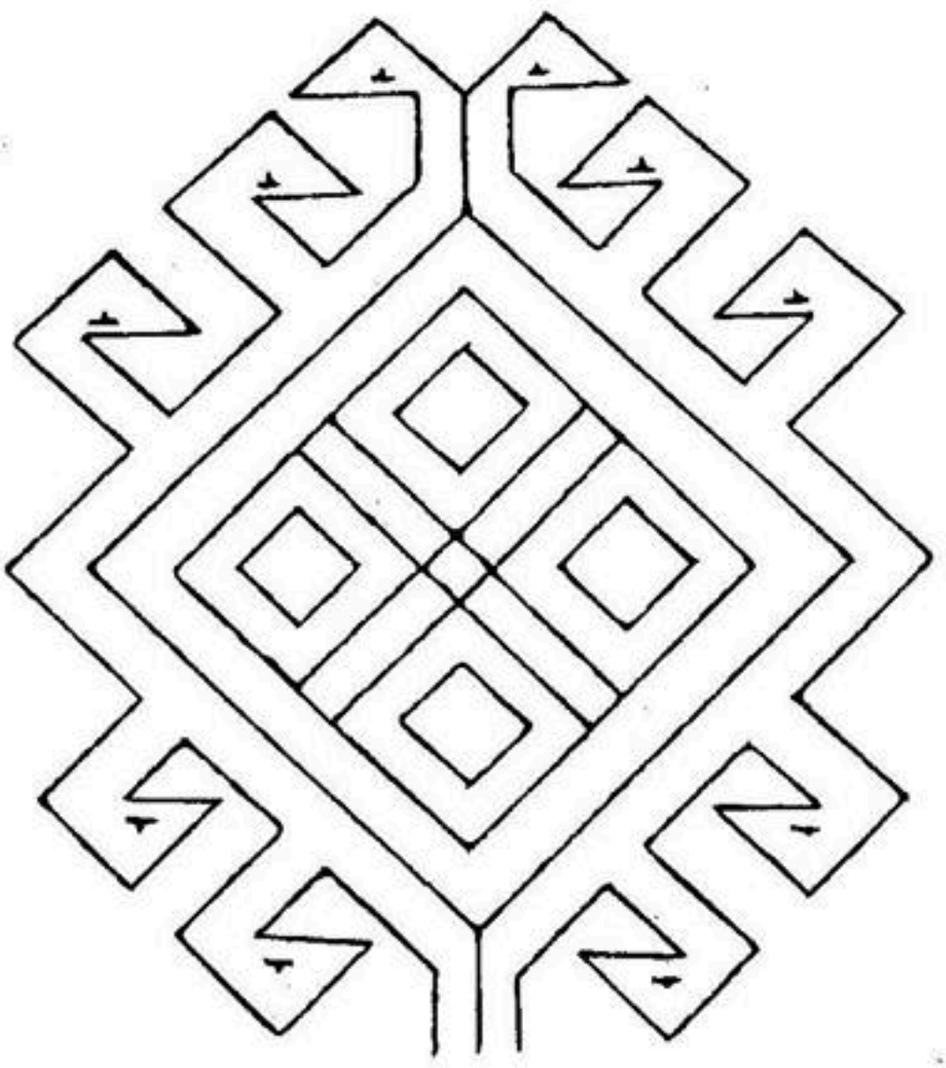

پیشکش به شاعرهٔ بختیاری ممیرا

به یاد پدرم

آنان که در ییلاقات و قشلاقات بختیاری بوده‌اند یا آن که سفر کرده‌اند، خوب می‌دانند که زمین‌های «وشت» در ییلاق و زمین‌های «گچ» در گرمسیر، مفاهیمی چه اندازه قریب به هم دارند. وشت، سراشیبی ریگزار کوه‌ها در ییلاق است که با اندک نرمه بارانی، به تلاطم و جنبش درمی آید و دریغا گل و بوته و درختی که ریشه در وشت بدواند که عمر گل همین پنج و شش باشد....

و گچ، تپه‌های سست و گچی بادگیرِ گرمسیری است که کمتر توان نگاهداری ریشه‌های درختان را دارد و بدا به حال درختی که ریشه در این تپه‌های گچی نهد و در آغوش باد به تلاطم افتد... بسیار دیده‌ام بلوط هایی جوان که از شیبِ وشت به دست سیلاب می‌رفتند و کُنارهای پیری که بر صخره‌ای گچی در کامِ باد، ناله می‌کرده‌اند. آن چنان که وصف الحال کُناری، مانده است:

چی کنار سررِه، ریشه به گچونم چون کناری بر کنارهٔ راه، ریشه در صخره‌ای سست و گچی دارم

باد ایا، باد اروه، خم دونم و جونم! باد می‌آید و می‌رود و تنها من و دل خبر از حال هم داریم!

این قطعه شعر را به عزیزی که در وشتِ غربت و مهاجرت، مدفون شد، پیشکش می‌کنم و همچنین به همهٔ بختیاری‌های مهاجری که چون آن عزیز، در

غربت «وشت»ها و «گچ»ها، در تلاطم و التهاب اند.

گل و رئز و باد

گلِ سؤر، سرین سر که دم ترینی،
بادشه، نگو سلام، پراس تینی!

گل و ریگ و باد

گل سرخ، سرانجام شکفته شد،
اما باد سیاه، ناگفته سلام، برگ هایش را تکاندو پراکند!

***

پهٔ ر، پهٔ ر آبی، ورِ باد نخش وست
دو سه تا پهٔ ر، زلکس به گمِ تش وست

برگ برگ شد و دستاویز باد خشن،
/ چند برگ آن نیز به کام آتش در افتاد

***

گلمی! که من رئز ریشه ت نهاده
لک و لشک و پهٔ روپلکت گمِ باده

گل من! که در شنزار شیب کوه، ریشه دوانده‌ای
و شاخک‌هاوبرگ‌برگت،به‌دندان‌باد است

***

اوگلُ که گچ و رئز بو بنشینس
لف و لئزوبادِ مرگ، بون همنشینس

آن بوته گلی که در زمین سُست گچی یا ریگزار شیب کوه، ریشه و وطن دارد
باران و سیلاب و تند باد مرگ، همسایگان اش خواهند بود

***

اوگلُ که من رئز ریشه نهاده

آن بوته گلی که ریشه در شنزار شیب کوه دارد

چی پیار، به پاییزون، زئر چنگی باده! چون «پیار» زرد پاییزی، خشک و ترد، بازیچه باد است!

***

گُلمی! سؤرگلمی! ریشه ت منه رئز گل من! سرخ گل من! که ریشه در شنزار داری

باد نخش، بارون نخش، شونَگرت لئز! / باد؛ سهمگین، باران؛ خشن، مبادکه شب هنگام دیده بر هم نهی!

***

گُلمی! ار سرِ گچ، ار بنِ بردی گل من! اگر بر صخره‌ای گچی یا پناه سنگی، ریشه دوانده‌ای،

چی افتو مل به کمر، اری به زردی! غره مباش! که چون آفتاب بر شانه کوه، روی به زردی داری!

***

گلمی! ار من رئز، ارمن شوری گل من! توکه در ریگزار و مسیر سیل خانه کرده‌ای

تا مرزنگ سریک بنی، اری به کوری! تا مژه بر مژه نهی، به خاموشی خواهی گرایید!

***

کُنه گل؟ کُنه گُلاو، کُنه گلستون؟ کوگل؟ کوگلاب؟ کوگلستان؟

گل سؤر و گل زرد و گل بوستون؟ کجاست گل سرخ و گل زرد و گل باغی؟

***

گل سؤر و گل زرد و گل بوستون، گل سرخ و گل زرد و گل باغی،
یه دمون، یه نیم دمون، ره ن زگلستون! در یک چشم بر هم زدن، از باغ رفتند

***

پهٔ رگِل و رنگ گل، امونتیه! برگ گل و رنگ گل، موقتی است!
یوارتِ ویرِ گُلِ که قیمتیه! این عطرِ یادِ گل است که قیمتی و ماندگار است!

نجف آباد، زمستان ۱۳۷۵

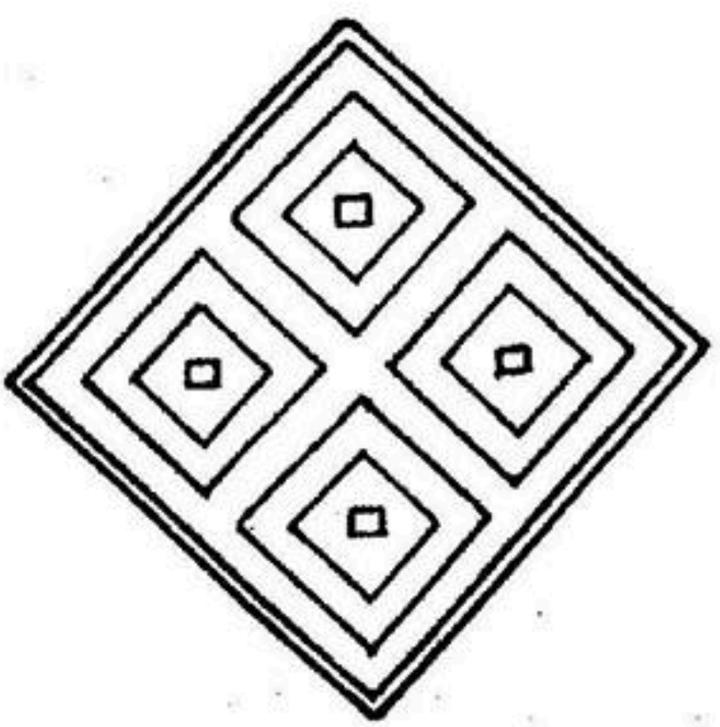

پیشکش به حیاتقلی فرخ منش

به یاد مادرم

بیرگون یا قلعه‌تل، فرقی نمی‌کند! جایی در شمال یا جنوب بختیاری، برادر از یک مادرم، فرح منشِ شاعر، از روستایی متروک حکایت می‌کند که پیر مردان و پیر زنان آن، خانه به خانه می‌گردند که نرینه‌ای بیابند تا مگر گاو رو به مرگی را ذبح و چرم گاوی را حلال کند!

چه کهنه می‌گفت دالو:

در سرزمین من نرینه‌ای نمانده
که چرم گاوی حلال کند

و باز جایی در شمال یا جنوب بختیاری، من نیز روستاهایی را دیدم خالی از سکنه و بندها و کانال هایی که آب رود را می‌بردند و کامیون‌هایی که چوب می‌بردند، کامیون هایی که سنگ و خاک را می‌بردند و کامیون هایی که جوانترها را به شهرهای دور دست می‌بردند. قطعه زیر حکایت آن کوچ است.

خَودیمه دا!

خودیمه دا!
خودیمه دا!

خواب دیده‌ام مادرا

خواب دیده‌ام مادرا!
خواب دیده‌ام مادرا!

جورِ ساحل،
من غلِ دریا، منی خوسیمه دا!
خودیمه دا!
خودیمه دا!
هُف به کرنا کردمه!
من گوش کر ور خندمه!
«دی بلال» وازونِ لال،
سی‌گهٔر و بردا خندمه!
تهدّه ی بی دُنگی ن،
جمینه دا!
من گلین باوینه،
سئوسؤر، تینیمه دا!
خودیمه دا!
خودیمه دا!
کن کنِ جوو
کن کنِ روو
کن کنون دارو بردا
آدمیزا
کُر بی دا
کن کن همه چی ن، مودیمه دا!

همچون ساحل،
در آغوش دریا خوابیده‌ام، مادر!
خواب دیده‌ام مادر!
خواب دیده‌ام مادر!
در کرنا، دمیده‌ام
و در گوش کر زمزمه می‌کنم!
با زبان لال، آواز «دی بلال»
برای صخره و سنگ می‌خوانم!
گهواره سکوت را جنبانده‌ام مادر!

و در دامن زرد بابونه،
سیب سرخ تکانده‌ام، مادر!
خواب دیده‌ام مادر!
خواب دیده‌ام مادر!
کوچ جوی
کوچ رود
کوچ درخت و سنگ
آدمی
پسری بی مادر و غریب
کوچ هر چیز را دیده‌ام مادر!

خودیمه دا!
خودیمه دا!

خواب دیده‌ام مادر!
خواب دیده‌ام مادر!

شهرکُرد، تابستان ۱۳۷۱

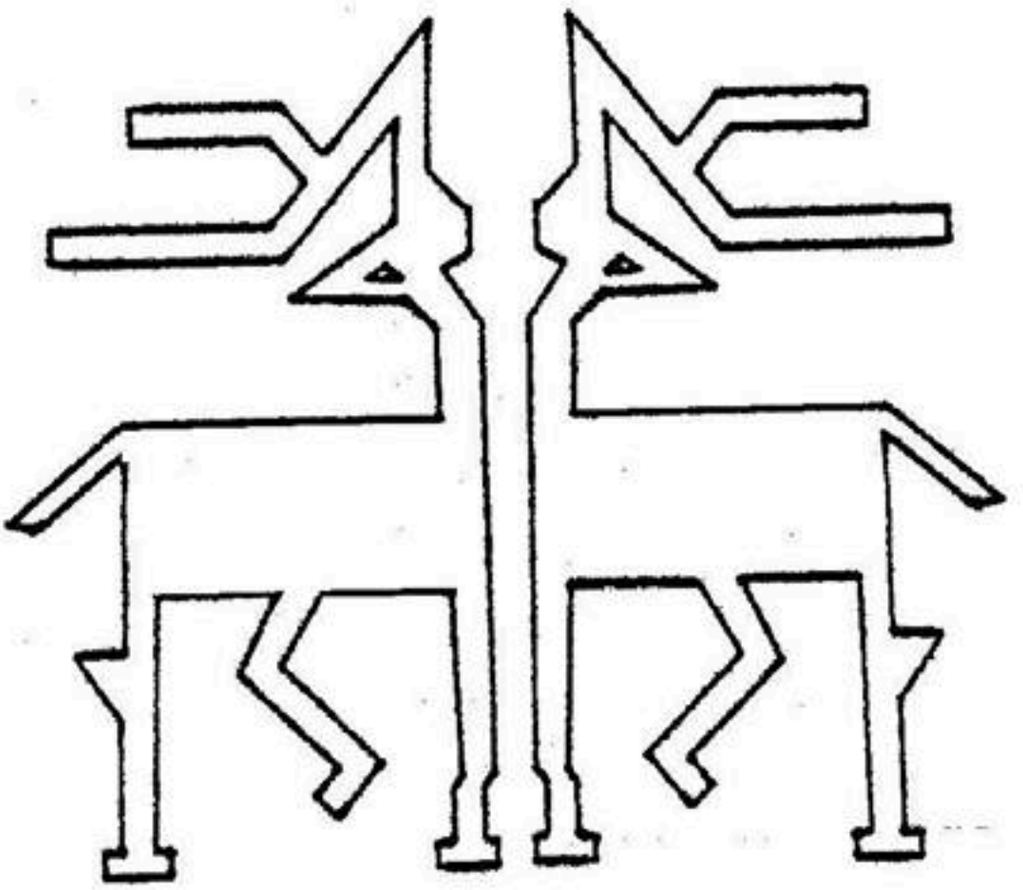

VĀR (The Patrimonial Land)

A book of history, Cultur and Language Lors of Bakhtiyarys

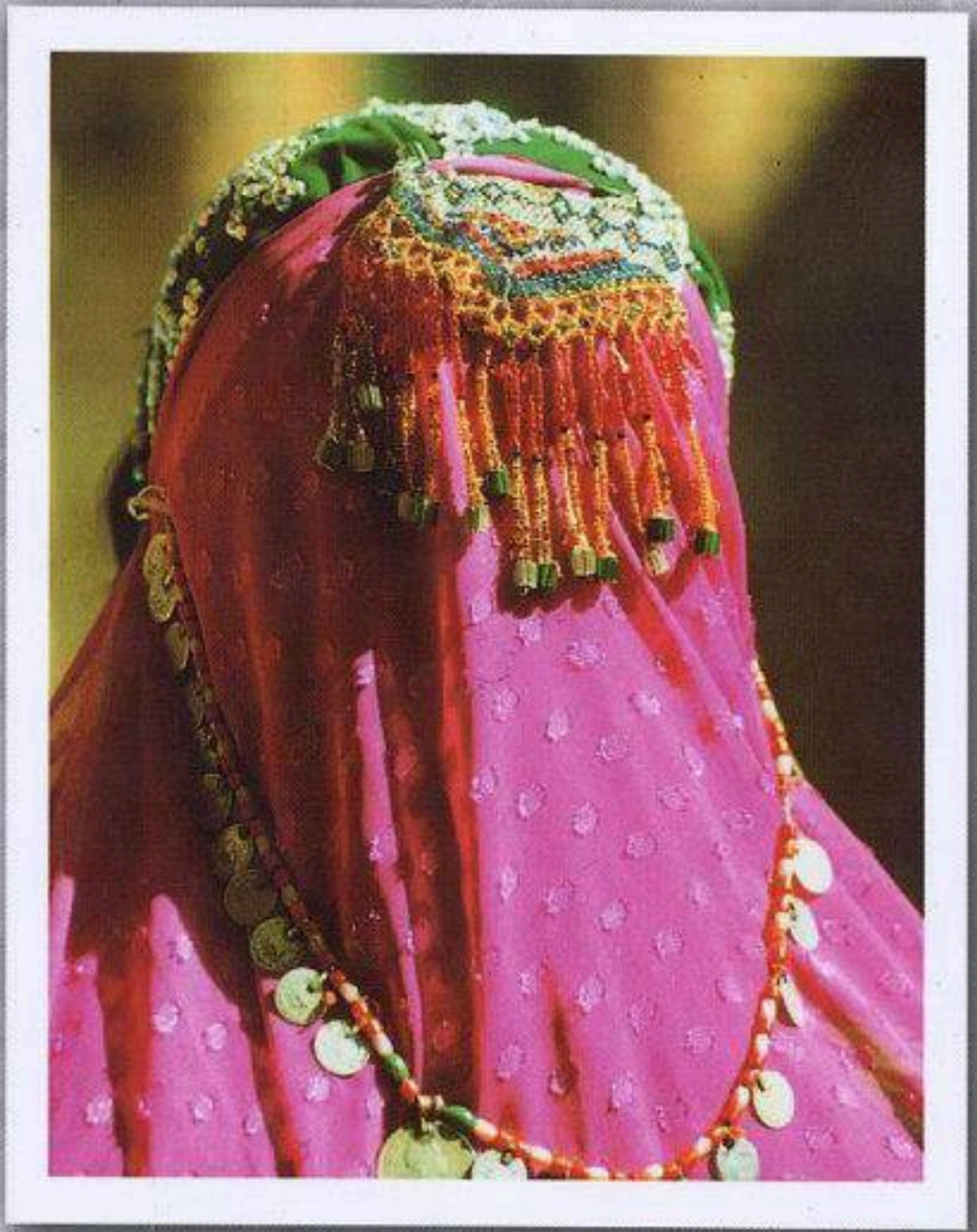

Author : Be'war Elima

Photos By : Aisvan